دیوان کامل اشعار

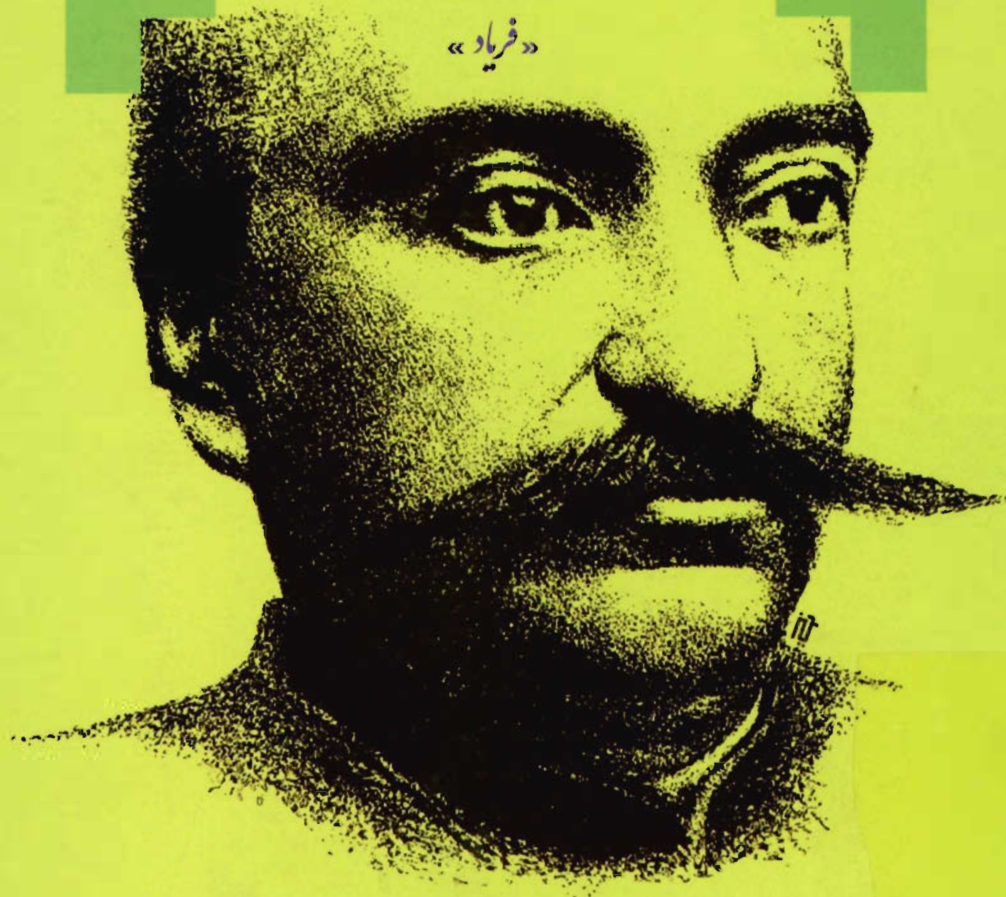
ناصرالدّین شاه قاجار

«ناصر»

به تحقیق و اهتمام

حسن گُل محمّدی

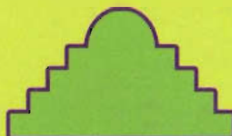
«فریاد»



دیوان کامل اشعار **ناصرالدین شاه قاجار** به تحقیق و اهتمام **حسن گل محمدی**



نشر علم

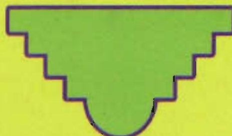


ناصرالدین شاه قاجار به شعر و شاعری علاقه‌ی زیادی داشت و خود شعر می‌سرود و تخلص شعری‌اش «**ناصر**» بود. از انواع سروده‌های او اشعار و مراثی مذهبی و غزلیاتش معروف‌تر و دلنشین‌تر است.

اشعار باقی مانده از ناصرالدین شاه اگرچه از لحاظ کمیت زیاد نیست، ولی از لحاظ کیفیت از مفهوم و معانی قابل توجه و ارزشمندی برخوردار است. از میان سروده های وی مراثی و اشعار مذهبی او جایگاه ویژه و خاصی دارد و حتی می‌توان گفت که شاعری و معروفیت سروده های ناصرالدین شاه بیشتر مربوط به همین گونه اشعار است.

بخش دیگری از دیوان وی را غزلیات تشکیل می‌دهد که از لطافت طبع و تسلط او به زیبایی‌های کلام و صناعات شعری حکایت دارد.

امید است کتاب حاضر که حاصل تحقیق و پژوهش چندین ساله‌ی مؤلف و کامل‌ترین مجموعه‌ی اشعار ناصرالدین شاه محسوب می‌گردد مورد توجه علاقمندان شعر و ادب فارسی قرار گیرد.



ISBN: 978-964-224-312-9
9 789642 243129
۱۵۵۰۰ تومان

دیوان کامل اشعار

ناصرالدین شاه قاجار «ناصر»

دیوان کامل اشعار

ناصرالدین شاه قاجار

«ناصر»

به تحقیق و اهتمام

حسن گل محمدی

«فریاد»



نشر علم

سرشناسه	: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ ـ ۱۳۱۳ق.
عنوان قراردادی	: دیوان
عنوان و نام‌پدیدآور	: دیوان کامل اشعار ناصرالدین شاه قاجار «ناصر» / به تحقیق و اهتمام حسن گل‌محمدی «فریاد».
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۴۲۰ ص.: مصور، عکس.
شابک	: 9 - 312 - 224 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ ـ ۱۳۱۳ق. ـ ـ سرگذشتنامه.
موضوع	: شعر فارسی ـ ـ قرن ۱۳ق.
موضوع	: ایران ـ ـ تاریخ ـ ـ قاجاریان، ۱۱۹۳ ـ ۱۳۴۴ق.
موضوع	: ایران ـ ـ دربار و درباریان
شناسه افزوده	: گل‌محمدی، حسن، ۱۳۲۹ ـ ، گردآورنده
رده‌بندی کنگره	: الف ۱۳۹۰ ۹د/PIR۷۴۴۹
رده‌بندی دیویی	: ۱/۵ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۹۴۹۷۷



دیوان کامل اشعار
ناصرالدین شاه قاجار «ناصر»

به تحقیق و اهتمام: حسن گل‌محمدی

چاپ اول، ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن‌بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

شابک ۹ـ۳۱۲ـ۲۲۴ـ۹۶۴ـ۹۷۸

این کتاب را که نتیجهٔ کار چندین سال تحقیق و پی‌گیری است به:

پیشگاه

مورخ، محقق، نویسنده و شاعر شهیر که به حق پدر تاریخ معاصر ایران است جناب آقای «دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی» تقدیم می‌کنم.

«مؤلف»

فهرست مطالب

غزلیات

رباعیات

قطعات

مخمس

غزلیات ناتمام و اشعار پراکنده

مفردات

بخش سوم ـ پیوست‌ها

تضمین‌ها

خاطره‌ها و نکته‌های ادبی از زندگی ناصرالدین شاه قاجار

فهرست اسامی زنان و فرزندان ناصرالدین شاه قاجار

جدول سالشمار حوادث دوران حکومت ناصرالدین‌شاه قاجار

بخش چهارم ـ فهرست‌ها

پیشگفتار

پس از وفات نورالدین عبدالرحمن جامی[1]، آخرین شاعر و سخنور نامدار ایران به‌سال ۸۹۸ هجری در هرات، تا اواخر قرن نوزدهم هجری که سرآغاز نهضت جدید ادبی و بازگشت به‌سبک قدیم است، به‌علت رواج سبک متکلف دورهٔ مغول و تیموری و مضمون‌پردازی‌ها و نکته‌سنجی‌ها و جمله‌بندی‌های خاص دورهٔ صفوی که آن‌را سبک هندی[2] نامیده‌اند و ظهور حکومت‌های صفویه، افشاریه و زندیه که بیشتر اوقات درگیر جنگ‌های تقریباً پیوسته‌ای بودند و همچنین به‌علت اوضاع داخلی کشور که وضعیت آشفته و نابسامانی داشت، در این دوران زبان و ادبیات فارسی نسبت به‌گذشته دچار رکود و عقب‌افتادگی ممتدی گردید.

این رکود ادبی نه تنها در دورهٔ صفویه بلکه پس از انقراض آنها تا تأسیس حکومت قاجاریه که قریب پنجاه سال طول کشیده است، ادامه داشت. هر چند که در این مدت ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ولی به‌علت ظهور طوایف مختلف و تشتت و مخاصمات پیوسته، چندان مجال و آرامشی بوجود نیامد تا زبان و ادبیات فارسی رواجی در حد قبل از حملهٔ مغول پیدا کند.

در زمان صفویه، مذهب رسمی ایران تشیع تعیین شد، از این رو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی بسیاری کرد. چون شاهان این سلسله به‌مدح و ستایش

---

(۱) به قسمت توضیحات مراجعه نمائید.

خود توسط شاعران وگویندگان توجهی نداشتند و انعام وصله به‌کسانی می‌دادند که بزرگان دین و امامان و ائمه اطهار (ع) را ستایش نمایند. در این‌باره برخورد شاه طهماسب صفوی در جواب مدیحهٔ محتشم کاشانی که برای او سروده بود، سمت و جهت سرودن مدیحه و مراثی به‌سوی اهل بیت و اشعار مذهبی سوق داده شد. بنابراین شعرا به‌جای مدح شاهان صفوی به‌نعت انبیاء و اولیاء پرداختند و مدح و مرثیهٔ آل‌رسول را موضوع شعر خود قرار دادند. علما نیز در جمع کردن اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند، بطوریکه در مدت دو قرن و نیم حکومت صفویه، ایران شاهد ظهور و طلوع دهها شاعر و نویسنده و مجتهد دینی گردید و علما وفقهایی مانند علامه مجلسی [۳] و شیخ بهایی [۴] در زمینه علوم دینی، حدیث و فقه آثار فراوانی را به‌زبان فارسی تألیف کردند.

هر چند که در دورهٔ صفویه غزل و شعر عرفانی نسبتاً متروک گردید و نظم و نثر فارسی تنزل صریحی پیداکرد و اغلب شاعران به‌عبارت‌پردازی و زیور و زینت‌های زاید لفظی و استعمال مضامین و تشبیهات و ایهام و استعاره پرداختند ولی دیری نکشید که بعضی از سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم، شاه عباس، القاص میرزا، شاه طهماسب و سام میرزا که خود ذوق و استعداد ادبی داشتند به‌سرودن شعر روآوردند و حتی سام میرزا [۵] تذکره‌ای نیز در شرح و احوال شعرای قرن نهم و دهم هجری به‌رشته تحریر درآورد.

در اواخر قرن دوازدهم هجری نهضتی جدید برای رجوع به‌اسلوب قدما در ادبیات و زبان فارسی بوقوع پیوست که مرکز آن شهر اصفهان و هدف آن «بازگشت به‌سبک قدیم» بود. سخن‌سرایان و صاحبدلانی که در اصفهان گردآمده بودند به‌این نتیجه رسیدند که: «گرایش به‌معانی دور از ذهن و خیالبافی‌های باطل، شعر را به‌پستی و انحطاط کشانده است و باید برای نجات از این پرتگاه دوباره به‌مکتب‌های پیشین روی آورد.»

از اولین سرایندگان و شاعران و طرفداران این نهضت می‌توان از سیدمحمد

شعله، میرسیدعلی مشتاق، میرزامحمد نصیراصفهانی، عاشق اصفهانی[۶]، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی[۷]، سیداحمد هاتف اصفهانی[۸] و سلیمان بیدگلی متخلص به‌صباحی و امثال اینان نام برد که هر یک در سخن توانا بودند.

✓ در نتیجهٔ این نهضت نوین، افکار جریان نویافت و شعرا بیشتر به‌متقدمین مانند فردوسی، عنصری، فرخی، منوچهری، خاقانی و انوری روی آوردند و شیوه سخن و طرز بیان آنها را دوباره احیاء کردند.

✓ براثر بوجود آمدن این نهضت، شمار زیادی شاعر و نویسنده در دورهٔ قاجاریه ظهور کرد که از سبک و شیوه سخن‌گویندگان قبل از مغول پیروی می‌کردند و رونق دوباره را به‌ادبیات و زبان فارسی بازگرداندند.

✓ در دورهٔ قاجاریه هر چند که مصائب و بلیاتی برملک و ملت ایران وارد آمد ولی نظم و نثر فارسی نسبت به‌دورهٔ گذشته یعنی صفویه، افشاریه و زندیه، ترقی بسیاری نمود. بویژه نثر فارسی از عبارت‌پردازی‌های بیجا و استعمال الفاظ مشکل و غیرمأنوس که خواننده را از معنی و مفهوم دور می‌ساخت، پیراسته شد و به‌تدریج نثر ساده و روان فارسی معمول گردید.

✓ یکی از علل این پیشرفت‌های نسبی در ادبیات، حضور چشمگیر ادیبان و وزیران کاردان، لایق و ادیبی مانند میرزاابوالقاسم قائم‌مقام[۹] و میرزاتقی‌خان امیرکبیر[۱۰] بود که از بزرگان ادب و سیاست بودند و دوست داشتند که جامعهٔ ایران و سازمان دبیرخانهٔ حکومتی از خودفریبی، دروغ و چرب‌زبانی‌های بی‌مورد، دور گردد.

✓ قائم‌مقام در علوم، حکمت و ادب سرآمد و در نظم و نثر فارسی و عربی استاد بود. اشعار و منشآت او نمونهٔ فصاحت و بلاغت است و عاری از عبارت‌های مکلف و مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نابجا که مخصوص سبک بعد از مغول بود، می‌باشد. او توانست باکمال قدرت، فارسی‌نویسی جدید را برروی پایه متینی استوار سازد و طرز گفتار متقدمین بویژه سعدی را دنبال کند.

نکتهٔ دیگری که در این پیشرفت مؤثر بوده است، اقدامات اصلاحی و اصولی بود که امیرکبیر در دوران صدارت خود انجام داد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر یکی از رجال سیاسی، ملی و فرهنگی دورهٔ قاجاریه و اولین صدراعظم ناصرالدین شاه بود، از آنجایی که مردی درست و وطن‌پرست بود، در مدت کوتاه صدارت خود، خدمات درخشانی انجام داد. او با ایجاد و تأسیس مدرسهٔ دارالفنون و توسعه صنعت چاپ و انتشار کتاب و روزنامه در بالا بردن سطح دانش و آگاهی جامعه کمک شایانی کرد.

رابرت گرانت واتسن در کتاب تاریخ ایران می‌نویسد:

«رویهمرفته نمی‌توان گفت نسل ایرانیان جدید عقیم شده، چون توانسته است در دوران اخیر مردی نظیر امیرنظام بوجود آورد.»[1]

همچنین باید توجه داشت که تنها این چند وزیر نبودند که از نابسامانی‌های ایران در دورهٔ قاجاریه رنج می‌بردند و برای سامان دادن کارها می‌کوشیدند، بلکه دستگاه فرمانروایی قاجار چنان آشفتگی‌های ناگواری داشت که گاه شاهزادگان و نزدیکان دربار نیز نگران سست بنیادی آن می‌شدند و خود در اندیشه فرو می‌رفتند که چه باید کرد؟

عباس‌میرزا(۱۱) فرزند چهارم فتحعلی شاه قاجار که یکی از افراد خوب خاندان قاجار است به‌غیر از شجاعت و مهارت در لشکرکشی‌ها، توجه خاصی به‌آشنا ساختن مردم به‌پیشرفت و ترقی داشت. او با ایجاد چاپخانه در تبریز و چاپ و انتشار کتاب کمک شایانی به‌بالا بردن سطح آگاهی جامعه نمود.

علی‌قلی میرزا اعتضادالسطنه(۱۲) پسر دیگر فتحعلی‌شاه یکی دیگر از شاهزادگان قاجار است که مردی کتاب‌خوان و دانشمند و در مسائل فرهنگی به‌نسبت زمان خود، صاحبنظر شمرده می‌شد. بطوریکه در سال ۱۲۷۴ هجری قمری ناصرالدین

---

۱. تاریخ ایران ــ رابرت گرانت واتسن ـ ترجمهٔ: ع. وحید مازندرانی ـ چاپ سوم ـ ۱۳۵۴ ـ انتشارات امیرکبیر ـ صفحه ۲۳۸.

شاه او را رئیس دارالفنون کرد و در دورهٔ ریاست او این مدرسه رونقی بسزا یافت.

با توجه به‌مراتب فوق و زمینه‌هایی که در جهت بیداری و آگاهی سطح بینش و تفکر مردم در دورهٔ قاجاریه فراهم شده بود، همچنین با توجه به‌علاقه و تمایلی که سلاطین و شاهزادگان قاجار نسبت به‌شعر و ادبیات فارسی و سرودن شعر و برپا داشتن انجمن‌های ادبی و بویژه نگارش شرح زندگی خود داشتند، که این امر باعث تسلی خاطر آنها پس از شکست‌ها و گرفتاریهای گوناگونی همچون جنگ با روسیه و فشار سیاسی کشورهای اروپایی می‌شد، زبان و ادبیات فارسی در دورهٔ قاجاریه بویژه در زمان حکومت فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه که هر دو شاعر بودند و به‌سرودن شعر علاقه نشان می‌دادند، رونق و توسعهٔ زیادی پیدا کرد. بطوریکه برخی از شاهان و شاهزادگان قاجار نیز با توجه به‌اینکه درکنار و دربار خود شعرا و نویسندگان و وزیران و دبیران فاضل و دانشمند داشتند، به‌سرودن اشعار و نوشتن نثر و شرح حال و سفرنامه پرداختند که تعداد آنها بسیار زیاد است.

از جمله افراد بسیار معروف از خاندان قاجار که به‌سرودن شعر و نوشتن نثر پرداخته‌اند می‌توان به‌فتحعلی‌شاه قاجار اشاره کرد که دارای دیوان بزرگی است و «خاقان» تخلص می‌کرد[1]. بسیاری از فرزندان او نیز در شعر و ادبیات فارسی دارای قریحه و ذوق بوده‌اند که می‌توان به‌محمدرضا میرزا با تخلص «افسر»، علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه با تخلص «فخری» شیخعلی میرزا، شاهزاده علیرضا میرزا با تخلص «شهره»، عبداللّه‌میرزا با تخلص «دارا»، محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه، شاهزاده ملک ایرج میرزا با تخلص «انصاف»، دولتشاه قاجار با تخلص «دولت»، حیدرقلی میرزا، جهانشاه میرزا، همایون میرزا با تخلص «بیضا»، احمدعلی میرزا، محمود میرزا با تخلص «محمود» صاحب تذکرهٔ سفینة المحمود، سلطان محمدمیرزا با تخلص «سلطان»، فریدون میرزا فرزند عباس میرزا با تخلص «فرخ»، فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا، زبیده خانم دختر فتحعلی‌شاه، شاه بیگم

---

۱. دیوان اشعار فتحعلی‌شاه قاجار «خاقان» توسط نگارنده تهیه و تدوین و چاپ شده است.

خانم دختر فتحعلی شاه ملقب به‌ضیاءالسلطنه و خواهر عباس میرزا، تاج‌الدوله همسر فتحعلی شاه، سام میرزا نوهٔ فتحعلی شاه و بسیاری دیگر از افراد که شعر می‌سرودند اشاره کرد.

از جمله افرادی که از پادشاهان سلسلهٔ قاجار دارای قریحه شاعری بود، ناصرالدین شاه قاجار با تخلص «ناصر» است که او علاوه بر سرودن شعر به‌نوشتن سفرنامه و انجام کارهای هنری دیگر مانند نقاشی و عکاسی نیز علاقمند بود.

دورهٔ سلطنت فتحعلی شاه قاجار و ناصرالدین شاه قاجار دوره آرامش نسبی پس از سالیان دراز درگیری بود که با علاقمندی وگرایش به‌شعر و شاعری توسط این دو سلطان شاعر، گرایش به‌ادبیات و شعر توسعه پیدا کرد و در جامعه آن روز شعرا و ادبای زیادی ظهور کردند.

استاد سعید نفیسی [۱۳] در مقدمهٔ دیوان فروغی بسطامی [۱۴] این دوره را این‌گونه توصیف می‌کند:

«دورهٔ سلطنت چهل و نه ساله ناصرالدین شاه از دوره‌های پرشکوه ادبیات فارسی است. در آغاز قرن سیزدهم هجری، همین که دورهٔ آسایشی پس از سالیان دراز آشفتگی در ایران پیش آمد و مردم کشور تا اندازه‌ای روی آرامش دیدند، توجه به‌ادبیات که از پایان دورهٔ صفویه از میان رفته بود بار دیگر پیش آمد.

بنیادی که در آغاز دورهٔ قاجار گذاشته شد و سخنورانی مانند فتحعلی‌خان صبا[۱۵]، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط[۱۶]، مجمر اصفهانی[۱۷]، وصال شیرازی[۱۸] و میرزا عبدالباقی طبیب اصفهانی[۱۹] که راهنمایان گویندگان و سرایندگان جوان آن روزها شدند، می‌بایست قهراً در نیمهٔ اول قرن سیزدهم دورهٔ ممتازی را فراهم کند.

در این دوره چند تن از بزرگان شعر فارسی آثار جاودانی گذاشته‌اند و آنچه که از طبع قاآنی[۲۰]، یغما[۲۱]، سروش[۲۲]، محمودخان ملک‌الشعرا[۲۳] و فتح‌الله‌خان شیبانی[۲۴] تراویده همیشه از شاهکارهای زبان فارسی به‌شمار خواهد رفت و با آثار

برخی از گویندگان قدیم برابری خواهد کرد.»[1]

به‌منظور شناخت بیشتر در رابطه با دوران حکومت ۴۹ ساله ناصرالدین شاه قاجار، با توجه به‌اینکه هدف در این‌جا بیشتر بیان زندگانی ادبی و هنری وی می‌باشد، بنابراین در جهت رسیدن به‌این مقصود به‌طور اجمال به‌پاره‌ای از وقایع مهم این دوران از دو بعد سیاسی، اجتماعی و ادبی، هنری می‌پردازیم.

۱. دیوان کامل فروغی بسطامی ـ مقدمه و شرح حال از استاد سعید نفیسی ـ حواشی و تعلیقات از: م ـ درویش ـ انتشارات جاویدان ـ تهران ـ ۱۳۵۷ ـ صفحه چهار.

بخش اول

تحقیق دربارهٔ زندگانی،

احوال، اعمال، افکار و آثار

ناصرالدین شاه قاجار «ناصر»



پیرامون زندگی سیاسی و اجتماعی
ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه قاجار
(۱۲۴۷-۱۳۱۳هجری قمری)

ناصرالدین شاه قاجار چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه است که نزدیک به‌نیم قرن یعنی مدت چهل و نه سال و یک ماه و سه روز از تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۶۴ هجری قمری تا ۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۳ با کمال استبداد در کشور ایران سلطنت کرد.

هنگامی‌که محمدشاه قاجار[۲۵] بدون اینکه وصیت مشخصی از خود به‌جا بگذارد در سال ۱۲۶۴ هجری قمری چشم از جهان فروبست، جسدش را بدون گماردن محافظی برفرشی کهنه قرار دادند. در این زمان کشور در چنان وضع آشفته‌ای به‌سر می‌برد که فرش مذکور به‌سرقت رفت و جنازه تا زمانی‌که به‌گور سپرده شد برکف زمین قرار داشت.

با مرگ محمدشاه درکشور آشوب و بی‌نظمی بالاگرفت. بازارها و مغازه‌ها بسته شد و منازل وابسته به‌دار و دستهٔ حاجی میرزا آقاسی را غارت کردند. حاجی نیز با مهر مملکت به‌حضرت عبدالعظیم پناه برد و با صدور حواله‌هایی هنگفت خزانه را بین هواخواهان خود تقسیم نمود. شاهزادگان قاجار نیز برای بدست گرفتن حکومت به‌تقلا افتادند و سیف‌الملک در قزوین ادعای پادشاهی کرد.

ناصرالدین میرزا ولیعهد شانزده ساله نیز پول کافی نداشت تا خود را به‌تهران

برساند، به‌ناچار متوسل به‌سفارت روسیه گردید. اگر این روزها از تاریخ کشورمان را نهایت دوره فترت تاریخ ایران بدانیم به‌حق سخنی به‌گزاف نگفته‌ایم، زیرا کشوری که در سایه یک سر سلسلهٔ خونریز و دو پادشاه عاری از کفایت به‌نهایت عجز و درماندگی رسیده بود، اکنون با قرض گرفتن از این و آن، کسی را برتخت سلطنت خود می‌نشاند که شایستگی و لیاقت فرمانروایی نداشت. اما همهٔ مشکلات حکومت قاجارها به‌دست میرزاتقی‌خان امیرکبیر حل شد. او ولیعهد را آبرومندانه به‌تهران آورد و به‌شاه آموخت که چگونه حرمت مقام سلطنت را حفظ کند.

امیرکبیر مرد بزرگ سیاست و تدبیر با کوشش بسیار، طغیان‌ها را فرونشاند، دریافت و پرداخت دولت را توازن بخشید، مواجب مفتخواران و وابستگان را قطع کرد، قشون را سازمانی دوباره داد، در سیاست خارجی راه را برهرگونه نفوذ بیگانگان سد کرد و بالاخره به‌شاه جوان اقتدار لازم را برای ادامهٔ سلطنت ارزانی داشت. ولی افسوس که این مرد بزرگ و وطن‌پرست سرانجام قربانی ارادهٔ مردانهٔ خود شد و براثر دسایس شوم درباریان فاسد به‌سرکردگی مهد علیا[۲۶] مادر شاه و دخالت اجانب که امیر را مانع اهداف خود می‌دیدند، از کار برکنار و در هیجدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هجری‌قمری به‌قتل رسید و فرد سرسپرده‌ای که افتخار تحت‌الحمایگی انگلیس را داشت به‌نام میرزا آقاخان نوری به‌صدارت رسید و تمامی برنامه‌ها و کارهایی که امیرکبیر آغاز کرده بود متوقف گردید و نتایج آنها برباد رفت. در این مقدمه قصد آنکه مطابق روال معمول تاریخی به‌بررسی رخدادها و کارهای دوران حکومت ناصرالدین شاه بپردازیم، نداریم. چون خوانندگان و علاقمندان می‌توانند به‌کتابهای زیادی که در این زمینه انتشار یافته مراجعه نمایند. از آن گذشته این نگارش، مقدمه‌ای است برذیوان اشعار و کارهای هنری و ادبی ناصرالدین‌شاه، بنابراین در اینجا فقط به‌نکاتی از زندگی او اشاره می‌گردد که به‌شناخت روحیه و رفتار وی کمک نماید.

در دورهٔ سلطنت پنجاه سالهٔ ناصرالدین شاه، به‌علت رقابت‌های شدید

کشورهای خارجی بویژه دولت‌های انگلیسی و روس در ایران و توسعه و بسط نفوذ آنها و همچنین براثر جهالت و بی اطلاعی و رشوه‌خواری و فساد اخلاقی درباریان و عناصر حکومت، بارها کشور به‌ورطه سقوط و از هم پاشیدن رسید ولی باز با از خودگذشتگی بعضی از وطن‌پرستان و رجال انگشت شمار دلسوز، کشور از نابودی نجات پیدا کرد.

یکی از مشکلات عمده سلطنت ناصرالدین شاه نفوذ و دخالت بیش از حد مادرش مهد علیا بود که پس از فوت شوهرش محمدشاه و تا زمانی‌که ناصرالدین شاه خود را به‌تهران رساند یعنی نزدیک چهل روز، ملک جهان خانم یا همان مهدعلیا در رأس گروهی از رجال و درباریان تحت نفوذ خودش برامور مملکت نظارت کرد و خود را نایب‌السلطنه و نواب علیه نامید و در این مدت آسیب‌های فراوانی به‌مملکت وارد کرد. پس از ورود ناصرالدین شاه به‌تهران و جلوس به‌تخت سلطنت و برگزیدن امیرکبیر، تمام برنامه‌هایی که مهد علیا انجام داده بود بوسیله امیرکبیر لغو شد و همین امر کینهٔ امیر را در دل او نهاد و آخر هم کاری کرد که شاه دستور قتل بزرگترین رجل سیاسی دوره قاجار را صادر کرد. پس از امیر با نفوذ مهدعلیا صدارت عظما به‌میرزا آقاخان نوری که با مهدعلیا سروسری داشت و یکپارچه سرسپرده و تبعه انگلیس بود واگذارگردید و پس از چندی که خیانت‌های او بر شاه روشن شد، دستور عزلش صادرگردید. نتیجه هفت سال صدارت این فرد خائن و وطن‌فروش چیزی جز نفوذ و توسعه کشورهای روس و انگلیس در ایران و رواج فساد و تباهی و توقف کارهایی که امیرکبیر آغاز کرده بود، برای ایران نبود.

پس از چندی که کشور بدون صدراعظم بود، ناصرالدین شاه میرزاحسین‌خان سپهسالار را به‌صدارت برگزید و او تقریباً اصلاحات امیرکبیر را پی‌گیری نمود و اقدامات خوبی در جهت نوسازی کشور و ایجاد صنایع و راه انجام داد و با انجام اصلاحات اداری و اجتماعی مخالفان زیادی برای خود بوجود آورد. هم او باعث گردید که به‌منظور آشنایی ناصرالدین شاه با پیشرفت کشورهای اروپایی، اولین سفر

شاه به‌فرنگ در سال ۱۲۹۰هجری که ۵ ماه و ۹ روز طول کشید انجام شود. البته ناصرالدین شاه دو سفر دیگر هم به‌اروپا کرد که سفر دوم در سال ۱۲۹۳ به‌مدت چهار ماه و نه روز و سفر سوم در سال ۱۳۰۶ به‌مدت ۶ ماه و دوازده روز طول کشید. هر چند حاصل اصلی این سفرها برای کشور جز خرج و قرض چیز دیگری نبود. ولی تا اندازه‌ای موجب آشنایی شاه و درباریان او با جامعه آن روز اروپا گردید و راه را برای بعضی از تغییرات در کشور باز کرد.

البته اعمال و رفتاری که ناصرالدین شاه و همراهانش در طی سه سفر خود به‌اروپا انجام دادند چنان خجالت‌آور است که عفت قلم اجازه ذکر آنها را نمی‌دهد. شاید نمونهٔ زیر بتواند تا حدودی مقصود را روشن سازد. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خود در تاریخ بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۰۶ می‌نویسد:

«شاه امروز در ورشو به‌مدرسه دخترها رفتند. البته نه برای دیدن وضع تدریس بلکه بیشتر برای دیدن دخترها.»

و در خصوص چگونگی رفتار انگلیس‌ها در سفر سوم ناصرالدین شاه در همین کتاب آورده است:

«به‌لندن آمدیم، شاه به‌دارالحکومه تشریف بردند. رفتار انگلیسی‌ها با ما مثل سفر اول نیست، به‌ظاهر شاه را احترام می‌کنند، اما با ما مثل سگ رفتار می‌نمایند.»

ناصرالدین شاه عشق و علاقه به‌فرزندان خود را فراموش کرده بود ولی علاقه شدیدی به‌غلام علی‌خان ملیجک معروف به‌عزیزالسلطان داشت، برادرزادهٔ زشت و زردنبو و بی‌ادب امینه اقدس گروسی یکی از زنانش. به‌همین جهت او را در سفر سومش به‌اروپا با خود برده بود. این پسرک بی‌آبرو و لوس و ننر چه افتضاحاتی در این سفر ببار آورد. اعتمادالسلطنه در این رابطه می‌نویسد:

«عزیزالسلطان در خانهٔ روچیلد، بانکدار معروف یهودی، که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بود، صاحبخانه ملتفت گشته و با افتضاح آنها را پس گرفته بود.»

واقعاً انسان شرمش می‌آید این حرفها ونکته‌ها را بنویسد ولی از طرف دیگر همین

نکات است که عمق فاجعه را برای نسل‌های ما روشن می سازد، که اگر به‌سرنوشت کشورمان علاقه نشان ندهیم و بی‌تفاوت باشیم، افرادی همچون ناصرالدین شاه با وام و قرض از کشورهای خارجی و باگروگذاشتن خاک و ملک و بندر و دریا و دادن امتیازهای مختلف تجاری و سیاسی، امکانات موجود در کشور را به‌حراج می‌گذارند و به‌سفرهای بی‌نتیجه و ایجاد حرمسرا و بساط عیش و نوش می پردازند.

ابراهیم تیموری مورخ و مؤلف کتاب عصر بی‌خبری در رابطه با مسافرت‌های ناصرالدین شاه به‌فرنگ می‌نویسد:

«سفرهای ناصرالدین شاه به‌اروپا جز زیان برای مردم ایران چیزی در برنداشت عمدهٔ هدف ناصرالدین شاه در این سفرها فقط تفریح و گردش و عیاشی است. چنانکه از ملاحظهٔ سفرنامه‌های سه‌گانه او به‌خوبی این موضوع را می‌توان دریافت. سفرنامهٔ ناصرالدین شاه پر است از توصیف زن فلان آقا که در فلان شب‌نشینی فلان لباس را پوشیده و مرحوم ناصرالدین شاه مفتون زیبایی و خوشگلی او شده یا وقتی فلان رقاصه فلان سیرک مشغول بازیست تن و بدن سفید و اندام قشنگ و ظریفش شاه ایران را از حال برده یا فلان حیوان در باغ‌وحش فلان شهر به‌نظر ظل‌الله خیلی عجیب آمده و یا بالاخره از اینکه جهانمطاع در بازی شطرنج خانم لرد سالیسبوری نخست‌وزیر انگلستان را مات کرده به‌خود ببالد و از مهارت خویش تعریف کند.»[1]

همچنین ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان در ارتباط با این مسافرت‌ها آورده است:

«مسافرتهای اروپا به‌اندازه‌ای این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنا دول اروپا می‌نمود، به‌اسم صلح پسندی تسلیم می‌کرد، اضافه بر یکصد کرور خزانه ایران صرف این مسافرت‌های بی‌معنی شد.»[2]

---

۱. عصر بی‌خبری یا ۵۰ سال استبداد در ایران ـ تألیف: ابراهیم تیموری ـ انتشارات اقبال ـ چاپ سوم ـ سال ۱۳۵۷ ـ تهران.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان ـ تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی. چاپ ابن‌سینا ـ سال ۱۳۳۲ ـ تهران.

مجموعهٔ غریبی که ناصرالدین شاه در مسافرت‌هایش به‌اروپا با خود برمی‌داشت جالب و خنده‌آور بود، علاوه بر رجل سیاسی و افراد ترکیب شاه، هر یک از این اشخاص چند نوکر و خدمه داشتند. خود شاه یک عکاس و یک قهوه‌چی برای درست کردن چای، قهوه و قلیان جواهر نشان او، یک سلمانی و چند مهتر برای ۵ اسب خود همراه برداشته بود.

از جمله رفتارهای ناصرالدین شاه در انتظار گذاشتن سلاطین و ملکه‌های کشورها و عدم رعایت طرز غذاخوردن و تمیزی و بسیاری از نکات دیگر بود که این تصور را ایجاد کرد که شاه ایران آدمی غیرمتمدن است. بطوری که وقتی آنها (یعنی شاه و همراهان) تصمیم گرفتن چراغهای کوچک خوراک‌پزیشان را در اتاق‌های خود قرار دهند. رئیس خدمهٔ کاخ سلطنتی ترتیبی داد تا روی فرش‌ها یک پوشش چرمی قرار دهند تا خطری پیش نیاید. افتضاح از این بدتر ممکن نبود. حال تصور کنید همراه کارناوال مسخره یکصد نفره ناصرالدین شاه ملیجک هم راه بیفتد.

مسؤلین و رجال سیاسی این کشورها به‌خاطر کسب امتیاز و عقد قراردادهای آنچنانی شاه ایران را تحویل می‌گرفتند. کمااینکه بسیاری از این امتیازها در طول همین مسافرت‌ها اخذ شد والا آنها از حرکات و رفتار شاه و همراهانش ناراحت بودند، بطوریکه سروصداهایی که ملیجک در قصرها و خانه‌های مجلل می‌کرد یا آنکه دیده شده بود بینی خود را با پردهٔ سالن و دم لباس بلند مردی که درکنارش نشسته بود پاک می‌کرد یا اینکه هر روز هنگام طلوع آفتاب شاه و همراهانش یک خروس می‌کشند، اینها چیزهایی نبود که قابل تحمل باشد ولی شیرینی تصرف و جداکردن افغانستان، هرات، بلوچستان از ایران و اخذ امتیازهای رویتر و تأسیس بانک، انحصار محصول تنباکو و هزاران منافع دیگر درکشور ما ایران، باعث تحمل این‌گونه افراد و حرکات آنها در سفرها می‌شد.

همین سیاست بازان اروپائی که از ضعف‌های سیاسی و شخصیتی شاه و همراهان استفاده کرده و امتیازات قابل توجه با زیان‌های جبران‌ناپذیری ازکشور ما

اخذ نموده بودند، در مراسم خداحافظی ناصرالدین شاه، ملکه ویکتوریا در حالیکه دو نشان اهدایی شاه ایران را برتن نصب کرده بود، دستور داده بود افراد گارد سلطنتی از راه‌آهن تا مدخل کاخ برای ادای احترام صف بکشند و خود برای استقبال از ناصرالدین شاه از پله‌های کاخ پائین آمد و بازوی او را گرفت.

ملکه آنگاه شاه ایران را به‌اتاق‌های مختلف کاخ برد و خزائن و جواهرات گرانبهای کاخ از جمله مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی کتابهای فارسی را به‌او نشان داد، ملکه همچنین توجه ناصرالدین شاه را به‌الماس درشت کوه نور که روی سنجاق‌سینه خود نصب کرده بود، جلب نمود، الماسی که نادر با خود از هندوستان به‌ایران آورده و اکنون با طی کردن جریانات زیادی به‌انگلستان رسیده بود. پیش از آنکه ناصرالدین شاه کاخ را ترک کند ملکه عکس امضاء شدهٔ خود را به‌وی اهدا کرد.

ملکه انگلیس در یادداشت‌های روزانهٔ خود از جریان خداحافظی با ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«او هنگام خداحافظی محزون به‌نظر می‌رسید و دست مرا بوسید.»

نتیجهٔ مسافرت‌های ناصرالدین شاه به‌فرنگ اگر چه به‌ظاهر برای دیدن تمدن و پیشرفت‌ها و آشنایی با اصول و روش‌های مملکت دارای اروپایی‌ها بود ولی پس از انجام این سفرها، ناصرالدین شاه دستور داد که از رفتن جوانان ایران به‌اروپا جلوگیری کنند و می‌گفت اگر پای ایرانی به‌اروپا باز شود برای کشور خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت.

ناصرالدین شاه نه تنها از سفرهای اروپا تجربه‌ای که به‌درد مملکت بخورد نیاموخت بلکه دیدن آزادی‌هایی که مردم کشورهای مختلف داشتند او را به‌ترس و وحشت انداخت. البته این نگرانی‌ها بی‌مورد هم نبود، همین آشنایی و ارتباط با دنیا و دیدن روش حکومت‌داری کشورهای اروپا بود که مقدمات تغییر و تحول را فراهم ساخت و علی‌النهایه منجر به‌بوجود آمدن انقلاب مشروطیت شد.

یکی از مشکلاتی که برای حکومت ناصرالدین شاه بوجود آمد، شورش بابیان

در سرتاسر کشور بود که این موضوع با درایت و برنامه‌ریزی امیرکبیر خاتمه یافت.

امیر نیروهایی را برای دفع بابیه به‌نقاط مختلف کشور فرستاد و بسیاری از آنها را کشت وگروهی را به زندان افکند و تصمیم گرفت پیشوای آنان را نابود کند. بنابراین به‌حمزه میرزا والی تبریز، دستور داد باب را از ماکو به‌تبریز بیاورند. علمای تبریز حکم به کشتن او دادند و باب در میدان تبریز به دار آویخته شد.

در سال ۱۲۶۸ بعد از عزل امیرکبیر بابی‌ها که براثر اعدام سیدعلی محمد باب، پیشوای بابی‌ها بسیار عصبانی بودند علیه ناصرالدین شاه توطئه‌ای طرح کردند که دست سیاست خارجی هم در آن بی مداخله نبود.

از طرف توطئه کنندگان سه نفر از بابیان بسیار متعصب مأمور ترور شاه شدند و به‌عنوان تظلم در حوالی باغ دوشان‌تپه که در آن موقع محل اقامت شاه بود، به‌انتظار نشستند. روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ صدای شلیک توپ، خروج شاه را از قصر اعلام کرد و ناصرالدین شاه برای شکار باتفاق جمعی از درباریان و غلامان از قصر خارج شده و سوار براسب راه شکارگاه را در پیش گرفتند. هنوز مسافت زیادی طی نشده بود که آن سه نفر با بی‌از کمینگاه بیرون آمدند و با تفنگ‌های باروتی بسوی شاه شلیک کردند. از شانس ناصرالدین شاه تیر دو تن از آنها به‌خطا رفت و تیر سومی که ضارب آن محمدصادق تبریزی نام داشت به‌هدف خورد و سر و صورت شاه را مجروح کرد. بابی‌ها چون دیدند که تیر آنها مؤثر واقع نشده، خنجرهای برهنه را از زیر لباس بیرون کشیده و دیوانه‌وار به‌سوی شاه حمله کردند. جمعی از همراهان شاه‌گرداگرد او راگرفتند تاگزندی وارد نشود و غلامان نیز به‌زد و خورد با آنها پرداختند. پس از آنکه جراحت‌هایی به‌طرفین وارد آمد، مهاجمین دستگیر و زندانی شدند و شاه و همراهان به‌قصر مراجعت نمودند و ناصرالدین شاه بر اثر جراحت وارده، حدود بیست روز بستری بود.

پس از این واقعه قتل عام عجیبی از بابیان صورت گرفت و تقریباً بساط آنها برچیده شد.

در هر حال برگردیم به‌پی‌گیری دوران حکومت ناصرالدین شاه و بررسی فرمان صدارت سپهسالار، در رابطه با شخصیت و منش و رفتار میرزاحسین‌خان مشیرالدوله ملقب به‌سپهسالار اعظم تاریخ‌نویسان اظهارنظرهای ضد و نقیضی کرده‌اند. افرادی مانند محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه مترجم حضور و وزیر انطباعات ناصرالدین شاه او را آدمی سودجو خوانده وگروهی دیگر وی را فردی اصلاح‌گر معرفی کرده‌اند. فریدون آدمیت که مورخی اندیشمند و قابل وثوق است درکتابی تحت عنوان «اندیشه ترقی و حکومت قانونی عهد سپهسالار» در این‌باره این‌گونه می‌نویسد:

«دوران ده ساله وزارت و صدارت سپهسالار، عصری با خصوصیات متمایز نسبت به‌دورهٔ قبل و بعد از آن است. (او) یک سلسله اصلاحات اجتماعی و سیاسی همراه با تأسیسات مدنی جدید بنیان‌گذارده که همگی ریشه غربی داشتند. تعقل اجتماعی جهش بلند یافت بدین معنی که از حد طبقهٔ نخبهٔ اجتماع گذشت و به‌قشر متوسط جامعه و حتی پائین تر از آن کمی راه پیدا کرد. مجموع آن تغییر و تحول، عصر سپهسالار را می سازد.»[1]

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، مورخی دیگر، سپهسالار را مردی حریص و پول‌دوست معرفی می‌کند و او را عامل برقراری امتیاز استعماری رویتر می‌داند و می‌نگارد:

«سپهسالار، چون مرد خیری بود و فرزندی نداشت بیشتر دارایی خود را در زمان حیاتش صرف ساختمان مسجد سپهسالار و خرید موقوفات آن کرد. او وقتی‌که مرد بی‌گمان یکی از ثروتمندترین رجال ایران بود. سرچشمه تمامی این ثروت‌ها متأسفانه مشکوک و آلوده است. او رشوه‌های کلانی از قرارداد رویتر و دیگران گرفته

---

۱. اندیشه ترقی و حکومت قانونی عصر سپهسالار ـ دکتر فریدن آدمیت ـ انتشارات خوارزمی ـ ۱۳۵۶ ـ تهران ـ صفحه ۱۲۹.

بود.»[1]

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۸ سپهسالار را از کار برکنار ساخت و صدارت را به‌میرزایوسف آشتیانی (مستوفی الممالک) سپرد و او نیز پس از دو سال فوت کرد و میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان قدرت را در دست گرفت. برای شناخت امین‌السلطان منابع بسیاری در دست است. اعتمادالسلطنه اظهارنظرهای متناقضی درباره او کرده، در کتاب صدرالتواریخ که شرح حال یازده نفر از صدراعظم‌های دورهٔ قاجاریه است با چاپلوسی زیادی به‌ستایش امین‌السلطان وکارهای او پرداخته است، ولی درکتاب یادداشت‌های محرمانه‌اش با بدترین واژه‌ها از او یاد کرده و این نشان‌دهنده شخصیت متلون اعتمادالسلطنه است. اعتمادالسلطنه همچنین در کتاب خلسه به‌امین‌السلطان و پدرش حمله کرده است. از بررسی کلیه مدارک و شواهد باقی‌مانده از عملکرد امین‌السلطان این نتیجه گرفته می‌شود که امین‌السلطان مردی خودخواه و نفع‌پرست بوده و به‌منافع کشور و مردم توجهی نمی‌کرد.

امین‌السلطان پس از قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۴ هجری‌قمری و آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، همچنان در پست خود باقی ماند و پس از مدت کمی، امین‌الدوله جای او را گرفت ولی وی نیز پس از مدت کوتاهی از کار برکنار شد و دوباره امین‌السلطان به‌صدارت برگشت و تا سال ۱۳۲۱ در مسند قدرت بود.

همانطوریکه بیان گردید در اینجا قصد بررسی فعالیت‌های سیاسی زمامداری ناصرالدین شاه را نداریم بلکه اشاراتی برای روشن شدن وضعیت آن زمان در ذهن خوانندگان می‌نمائیم. بنابراین در پی‌گیری این مقصود مطالب را به‌شرح زیر ادامه می‌دهیم.

در دورهٔ قاجاریه و بویژه در زمان ناصرالدین شاه، اقتصاد ایران در انحصار دولت‌های خارجی بویژه روسیه و انگلستان بود. این دو کشور استعمارگر برای

---

۱. قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی ـ انتشارات کیهان ـ تهران ـ ۱۳۶۸ ـ ص ۸۶

استفادهٔ هر چه بیشتر از امکانات و منابع سرشار میهن ما به‌رقابت پرداخته بودند. شرکت‌های تجاری آنها در بیشتر شهرهای ایران شعباتی داشتند و به‌خرید و فروش انواع کالا و مصنوعات خودشان مشغول بودند. این کار به‌بسیاری از بازرگانان داخلی خسارات و زیان‌های فراوانی وارد کرد. میزان صادرات آنها به‌داخل کشور ما، اقتصاد ضعیف ایران را آن‌چنان گرفتار کرد که اثرات مخرب آن سالیان دراز باقی ماند. بطوریکه مشکلات اقتصادی کشور و بی‌کفایتی و سرسپردگی شاهان قاجار نارضایتی‌های اجتماعی پیش آورد و علی‌النهایه منجر به‌انقلاب مشروطه گردید.

دولت‌های خارجی و در رأس آنها انگلیس و روسیه هر یک درگرفتن امتیاز و دادن وام به‌دربار و رشوه به‌سیاست‌مداران و از جمله به‌خود شخص شاه، در سه سفری که ناصرالدین شاه به‌اروپا کرد، امتیازات زیادی را اخذ کردند که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

ــ امتیاز رویتر. این امتیاز از ننگین‌ترین امتیازاتی است که یک کشور به‌کشور دیگری می‌دهد. این امتیاز طی توافق‌نامه بین ناصرالدین شاه و میرزاحسین‌خان سپهسالار یعنی دولت ایران با یک فرد یهودی انگلیسی به‌نام «بارون جولیوس دورویتر» بسته شد و در آن بطور قطعی و انحصاری حق احداث راه‌آهن، تراموا و بهره‌برداری از کلیه معادن و منابع و جنگل‌ها و احداث قنات و کانال‌های آبیاری و کشاورزی به‌مدت هفتاد سال و حق صدور همه نوع محصول به‌ایران به‌مدت ۲۵ سال به‌رویتر واگذار شد. انتشار خبر این امتیاز با مشکلات زیادی روبرو شد و سرانجام با اوج‌گیری اعتراض‌ها و با پرداخت خسارت‌های کلان ملغی گردید.

ــ امتیاز کشتیرانی در کارون. این امتیاز در سال ۱۳۰۶ هجری قمری توسط ناصرالدین شاه به‌شرکت برادران لینچ واگذار شد. بطوریکه انگلیسی‌ها با کسب این امتیاز در حقیقت قدرت استعماری خود را در منطقه جنوب و بنادر خلیج‌فارس و تسلط برامکانات دریایی ایران توسعه بخشیدند و هنوز هم آثار شوم آن در اختلاف‌های مابین کشور ما با کشورهایی که زائیده دست استعمار انگلیسی در

منطقه می‌باشند باقی مانده است.

ـ امتیاز لاتاری. ناصرالدین در سفر سوم خود به‌اروپا با کمک میرزاملکم‌خان وزیر مختار ایران در انگلستان، امتیاز دایر کردن لاتاری در ایران را به‌انگلیسی‌ها واگذار کرد ولی وقتی‌که به کشور برگشت با تحریک امین‌السلطان و مخالفت علما، این امتیاز را لغو کرد.

ـ امتیاز تالبوت (انحصار توتون و تنباکو ـ رژی). زمانی‌که ناصرالدین شاه در سفر سوم اروپا به‌همراه امین‌السلطان بود. سرگرد جرالدف ـ تالبوت به‌او معرفی شد. تالبوت با شناخت شاه و اطرافیانش پیشنهاد کرد که امتیاز انحصاری خرید و فروش توتون و تنباکو را در سرتاسر ایران به‌مدت پنجاه سال در مقابل پرداخت وجوهی به‌او واگذار کنند. ناصرالدین شاه با دریافت مبلغی به‌این کار رضایت داد و قرارداد مذکور منعقد گردید.

این قرارداد اعتراض‌های سختی را در داخل کشور بوجود آورد و از طرف مراجع تقلید آیت‌الله شیرازی و آیت‌الله آشتیانی تحریم دخانیات صورت گرفت. در تهران و شهرستانها، بازار بسته شد و شورش‌هایی صورت گرفت و علی‌النهایه ناصرالدین شاه با پرداخت خسارت‌های سنگینی آن‌را لغو نمود.

ـ امتیاز الکل و مشروب، در سفر ناصرالدین شاه به‌اروپا همچنین امتیاز تهیه الکل و شراب به‌فیلیپار فرانسوی واگذار شد، ولی این امتیاز هم به‌علت مخالفت شدید مردم اجرایی نگردید[1].

ـ امتیاز ایجاد قزاقخانه، شیلات دریای مازندران، بانک رهنی و راه شوسه از عشق‌آباد به‌مشهد به‌روس‌ها داده شد.

امتیازهایی که ناصرالدین شاه در دوران حکومت خود داد تنها بسنده به‌موارد

---

۱. برای آگاهی بیشتر از امتیازاتی که در زمان ناصرالدین شاه به‌بیگانگان داده شده است به کتاب، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران ـ تألیف: ابراهیم تیموری ـ انتشارات اقبال ـ تهران ـ ۱۳۶۳ مراجعه نمائید.

فوق نیست، این زمامدار بی‌لیاقت قسمت‌های بسیار مهمی از خاک کشور را نیز از دست داد و ثابت کرد که خلف نابخرد جدش فتحعلیشاه قاجار است. از جمله قسمت‌هایی که در این زمان رسماً از خاک ایران جدا گردید می‌توان به‌بخش‌های زیر اشاره کرد: تمام افغانستان، نصف خاک خراسان، بخش عمده سیستان و بلوچستان، قائنات، سرو، سرخس، مسقط، عمان، تمامی ترکمنستان، صد و هفتاد و سه قطعه از جزایر و سواحل خلیج‌فارس، بخشی از سرحدات آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و کردستان.

مخبرالسلطنه، این مصیبت‌های وارده را این‌گونه بیان می‌کند:

«روز به‌روز قطعات از حواشی ایران جدا می‌شد. قسمت قفقاز به‌جنگ، قسمت‌های دیگر به‌سیاست. ترکمان را نتوانستیم اداره کنیم، روس برد که من اداره می‌کنم. افغانستان را انگشت انگلیس از ایران جدا کرد. بلوچستان اصلاً در ترازوی سیاست ایران وزن نداشت. در سال ۱۲۸۷ هجری‌قمری نیرنگ چنان ریخته شد که ایران به‌میانجیگری انگلیس به‌سر حد افغان سامان بدهد. سر فردریک گلداسمیت برای تشخیص سرحد افغانستان و بلوچستان معین شد.

در ایران، سیاست روی هوا و هوس اشخاص بود. امنای روس و انگلیس پول می‌دادند و کار می‌کردند. امنای ما پول می‌گرفتند و کارشکنی می‌کردند.»[1]

در اینجا اگر به‌قضاوت تاریخ بنشینیم، چه باید بگوئیم؟ آیا تمامی این بلایا و مکافاتی که در دورهٔ حکومت ناصرالدین شاه در کشور ما بوجود آمد، مقطر اصلی آن شاه بود؟ یعنی درکشور ایران که در هر دوره‌ای افراد نخبه و وطن‌پرست وجود دارد، در این دوره هیچ‌کس به‌فکر آگاه کردن شاه و اطرافیانش نبود؟ واقعاً چه عواملی دست به‌دست هم دادند که این‌همه فترت وکوتاهی بوجود آید و امروز ما از این وقایع حسرت به‌دل بگیریم و افسوس بخوریم.

اگر بخواهیم به‌تمامی این سؤالات بپردازیم، جای آن در این مقدمه کتاب و آن

---

۱. گزارش ایران ـ مخبرالسلطنه هدایت ـ نشر نقره ـ تهران ـ ۱۳۶۳ ـ چاپ دوم.

هم مقدمه بردیوان اشعار ناصرالدین شاه نیست. ضمن آنکه علاقمندان را به‌منابع و مراجع زیادی که در این‌باره وجود دارد و تعداد قابل توجهی از آنها را در پایان کتاب معرفی کرده‌ایم ارجاع می دهیم، ناگزیر به‌چند اظهارنظر در این‌باره اشاره می‌گردد.

ابراهیم تیموری نویسندهٔ کتاب عصر بی‌خبری در این‌باره می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه می‌گفت در مملکت ایران همه مردم باید از عدالت برخوردار باشند ولی دوران سلطنت او مشحون است از بی عدالتی های بسیار. ناصرالدین شاه به‌وزرای خود دستور می داد برای عمران و آبادی کشور نقشه‌ها طرح کنند و خودش را موظف به‌اجرای آنها می‌خواند ولی هیچ‌گاه نتوانست قدم مؤثری در این‌باره بردارد و در سالهای آخر که گویا از این امر مأیوس گردیده بود، منابع مختلف حیاتی مملکت را به‌عنوان امتیاز به‌اجانب واگذار می‌کرد.

ناصرالدین شاه به‌رجال دربار خود می‌گفت در کلیهٔ امور با هم مشورت کنند و آزادانه عقاید خویش را بگویند ولی خودش بزرگترین مظهر استبداد بود. بزرگترین بدبختی ناصرالدین شاه قلت رجال وطن دوست و کار آزموده بود. در تمام این مدت شاید به‌جز چند نفر هیچ مرد متنفذی را نمی‌توانید پیدا کنید که با خارجی‌ها بند و بستی نداشته باشد.

ناصرالدین شاه رجال دربار خود را کاملاً می‌شناخت و می دانست که این افراد اکثراً فاسدالاخلاق و متملق و چاپلوس هستند و کار عمده‌شان دعاگویی و مفتخوری و سعایت از این و آن است ولی هیچ‌گاه درصدد تصفیه آنها برنیامد و زمینه‌ای برای تربیت رجال لایق و وطن‌پرست فراهم نساخت و اگر کسانی پیدا شدند که ممکن بود وجودشان منشاء اثری بشود به‌علت سعایت اشخاص بیکاره و بواسطهٔ رعب و هراسی که ازکاردانی آنها در او ایجاد می‌گشت ازکار برکنار و احیاناً به‌دیار عدم رهسپار می‌شدند.»[1]

---

۱. عصر بی‌خبری یا ۵۰ سال استبداد در ایران ـ تألیف: ابراهیم تیموری ـ انتشارات اقبال ـ چاپ سوم ـ تهران ـ ۱۳۵۷.

پس یکی از عوامل مهمی که باعث این‌همه خرابی وگرفتاری درکشور در این دوره شد، استبداد و خودکامگی شاه و عدم اعتقاد او به‌آنچه که می‌گفت است. همین باعث گردید که آدم‌های درست و وطن‌پرست از دور ناصرالدین شاه فاصله بگیرند و انسانها نالایق و احمق رشد و نمو کنند. به‌نوشته‌های بنجامین اولین وزیر مختار امریکا در ایران که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ هجری‌قمری در تهران بود وکتاب ایران و ایرانیان را نوشته، توجه کنید که چه می‌گوید:

«در این اواخر در تابستان روزی اعلیحضرت شاه در عمارت ملوکانهٔ سلطنت‌آباد درازکشیده بود، در حالی‌که امنای ایشان در پائین نشسته با پادشاه و ولینعمت خود به‌طور محرمانه صحبت می داشتند. در اثنای صحبت شاه گفت چرا انوشیروان را عادل می‌گفتند، مگر من عادل نیستم. احدی جسارت نمی‌کرد که جواب دهد. چه سؤال سختی بود. شاه دوباره پرسید آیا میان شما هیچکس نیست که جواب دهد؟ باز احدی جواب نداد. تا اینکه سکوت موجب ناراحتی بلکه خطر همه گردید. آخرالامر حکیم‌الممالک مرگ را در پیش نظر آورده با تردید و تعلل گفت قربانت شوم انوشیروان را عادل می‌گفتند برای اینکه عادل بود. شاه ابروی خود را درهم کشید وگفت: آیا ناصرالدین شاه عادل نیست؟ احدی جواب نداد فقط حکیم‌الممالک شانه‌های خود را حرکت داده، دست خود را بازکرد. آنوقت شاه با کمال تغییر جواب داد، ای فلان فلان شده‌ها من یقین دارم که اگر انوشیروان هم مثل شما الواط رشوه‌خوار نادرست در دور وکنار خود داشت هیچ وقت ممکن نبود که او را عادل‌گویند. همه جواب دادند قربانت گردیم، قبلهٔ عالم حقیقت را فرمودند.»[1]

اگر بخواهیم به‌ریشهٔ مشکلات حکومتی دورهٔ ناصرالدین شاه بپردازیم باید به‌ریشه استبداد در ایران توجه کنیم. هر چند این بحث موضوع موردنظر در اینجا نیست ولی نمی‌توان اشاره نکرد که فرهنگ استبداد و استبدادپذیری ریشه‌ای

---

۱. ایران و ایرانیان ـ تألیف: ساموئل گرین ویلر بنجامین ـ به‌اهتمام: رحیم رضازادهٔ ملک ـ تهران ـ نشر گلبانگ.

تاریخی و عمیق در زندگی ما ایرانیان دارد. ما از آن روزی که قبول کردیم حکمرانان ما با موهبت الهی و فرّه ایزدی برما حکومت می‌کنند، در حقیقت به‌خود قبول این‌را دادیم که این حکومت‌گران از یک قوهٔ قهریه خارج از توان اجتماعی مردم برخوردارند و همین راه استبداد و ظلم را برحکمرانان ما باز کرد. اگر در باورهای خود می‌توانستیم این‌را بیفزائیم که این قدرت تعاملی مردم است که می‌تواند در مقابل استبداد و حق‌کشی و قشرگرایی مقاومت کند و افرادی را برگزینند که تابع قانون و در جهت تفکر مردم باشند که جز عدالت و حق یکنواخت و یکسان در جامعه چیزی را مطالبه نمی‌کنند، قطعاً فرهنگ استبداد و خودکامگی را در طول دوران تاریخ کشورمان از بین برده بودیم.

ابن‌خلدون که از متفکران و اندیشمندان بزرگ تاریخ است براین عقیده می‌باشد حکومت استبدادی که گرایش غارت‌گرانه‌ای نسبت به‌جامعه تحت سلطهٔ خود دارد به‌امور مملکت‌داری از جمله قانون‌گذاری هیچ توجهی ندارد. بلکه به‌علت آزمندی، مقرراتی وضع می‌کند که هدف آن غارت هر چه بیشتر مردم است. آحاد مردم نیز برای آنکه بتوانند غارت‌شدگی را تحمل کنند، دست تطاول به‌یکدیگر می‌گشایند. شیوع همین آزمندی و تجاوزگری در میان مردم است که فساد را می‌گستراند و علی‌النهایه حکومت استبدادی به‌علت گسترش فساد و هرج و مرجی که خود ایجاد کرده و در جامعه گسترانیده، سقوط می‌کند.

نمونه بارز این نظر، حکومت استبدادی و خودکامه ناصرالدین شاه است. هنگامی‌که خود شاه مملکت وکشورش را به‌تاراج می‌گذارد و انواع امتیازها را برای دریافت رشوه به‌خارجی‌ها واگذار می‌کند و مشاغل و حکومت در ایالات را در برابر دریافت پول به‌افراد نالایق می‌سپارد و یکی از تفریحات شاهانه قماربازی با شاهزادگان و اعیان برای برد و باخت و دریافت پول و تحفه از آنان می‌باشد، بویژه افراد که سعی می‌کنند قمار را به‌شاه ببازند و رشوه را بدهند و علاقه شاه را به‌خود جلب کنند. در یک چنین وضعیتی معلوم است که جز گسترش فساد و تباهی و

سقوط چیز دیگری در انتظار نیست و این درست نتایجی بود که حکومت استبدادی و خودکامه ناصرالدین شاه دچار آن شد.

علی‌اصغر شمیم درکتاب دورهٔ سلطنت قاجار تصویر قشنگی از این خودکامگی و استبداد را برای ما ترسیم می‌کند:

«ناصرالدین شاه مردی مستبد به‌رای و خودخواه، متدین و پابند شعائر دینی است. او خود را خلیفهٔ اسلامی در عالم تشیع می‌دانست و به‌همین مناسبت مورخین قاجاریه تهران را دارالخلافه خوانده‌اند. ناصرالدین شاه با آنکه هیئت وزیران برگزید و طبق قانون، آنان را درکارهای مملکت اختیار داد لیکن هیچ وزیر و مأمور عالیرتبه‌ای جرأت و جسارت آن‌را نداشت که امر مهمی را بدون اجازه شاه انجام دهد و آنها این امر را به‌منزله اطاعت از فرمان الهی می‌دانستند. بدین ترتیب در حقیقت زمام کلیهٔ امور کشور در دست شخص ناصرالدین شاه بود. او به‌فراست دریافته بود که اطرافیانش همگی مردم بی‌شخصیت و نوکرمآب هستند.»[1]

ناصرالدین شاه در طول تمام مدت حکومت خود حاضر نبود ذره‌ای از اقتدار و استبداد حکومت مطلقهٔ خویش بکاهد و مردم را در تعیین سرنوشت خود آزاد بگذارد. همیشه از انجام هرکاری که مغایر با منافع شخصی او بود اجتناب می‌کرد و اگر میل و رغبتی هم به‌تغییر و تحول و نوآوری نشان می‌داد همه تصنعی و برای ظاهرسازی در مقابل مردم، افکار عمومی و جهانی بود.

سخن در این‌باره زیاد است ولی در مقوله این مقدمه نیست، بنابراین با ذکر مطالب ناظم الاسلام کرمانی درکتاب تاریخ بیداری ایرانیان بسنده می‌کنیم:

«این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جدّ خود ربود و خزائن معموره ایران راکه در تمام عالم ضرب‌المثل بود به‌عیاشی صرف نمود. آنچه محقق است از آغاز تا انجام یکصد و هشتاد و سه زن اختیار کرد پنج سفر رسمی و چند مسافرت غیررسمی کرد. در پنجاه سال سلطنت خود هشتاد و سه قرارداد تجاری و

---

۱. ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ تألیف: علی‌اصغر شمیم ـ انتشارات ابن‌سینا ـ ۱۳۴۲ ـ تهران.

سیاسی و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست. در جمع آنها ایران مغبون گردید. سی و پنج عدد از این مقاولات و امتیازنامه‌ها با اخذ پیشکش چشم بسته به‌صحه رسید.

ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران جدا شد از این قرار است، افغانستان (تمام)، نصف از خاک خراسان، سیستان (قائنات)، مرو، سرخس، مسقط، عمانات، ترکمان (تمام) صد و هفتاد و سه قطعه از جزایر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز به‌سرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است.

در ایام سلطنت این پادشاه اعظم خسارتی که به‌ایران وارد آمده است شهادت میرزاتقی خان امیرنظام اتابک اعظم است که به‌اتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بیسمارک و گلادستون بود و گناهی جز جلوگیری از حرکات بچگانه پادشاه و خیرخواهی مملکت و سلطنت نداشت. اگر پیروی از خیالات این وزیر بی‌نظیر شده بود، امروز ایران تالی آلمان بود.

این پادشاه را خودنمایی و تلون مزاج به‌درجه کمال بود و بهرکاری اقدام کرد ناتمام گذاشت، فرومایگان را عزیز می‌خواست و برومندان را ذلیل.

شعر نیکو می‌فرمود، پای‌بند به‌نماز بود. مجالس تعزیه را دوست می‌داشت. خویش را دیپلمات جلوه می‌داد. از تاریخ بی‌اطلاع نبود، عربی، فارسی، ترکی و فرانسوی می‌دانست. چهار مسافرت‌نامه با قلم خود نوشته، غالب در سیر و شکار بود، نیکو تیر می‌انداخت، خطی شیرین داشت. خوش‌ظاهر و بدباطن بود. هزاران نفوس بی‌گناه را فدای نفس و شهوترانی خود ساخت، خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمی‌داشت، هر کس را که راغب بی‌طرف اصلاحات دید با خاک یکسان ساخت.»[1]

ناصرالدین شاه در پایان دورهٔ حکومت خود تنها مانده بود. اخبار و اطلاعات

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان ـ تألیف: ناظم‌الاسلام کرمانی ـ چاپ ابن‌سینا ـ ۱۳۳۲ ـ تهران.

نادرستی از نقاط مختلف کشور، از درباریان و از امین‌السلطان و خیانت‌هایش به‌او می‌رسید. دخالت‌های کشورهای خارجی بویژه انگلیس و روسیه بیشتر شده بود. یکبار تصمیم گرفت ظل‌السلطان پسرش که در اصفهان حکومت می‌کرد و او هم در نوع خود دیکتاتور و مستبد به‌رایی بود را به‌صدارت برگزیند ولی پس از مذاکره طولانی با پدر او هم این شغل را نپذیرفت. وی در رد این پیشنهاد گفته است که خود را در خور این شغل نمی‌دانستم و با اطلاعاتی که از پدرم و اولیای دولت بویژه از افراد خلوت و اندرون می‌دانستم، قبول نکردم و پای مبارک پدر را بوسیدم و اظهار عجز کردم و عازم اصفهان شدم و روز وداع شاه به‌من گفت: پسر رفتی و مرا تنها گذاشتی و دیگر مرا نخواهی دید. خدا می‌داند اگر بوی امید و امکان خدمت می‌دیدم جان را فدا می‌کردم. اما چنان رشتهٔ نظم وکار دولت و اندرون و حرمخانه و قشون و شهر و بلد از هم گسیخته و برهم ریخته بود که اگر شیرهٔ هزار افلاطون و ارسطاطالیس را می‌کشیدند و با عدل انوشیروان و قهر نادرشاه و چنگیزخان مخلوط می‌کردند، ممکن نبود کاری صورت داد، زیرا شاه چشم از خواص خود و عملهٔ خلوت و خواجه‌ها و اندرونیها نمی‌پوشید و جمیع عیوبات در این اشخاص بود. بر اثر دشمنی امین‌السطان و نایب‌السلطنه کامران میرزا و افرادی که دور و برآنها بودند و به‌جان مردم افتاده بودند، شیرازه کارها از هم گسیخته شده بود. خود شاه هم به‌کلی عاجز شده بود و عشق به‌بعضی ازکارها رشته اختیارش را از دست ربوده بود و شد آنچه که شد[1].

ناصرالدین شاه دیگر نمی‌خواست از اوضاع مملکت چیزی بداند و نوکرها نمی‌خواستند او را از اوضاع و احوال مطلع نمایند. در سکوت مأیوسانه و فراغت بی‌فایده، او زمان را به‌مجالس بیهوده و لعو و لعب و نقاشی و شعر می‌گذراند. در تاریکی خیال و اندوه و ملال، شب‌ها تا سحر با خواب و خیال می‌گذراند و در اتاقی تنها درکنارش چراغی و دواتی و برای خود چیزهایی می‌نوشت و پنهان می‌کرد.

---

۱. تاریخ سرگذشت مسعودی ـ نوشته: مسعود میرزا ظل‌السلطان ـ چاپ سنگی ـ صفحات ۳۲۵ و ۳۲۶.

تنهایی و بی‌پناهی عاقبت زندگی همه دیکتاتورها است. در این وضعیت آنچه که او به‌آن دل خوش کرده بود برگزاری جشن پنجاه سال حکومتش بود که به‌آن جشن قران می‌گفتند. می‌گویند که ناصرالدین شاه درصدد بود بعد از برگزاری جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت خود، تغییراتی در وضع مملکت بوجود آورد و امین‌السلطان را که گفته می‌شد با یکی از زن‌های ناصرالدین شاه سروسری داشت، از صدارت عزل کند. ولی این افکار و نوشته‌ها لو رفت و ترور او برنامه‌ریزی بود که توسط امین‌السلطان و حرمسرا هدایت می‌شد. با توجه به‌روحیات و عملکرد ناصرالدین شاه و جوّ و رفتار اطرافیان و وضعیت روز چنین حرکتی از شاه بعید بنظر می‌آمد و قبول آن هم تا حدودی متحمل به‌نظر نمی‌رسید و این ساخته و پرداخته درباریان وگزارش‌نویسان درباری برای سرپوش گذاشتن روی ضعف‌های امنیتی و کنترل ایمنی شاه هنگام زیارت در حضرت عبدالعظیم (ع) بود.

تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه که خاطرات خودش را به‌نگارش درآورده است در رابطه با شرح وقایع روز قتل شاه می‌نویسد:

«در همان روزی که پدرم مقتول شد، صبح که از حمام بیرون می‌آید، انیس‌الدوله در سر حمام منتظر می‌شود تا لباس بپوشد. بعد اجازه می‌خواهد که در خلوت مطالبی را عرض کند. به‌اتاق می‌روند. او خودش را به‌روی پای پدرم افکنده و می‌گوید: غیب‌گوئی به‌من گفته که تا سه روز دیگر شما در خطر هستید. بیائید به‌خودتان رحم کرده امروز را موقوف کنید و به‌حضرت عبدالعظیم نروید.»

او در جواب گفته که عملکردش در طول پنجاه سال سلطنت طوری نبوده که کسی بخواهد او را از بین ببرد وگذشته از آن قصد دارد پس از این جشن، مجلس شورا افتتاح کند و از ولایات وکیل از طرف رعایا در مجلس بپذیرد، گمان نمی‌کند که صلاح رعیت در قتل او باشد، و به‌انیس‌الدوله گفته که اصلاً از این خواب و موضوع غیب‌گو نمی‌ترسد. این مباحث و صحبت‌ها در گزارش افراد دیگر هم از جمله دوستعلی خان معیرالممالک نوهٔ دختری ناصرالدین شاه تقریباً با همین مضامین

آمده است. او می‌نویسد:

«شاه بامدادان به‌گرمابه رفت، بنابر عادت ناشتایی خوبی صرف کرد و باگروهی از زنهایش که سر حمام حاضر بودند بیرون آمد و صحبت‌کنان و بذله‌گویان به‌طرف اتاق مخصوص خود رفت. چون به‌نزدیک اتاق تاج‌الدوله رسید، تاج‌الدوله به‌استقبال شتافت و تبریک و تهنیت گفت. شاه در جوابش گفت: تاجی بحمدالله امروز دماغی داریم. آنگاه کلاه را از سر برداشته به‌هوا پرتاب نمود. خانمها از مشاهدهٔ این حالت سخت در شگفت شدند، چون شاه تار موئی برفرق سر نداشت و غیر از هنگام خواب، هرگز کلاه از سر برنمی‌داشت و این نخستین بار بود که چنین کرد.»[1] به‌هر حال او به‌سمت شهرری حرکت کرد و وارد صحن شد، صدراعظم گفت: چیزی به‌ظهر نمانده، بهتر است ناهار را در یک محل باصفایی صرف فرموده و بعدازظهر که هجوم مردم کمتر می‌شود به‌زیارت مشرف شوید. شاه که به‌شکرانه پنجاه سال سلطنت خود به‌زیارت رفته بود حرف او را قبول نکرد وگفت: خیر باید نمازظهر را در حرم بگذارم و حتی حاضر نشد تا محل را قرق کنند وگفته بود که حاجتی نیست مردم را زحمت دهید. آنها به‌کار خود مشغول هستند و ما نیز به‌کار خود می‌پردازیم. داخل حرم شد به‌زیارت پرداخت و پس از طواف در قسمت بالای ضریح ایستاد و بنا به‌عادت معمول دستمال را از جیب درآورد و سجده کرد و به‌نماز ایستاد. در این وقت میرزارضای کرمانی (۲۷) با ظاهری آرام و مستمند عریضه برکف مردم را شکافت و به‌جانب شاه آمد و همین‌که به‌او نزدیک شد با طپانچه‌ای را که زیر نامه پنهان کرده بود به‌او شلیک کرد.

صدای تیر در حرم طنین‌انداز شد وگلوله برقلب ناصرالدین شاه نشست. شاه دست بر زخم دل نهاد و سراسیمه به‌سوی آرامگاه زن محبوبش جیران شتافت، ولی چند گام به‌آن مانده، پایش از رفتن باز ماند و آهی کشید و برزمین افتاد.

---

۱. یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه ـ تألیف: دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ تهران ـ نشر تاریخ ایران ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۲.

صدراعظم چون چنین دید فرمان قرق داد و دستور داد کالسکهٔ شاه را که بیرون ایستاده بود داخل صحن آوردند. آنگاه امین خاقان پدر عزیزالسلطان را که کوتاه قد و باریک اندام بود از پشت زیر لبادهٔ شاه کردند تا او را با هر دو دست محکم نگاهدارد. عینک دودی دوره‌دارش را برچشمش زدند و صدراعظم و مجدالدوله در طرفینش چنان قرار گرفتند که گویی شاه به‌آنها تکیه داده و بدین طریق جسم بی‌جان قبله عالم و سلطان صاحبقران را به‌تهران آوردند. امین خاقان در پشت او بود و شاه را روی زانو نگاه‌داشته و امین‌السلطان روبرویش قرار داشت و مثل آنکه با او سخن می‌گوید، گاهگاهی لبخند می‌زد وگاهی سر را می‌جنباند و حتی سبیل شاه را هم تاب می‌دادند تا به‌شهر رسیدند و یکسره او را به کاخ گلستان بردند.

چون وارد دیوانخانه شدیم گروهی رادیدم که شتابان زینت‌هایی را که برای جشن پنجاهمین سال سلطنت شاه درست کرده بودند برمی‌چیدند و همه جا را سیاهپوش می‌کردند. مجدالدوله پسر دایی شاه با چهرهٔ آفت‌زده پیش آمد و در حالی‌که اشک سیل‌آسا از سبلت‌های مردانه‌اش فرو می‌ریخت ما را به‌نارنجستان بزرگ بود. در آنجا جسد شاه را دیدم که در زیر درختهای نارنج کنار حوضی که هدیه الکساندر اول امپراطور روسیه بود. روی نیم تختی به‌خواب جاویدان فرو رفته. دکتر تولوزان دست برسینه بالای سرش مات و مبهوت ایستاده بود و شاهزادگان و وزرا گرد نارنجستان خاموش و سر به‌زیر صف زده بودند[1].

ناصرالدین شاه از سفر کربلا، کفن و تربت با خودآورده بود که هنگام مرگ از آن استفاده کنند. در غروب جمعه هفدهم ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ قمری بدن شاه را شستشو دادند و کفن کردند. شاهزاده حاج فریدون میرزا که از شاهزادگان سالخورده و وارسته بود. برای غسل دادن آماده شد و حاج حیدر خاصه فراش که سلمانی و دلاک مخصوص شاه بود، آماده به‌آخرین خدمت گردید. عباس میرزا ملک آرا،

---

۱. خلاصه شده از کتاب یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه ـ نوشته: دوستعلی‌خان معیرالممالک.

عبدالصمد میرزا عزالدوله برادران شاه و چندتن از محترمین و وزرا، جسد شاه را از اتاق بیرون آوردند. محمدعلی خان امین‌السلطنه صندوق‌دار شاه لباس‌های او را از تنش بیرون آورد. پیراهن شاه نصفش پرخون بود بعد جسم را روی سنگ فرش کنار حوض قرار دادند تا بشویند.

آخوندی به‌نام سلطان بربری که از زمرهٔ عمائم تهران بود برغسل شاه نظارت می‌کرد. کفن و تربتی که شاه با خود از کربلا آورده بود در اغتشاشی که برحرم مستولی بود، یافت نشد. عضدالملک فرستاد کافور، تربت و کفنی که برای خود تهیه کرده بود را آوردند.

جنازه را بعد از غسل وکفن به‌اطاق آوردند. چیزی نداشتند که جسد را با آن بپوشانند. ناچار آستر یک سوزنی ترمه راکه زیر پای درب اتاق بود شکافتند و روی جنازه کشیدند. ملا و حاضرین براو نماز خوانند و صبح روز بعد با حضور امام جمعه تهران که داماد شاه هم بود، جمعی از بزرگان قاجار تابوت شاه را بردوش گرفته و از تالار بیرون آوردند، صدراعظم و شاهزادگان و دیگران به‌دنبال تابوت حرکت کردند.

جنازه را به‌تکیه دولت که جنب قصر شاهی بود بردند. شب قبل به‌دستور اتابک در طاق نمای بزرگ تکیه قبری برای شاه کنده بودند.

لشکریان صف آراستند و سفیران خارجه آمدند و تلگرافهای تسلیت سلاطین کشورهای خود را برجنازه خواندند و دسته‌گل‌هائی روی آن قرار دادند. آنگاه مشایعین به‌امامت امام جمعه تهران نماز دیگری برآن خواندند و نزدیک ظهر جنازهٔ شاه را در قبر مذکور به‌امانت سپردند و بعدها به‌جوار ضریح حضرت عبدالعظیم در مقبره مخصوص منتقل نمودند.

امام جمعه، سیدزین‌العابدین از تکیه دولت به‌مسجد شاه رفت و مردم راکه قبلاً از موضوع کم و بیش آگاه شده بودند از مرگ شاه رسماً آگاه نمود. آنگاه خطبه به‌نام مظفرالدین شاه خواند و نقارهٔ جلوس به‌صدا درآمد.

در منابع تاریخی وگزارش‌های باقی‌مانده از بیان حوادث دوره حکومت

ناصرالدین شاه، قتل او را به‌عنوان انتقام‌جویی یک مظلوم از شاه ظالم یا حداکثر تحریک و تشویق سیدجمال‌الدین اسدآبادی[۲۸] تعبیر و تفسیر کرده‌اند. اگرچه این بیان درست است ولی در آن زمان که ناصرالدین شاه ترور شد سیدجمال‌الدین در اسلامبول بود و بنابر روایتی در انجام این کار از پشتیبانی و حمایت سلطان و خلیفه وقت عثمانی که با ناصرالدین شاه در داعیه خلیفه‌گری برجهان اسلام رقابت داشت هم برخوردار بود ولی اجرای یک چنین نقشه‌ای به‌این راحتی و ساده بدون کمک و مساعدت عوامل دیگری در داخل کشور و بویژه در میان اطرافیان و نزدیکان شاه مشکل بود و این‌گونه به‌نتیجه نمی‌رسید.

از بررسی‌های صورت گرفته در روی منابع مختلف تاریخی مربوط به‌این دوره می‌توان به‌این نتیجه رسید که در قتل ناصرالدین شاه علاوه بر میرزارضای کرمانی و مراد او یعنی سیدجمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) حداقل افراد دیگری نیز دخالت داشتند از جمله امین‌السلطان صدراعظم وقت، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه که نقش جاسوس‌ها را به‌قول ظل‌السلطان در دربار داشت و حاج محمدحسن امین‌الضرب که از مریدان سیدجمال و درکار ضرابخانه شریک و رفیق امین‌السلطان بود و در این کار منافع و درآمدهای مشترک داشتند که ناصرالدین شاه به‌آن پی برده و امتیاز این کار از او گرفته بود. همچنین ارتباط این سیاست‌مداران با افراد و همسران شاه در اندرون که مابین آنها اختلاف و چشم و هم‌چشمی زیادی بود و دخالت‌ها و برنامه‌ریزی‌های سفارت خانه‌های انگلیس و بویژه روسیه که منافع خود را در این کار می‌دیدند، از عوامل اجرایی این واقعه بودند[۱].

در هر حال به‌نظر نگارنده قاتل اصلی ناصرالدین شاه خودش و اعمالش بود. او با رفتار و کارهایی که کرد، افرادی را در دور خود پرورش داد که به‌جای وطن‌پرستی و شاه دوستی، فقط منافع خود را مدنظر داشتند و چون شاه طماع بود و نمی‌توانست این روش رشوه‌گیری و منافع‌پرستی را توسط زیردستان و

---

۱. علاقه‌مندان به کتاب هفت پادشاه ـ تألیف: محمود طلوعی ـ نشر علم ـ ۱۳۸۱ ـ تهران مراجعه نمایند.

دولت‌مردانی که خود آنها را پرورش داده و به‌این کار عادتشان داده بود تحمل کند، در جهت قطع کردن دست آنها از امکانات و جلوگیری از درآمد و منافعشان برآمد و آنها نیز توطئه کردند و او را به‌قتل رساندند. چون در اواخر سلطنت شاه آنقدر ضعیف و تنها بود که کسی توان حمایت از او را نداشت حتی فرزندان و پسرانش نیز او را حمایت نمی‌کردند، خودش این مسئله را این‌گونه بیان کرده است:

«می‌خواهم به‌شمال مملکت بروم، سفیر انگلیس اعتراض می‌کند، می‌خواهم به‌جنوب بروم، سفیر روس اعتراض می‌کند. ای مرده‌شور این سلطنت را ببرد که شاه حق ندارد به‌شمال و جنوب مملکتش مسافرت نماید.»[1]

در اینجا بیان اجمالی زندگی سیاسی و اجتماعی ناصرالدین شاه را با اظهارنظر تاج‌السلطنه دخترش در کتاب خاطرات خود به‌پایان می‌بریم:

«این سلطان مقتدری که ما او را خوشبخت‌ترین مردمان عصر خودش می‌دانیم. اگر به‌انصاف نگاه کنیم، فوق‌العاده بدبخت بوده است. زیرا که این سلطان خود را مقید به‌دوست داشتن زنها نموده و از این جنس متعدد در حرمسرای خود جمع نموده بود و به‌واسطه رشک و حسدی که در خلقت زنها ودیعه آسمانی است، این سلطان به‌این مقتدری نمی‌توانسته است عشق و میل خود را به‌زن یا اولاد خود در موقع بروز و ظهور بیاورد و به‌قدری خود را مغلوب نفس و هوا و هوس ساخته و به‌قدری غرق در تنعمات دنیوی بوده است که اقتدارات سلطنتی را هم فراموش نموده.

اگر این پدر تاجدار من خود را وقف عالم انسانیت و ترقی ملت خود و مصارف صنایع می‌نمود، چقدر بهتر بود و اگر آنقدر زنها را دوست نمی‌داشت و آلوده به‌لذائذ دنیوی نشده، تمام عمر مشغول سیاست مملکت و ترویج زراعت و فلاحت می‌شد، چقدر امروز به‌حال ما مفید بود و در عوض اینکه من در این تاریخ

---

۱. تاریخ معاصر ایران ـ کتاب درسی تاریخ سال سوم متوسطه ـ تألیف ـ گروه تاریخ دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی ـ سال ۱۳۶۲.

از گربهٔ او مجبور شده صحبت می‌نمایم از رعیت‌پروری، معارف پروری، کارهای عمده سلطنتی می‌نوشتم، چقدر با افتخار بود؟ و اگر می‌توانستم او را در عوض بدبخت، خوشبخت بنگارم، چه میزان در این ساعت قلبم مسرور بود؟

افسوس، ای معلم عزیز من، که در آن عصر و زمان، تمام غرق غفلت بوده و بویی از انسانیت به‌مشامشان نرسیده و به‌قدری آلوده به‌رذائل و بدی بودند که قرن‌ها خرابی به‌یادگار گذاشته‌اند که اصلاح‌پذیر نیست.»[1]

---

۱. خاطرات تاج‌السلطنه ـ به‌قلم: تاج‌السلطنه ـ به‌کوشش: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان ـ انتشارات نشر تاریخ ایران ـ چاپ دوم ـ تهران ـ ۱۳۶۲.

پیرامون زندگی ادبی و هنری

ناصرالدین شاه قاجار «ناصر»

زندگی ادبی و هنری ناصرالدین شاه قاجار «ناصر»

ناصرالدین شاه به‌شعر و شاعری علاقه زیادی داشت و خود شعر می‌سرود و تخلص شعریش «ناصر» بود و از انواع سروده‌های او اشعار و مراثی مذهبی و غزلیاتش معروف‌تر و دلنشین‌تر است.

از ناصرالدین شاه نوشته‌های زیادی باقی مانده که از روی آنها می‌توان به‌روحیات و افکار او پی‌برد. وی اگر چه برای آموختن علم و دانش ریاضت چندانی نکشیده و تحصیلات مرتبی نداشت ولی دارای نثری روان و ساده بود. سادگی و دلنشینی نوشته‌هایش نشان دهنده ذوق ادبی و شاعرانه اوست. از نوشته‌های او چندین سفرنامه و خاطره از سفرهای اروپا، عراق، خراسان و مازندران و همچنین دیوان اشعار باقی مانده است.

به‌احتمال قوی می‌توان بیان داشت که چون امور تربیت و ممارست ناصرالدین شاه در عهد جوانی به‌عهدهٔ رضاقلی‌خان هدایت بود[۲۹] که وی مردی فاضل و تحصیل کرده و صاحب تألیفات بسیار از جمله تذکرهٔ مجمع‌الفصحاء می‌باشد، براثر تربیت هدایت، ناصرالدین شاه به‌شعر و شاعری علاقمند شده است.

در دربار ناصرالدین شاه، شاعران و گویندگان زیادی مانند محمودخان ملک‌الشعرا، میرزامحمدعلی سروش اصفهانی ملقب به‌شمس‌الشعرا، میرزا حبیب

قاآنی، میرزاعباس فروغی بسطامی و شاعران و گویندگان دیگر، حضور داشتند و به‌سرودن اشعار و مدیحه می‌پرداختند و مورد حمایت شاه بودند.

امیرکبیر روی خوشی به‌شاعران و مدیحه‌گویان نشان نمی‌داد و تا زمانی‌که او بر مسند کار بود از جمع شدن این طبقه در دربار نیز جلوگیری به‌عمل آورد. برخورد امیر با قاآنی شاعر معروف نیزگویای این مسئله است ولی بعد از عزل امیر، شعرا، فضلا و اهل قلم بیشتری رو به‌دربار آوردند و حتی قاآنی نیز از این اتفاق بسیار خوشحال شد و غزلی در شادی از آن سرود و گفت:

ناصرالدین شاه گیتی را منظم کرد باز   معنی اقبال و نصرت را مجسم کرد باز

اشکبوسی را به‌یک تیر عذاب از پا فکند   راستی کیخسرو ما کار رستم کرد باز

قاآنی شاعری بود که در تتبع از سبک قدما و طرز بیان و تفکر در کار خود مسلط و از استعداد و قریحه خاصی برخوردار بود ولی او این هنر و توانایی را بیشتر در مدح و تعریف شاه و درباریان بکارگرفت و همیشه در مراسم و اعیادی که در دربار برگزار می‌شد، قاآنی شعر مناسبی می‌سرود و در حضور ناصرالدین شاه قرائت می‌کرد.

فروغی بسطامی نیز از شعرای غزل‌سرای صاحب‌نامی بود که ناصرالدین شاه به‌او توجه خاصی داشت. گفته شده است که شهرت شوریدگی فروغی و انتشار غزل‌های پرشور و عارفانه و فصیح او ناصرالدین شاه را طالب ملاقات با وی کرد و به‌احضارش فرمان داد. ناصرالدین شاه وقتی فروغی را ملاقات کرد و مقام شامخ او را در عرفان و ادب سنجید، بسیار وی را ملاطفت نمود و چندان فریفته‌اش شد که هر وقت غزلی می‌سرود، فروغی را می‌خواست و غزل خود را بروی می‌خواند و غزل‌های تازهٔ فروغی را با رغبت و اشتیاق می‌شنید. ناصرالدین شاه مستمری شایسته‌ای برای فروغی برقرار کرد و وسایل آسایش او را فراهم نمود و با بخشیدن صله‌های شایان زندگی وی را مرفه نگه می‌داشت. گاهی شاه چند بیت شعر می‌گفت و آن‌را به‌فروغی می‌داد، فروغی اشعار شاه را تکمیل کرده و غزلی تمام می‌سرود و به‌شاه تقدیم می‌کرد.

یکی از غزل‌های شاه را که فروغی تکمیل کرده و در آن کمال قدرت طبع و لطف قریحه خود را به کار گرفته، تضمین این چند بیت ناصرالدین شاه است که سروده بود:

دوست نباید ز دوست در گله باشد　　مرد نباید که تنگ حوصله باشد
ده دله از بهر چیست عاشق معشوق　　عاشق معشوق به که یکدله باشد
با گله خوش نیست روی خوب تو دیدن　　دیدن رویت خوش است بی‌گله باشد

فروغی این غزل را این‌گونه تکمیل کرد:

دوش به‌هیچم خرید خواجه و ترسم　　باز پشیمان درین معامله باشد
راهرو عشق باید از پی مقصود　　در قدمش صد هزار آبله باشد
آن‌که مسلسل نمود طره لیلی　　خواست که مجنون اسیر سلسله باشد
تندمران ای دلیل ره که مبادا　　خسته دلی در قفای قافله باشد
زیب غزل کردم این سه بیت ملک را　　تا غزلم صدر هر مراسله باشد
با غزل شاه نکته‌سنج «فروغی»　　من چه بگویم که قابل صله باشد

رفت و آمد فروغی و ناصرالدین شاه، کم‌کم شاه را به‌دایره مراد و مرشدی نزدیک کرد بطوریکه فروغی واسطهٔ ملاقات شاه با پیر طریقت و مرشد خویش «میرزاامین شیرازی» گردید. در این ملاقات ناصرالدین شاه و میرزاامین به‌یکدیگر علاقمند گردیدند. بطوریکه شاه به‌فروغی گفته بود:

«در جبهٔ میرزاامین یک دنیا وارستگی نهفته است.»

شاه در این ملاقات با اصرار تمام به‌میرزا امین تکلیف قبول هدیه‌ای کرد ولی میرزاامین نپذیرفت و عاقبت شاه بوسیله فروغی هدیه خود را بین مریدان میرزاامین تقسیم کرد.

فروغی چندین سال با ذوق و وجد و حال زندگی کرد و به کلی از مردم کناره جسته و فقط ماهی یکبار به‌ملاقات ناصرالدین شاه، می‌رفت و غزلهای تازهٔ خود را به عرض او می‌رسانید تا آنکه در سال ۱۲۷۴ هجری قمری پس از یک کسالت شدید

چند ماهه به‌سن شصت و یک سالگی وفات کرد.

یکی دیگر از شعرایی که ناصرالدین شاه از زمان ولیعهدی با او آشنا شد میرزامحمد علی سروش اصفهانی است. سروش به‌اتفاق محسن‌میرزا به‌پیش ناصرالدین شاه که آن موقع ولیعهد بود رسید و از قصاید خود خواند. آثار استادانه و فصیح و طرب‌انگیز او مقبول طبع ولیعهد افتاد و صله شایسته‌ای دریافت کرد و برای او مستمری برقرار شد. هنگامی‌که در سال ۱۲۶۴ محمدشاه درگذشت و ناصرالدین شاه به‌سلطنت رسید سروش جزو ملتزمین رکاب او به‌تهران آمد و در شمار خدام خاص پادشاه قرارگرفت و در جشن جلوس وی در تهران قصیده غرائی خواند و بعداً نیز در تمام جشن‌ها و مراسم حاضر می‌شد و شعر می‌خواند.

سروش پس از وفات قاآنی به‌شمس‌الشعرایی ملقب شد و لقب خان هم گرفت. بطوریکه به‌مناسبت پیروزی سپاه ایران در جنگ افغانستان و فتح هرات در جشن مفصلی که در باغ گلستان برپا گردید، سروش قصیده‌ای خواند که چنین آغاز می‌شود:

شهر هری مسخر شاه و ستاره یار   ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار

پس از آنکه شعر سروش پایان یافت، انعام فراوانی گرفت. سروش چندین سال با سمت شاعر رسمی در دربار عمر را سپری کرد تا آنکه در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در اثر یک کسالت طولانی در ۵۶ سالگی وفات یافت.

محمودخان ملک‌الشعرا که پسر محمدحسن‌خان عندلیب ملک‌الشعرای دربار فتحعلی شاه و محمدشاه بود پس از جلوس ناصرالدین شاه در تهران به‌دربار او راه یافت و شاه لقب ملک‌الشعرائی را که متعلق به‌پدر و جد او بود به‌وی عطاء کرد.

در دربار ناصرالدین شاه، محمودخان فراغت‌بالی یافت و به‌مطالعه و دقت و ممارست در هنرهای خود کوشید و در کار نقاشی، منبت‌کاری، مجسمه‌سازی و خطاطی به‌کمال رسید.

محمودخان در دربار ناصرالدین شاه چندین سال علاوه بر مقام رسمی

ملک‌الشعرایی سمت ریاست مطبوعات دولتی و عضویت وزارت عدلیه را داشته است. از روی اشعار و چکامه‌هایی که محمودخان به‌ناصرالدین شاه تقدیم کرده می‌توان فهمید که او بسیاری از پیشرفت‌های ادبی و هنری را مرهون تشویق‌ها و کمک‌های شاه بوده است. وی نیز در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در تهران وفات نمود.

علاوه بر شعرای معروف فوق، افراد دیگری هم در دربار ناصرالدین شاه بودند که همه اهل ذوق و هنر بوده و شاه با این شاعران و نویسندگان جلسات بحث و شعرخوانی داشت و بسیاری از علوم و صناعات شعری و ادبی را از ایشان فرا گرفت. در رابطه با ذوق و هنرهای ادبی ناصرالدین شاه استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب آورده است:

«سواد ناصرالدین شاه از حیث خط و انشاء خوب بود. به‌موسیقی و سماع تار علاقه نشان می‌داد، در نقاشی قریحه داشت، گه‌گاه نیز شعر می‌گفت. مختصری از زبان فرانسوی آگهی یافته بود اما حرف نمی‌زد. با این حال برای آنکه از اخبار خارجه آگهی پیدا کند به‌روزنامه‌های فرنگی علاقه داشت. اعتمادالسلطنه محمدحسن‌خان وزیر الطباعات غالباً به‌هنگام فرصت روزنامه‌های خارج را در حضورش می‌خواند یا برایش ترجمه می‌کرد.»[1]

موقعیتی که در زمان حکومت ناصرالدین شاه بوجود آمده بود، برگشت بعضی از افرادی که به‌فرنگ رفته و با ارمغانهایی از اندیشه و افکار جدید به کشور برگشته بودند، ایجاد صنعت چاپ و انتشار کتب و مطبوعات مختلف، آغاز روزنامه‌نویسی، ایجاد مدرسهٔ دارالفنون به‌همت امیرکبیر، به کارگیری معلمین اروپایی برای تدریس در این مدرسه، آغاز ترجمه و انتشار بعضی از کتب خارجی، انتشار مقالات و نوشته‌های مختلف در روزنامه‌های داخلی و خارجی به‌زبان فارسی، کوشش در جهت پیراستن زبان فارسی از الفاظ و ترکیبات مشکل و شروع ساده‌نویسی،

---

۱. روزگاران ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ انتشارات سخن ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۵ ـ تهران.

علاقمندی شاه و وزرا و شاهزادگانی همچون فرهاد میرزا و اعتضادالسلطنه به‌زبان و ادب فارسی و بویژه شعر، محیطی را بوجود آورد که در این دوران فرهنگ و ادبیات و هنر فارسی از رشد و توسعه قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید.

محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله که بعد ملقب به‌اعتمادالسلطنه گردید از تحصیل کرده‌های دارالفنون بود و در آنجا، فراگرفتن زبان فرانسه و تعلیمات پیاده‌نظام را با مدال طلا به‌پایان برده بود، در زمان ناصرالدین شاه در پست‌های اداری و خصوصی ویژه خدمات زیادی به‌رشد و تعالی امور فرهنگی و مطبوعاتی کرد. وی که ریاست دارالطبع و دارالترجمه را داشت و روزنامه‌ها و کتب مختلفی را تألیف و انتشار داد به‌وزیر انطباعات منصوب شد و تا پایان عمر در این شغل خدمت کرد. وی مدت ۲۵ سال علاوه بر مشاغل مهم اداری و دولتی که داشت، وظیفه خواندن روزنامه‌های اروپایی و دادن هرگونه اخبار خارجی به‌ناصرالدین شاه را نیز برعهده گرفت. اعتمادالسلطنه تألیفات زیادی از خود به‌جا گذاشته که مهمترین آنها المآثر و الآثار در شرح وقایع دوران سلطنت ناصرالدین شاه است. از دیگر آثار ارزشمند وی تاریخ منتظم ناصری، خوابنامه یا خلسه و روزنامه خاطرات است که بسیاری از نکته و ظرافت‌های دوران حکومت ناصرالدین شاه را در آنها ذکر کرده است.

حضور یک چنین افرادی در خدمات فرهنگی و مطبوعاتی و آمادگی محیط دربار و اجتماع برای پذیرش کارهای فرهنگی موجب ایجاد رقابت‌هایی گردید، که در نهایت رشد و ترقی شعر و نثر فارسی را در این دوران رقم زد. یحیی آرین مولف گرانقدر کتاب از صبا تا نیما در رابطه با شور و شوق فرهنگی و ادبی ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه خود اندکی به‌زبان فرانسه آشنا بود، تاریخ و جغرافیا را خوب می‌دانست و در نتیجهٔ مسافرت‌ها از اوضاع و تمدن غرب تا حدی آگاهی یافته بود. طبع موزونی هم داشت وگاهی شعر می‌سرود و مطلعی می‌ساخت و اتمام آن‌را به‌شعرای دربار وامی‌گذاشت. نثر را خوب و ساده می‌نوشت و نوشته‌هایش کمتر

غلط داشت. سفرنامه‌های او به‌عتبات و خراسان و مازندران و اروپای غربی، خواه به‌قلم خود شاه نوشته شده باشد یا به‌فرمان او و به‌قلم دیگران، از نثر ساده و طبیعی و بی‌تکلف برخوردار است و ذوق و سلیقهٔ نویسنده را در انشاء و پروراندن مطلب می‌رساند.»[1]

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر و الآثار در ذکر خصوصیات شخصی و فضائل اخلاقی و هنرهای مختلفی که ناصرالدین شاه داشت این‌گونه سخن گفته است:

«شمایل همایون اعلیحضرت با شوکت، بشاشت و فرخندگی و تمامیت خلقت و تناسب عناصر و قوت استعداد و مدارک عالیه و مشاعر کامله می‌باشد. پیکر مبارک درکمال اعتدال است. بالای همایون نه زیاد بلند و نه کوتاه، رنگ پوست بدن سفید مایل به‌حمرت باصفا و بی‌کدورت، چهر او در عین خوشرویی آیت ابهت و احتشام، گونهٔ‌مبارک درخشنده چون لئالی، ابرو با سیاهی زیاد و پیوستگی، مژگان به‌درستی سیاه و اسباب گیرندگی، موی سر و صورت به‌نرمی و سیاه خرمایی، شانه‌ها منبسط، سینه گشاد، ساعدها بلند، دست‌ها در نهایت ظرافت، کمر باریک، پاها کوچک، گامها وسیع، تکلم خسروانی، ناطقه درکمال فصاحت و منتهای بلاغت، غالب محاورات و مکالمات ملوکانه به‌زبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که دو لغت عمومی مملکت ایران می‌باشد و از السنهٔ خارجه زبان فرانسه را درکمال خوبی می دانند و زیاده از سی هزار لغت در خاطر دارند. به‌این زبان سخن می‌گویند و هم می‌نویسند. انگلیسی را در دوران کودکی تحصیل کرده می خوانند. ترکی جغتایی را که اینک در ممالک عثمانی متعارف است کاملاً می دانند. چندی است به‌تحصیل زبان روسی پرداخته.

در علم جغرافیا طوری احاطه دارند که قراء و قصبات ممالک و انهار و جبال اقالیم خمسه را به‌تفصیل می دانند.

---

۱. از صبا تا نیما ـ تألیف: یحیی آرین‌پور ـ انتشارات زوار ـ چاپ چهارم ـ ۱۳۷۲ ـ تهران.

در علم هیئت و نجوم جدید مهارت آن اعلیحضرت نیز امری معلوم است. اما در سیر گذشتگان تاریخ ایران را آنچه نوشته‌اند از مصنفین عجم و عرب و یونان و لاتین و غیره مرکوز ذهن مبارک است.

اما در امور پلیتیکی بواسطهٔ ممارست در این فن اتصالاً روزنامه‌های فرنگ در حضور اقدس خوانده می‌شود.

اما شعر، اقسام آن‌را با طبعی قادر چون استادان کامل نظم می‌نمایند و لئالی افکار ابکار شاهانه و دیوان همایون زیاده از پنج هزار بیت است.

در صنعت نقاشی نیز کلک گوهر سلک اعلی را مهارتی به‌کمال است و مخصوصاً در دورنما و شبیه‌سازی چه بامداد و چه با رنگ، قدرتی دارند که در یک طرفةالعین نقش و شبیه هر کس و هرجا را در نهایت خوبی در صفحه مصور می‌فرمایند.

خط نستعلیق را خوش می‌نویسند، همچنین شکسته و نسخ را.

اما تیراندازی، یقیناً در این هنر اول شخص تمام دنیا می‌باشند و این قولی است که جملگی برآنند واحدی منکر نیست.

ودر اسب تازی آن قدرت را دارند که بعد از تاختن ده الی پانزده فرسنگ اظهار خستگی نمی‌نمایند.

اما ملکات نفسانی، در اصول عقاید که افضل ملکات است به‌نحوی راسخ‌اند که مزیدی برآن متصور نیست.»[1]

در رابطه با وضعیت زندگی داخلی ناصرالدین شاه، در یک قالب مختصر و مفید از انبوه کتابها و نوشته‌های مختلف موجود می‌توان به‌دیدگاه‌های دکتر زرین‌کوب اشاره کرد:

«سلطنت ناصرالدین شاه نزدیک پنجاه سال طول کشید، هنگام مرگ هشتاد و

---

۱. المآثر و الآثار ـ تألیف: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ به‌کوشش ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر ـ تهران ـ ۱۳۶۳ ـ چاپ اول.

پنج زن و نزدیک نود خواجه‌سرا در حرم داشت. حرم‌سرای او لااقل شامل یکهزار و پانصد زن می‌باشد. که کنیزان و خدمتکاران و سایر اهل اندرون نیز در این شمار داخل بود و با آنکه ادارهٔ این اندرون مفصل، ظاهراً به‌اندازهٔ ادارهٔ یک ارتش دشواری داشت، اعلام حضور او در اندرون همواره نظم و سکوت را برقرار می‌کرد. اینکه تعدادی از دختران و بعضی از پسرانش از لحاظ اخلاق خوشنام نماندند، برای این حرم انبوه و تعداد بیست و هفت فرزند که از وی در وجود آمد البته غرابت نداشت. در آخر عمر به‌سبب افراط در زنبارگی، پرخوری و افراط در شراب، گه‌گاه دچار سرگیجه و بواسیر و بیماری‌های دیگر بود. از کار تا ممکن می‌شد به‌قول اعتمادالسلطنه طفره می‌رفت و حل و فصل امور را، جز به‌ندرت به‌پسرش کامران میرزا به‌وزراء و معتمدان می‌سپرد. بیشتر اوقاتش صرف تفریح و شکار و مسافرت یا مصروف صحبت با زنانش می‌شد. مخصوصاً با امینه اقدس که از سوگلی هایش بود. یک سوگلی دیگر شاه انیس‌الدوله، دخترک آسیابان شمرانی بود که شاه در سفر اول خود به‌اروپا تا مسکو او را همراه برد. با این حال امینه اقدس که برادرزاده‌اش ملیجک، عزیزکرده شاه بود سوگلی عمدهٔ شاه و بعد از جیران، محبوب‌ترین زنانش بود. عزیزترین زنانش فروغ‌السلطنه معروف به‌جیران رقاصه‌یی از اهل تجریش بود و با آنکه در جوانی مرد خاطرهٔ او همواره در دل شاه زنده بود.

در سال‌های آخر عمر عشق یک خواهرزن دوازده ساله وی را چنان مقهور کرد که آنچه درخور سن و سال و شایسته وضع و حال او نبود از او سر زد. در همین ایام که به‌تازگی چراغ الکتریک در داخل سرای سلطان نصب شده بود. بازی «چراغ خاموش کنی» (و سرسره‌بازی) که او اختراع کرده بود شبها زنان حرمش را در تاریکی به‌جان هم می‌انداخت، حاصل آن جامه دریدن‌ها و کتک‌خوردن‌هایی بود که بعد از روشن شدن چراغ شاه را به‌خنده و تفریح می‌انداخت و طبیعت مستبد وی را لذات و مسرت کودکانه می‌داد.

در ایام محرم و صفر چه در حضر و چه در سفر غالباً به‌اقامهٔ مراسم عزاداری

اقدام می‌کرد. مجالس روضه و تکیه و تعزیه را با اخلاص و علاقهٔ تمام برپا می‌داشت. با آن‌که در ماه رمضان روزه نمی‌داشت، آداب دیگر شهر صیام را رعایت می‌کرد. نسبت به‌زهاد و علما با حرمت رفتار می‌کرد و در مورد کسانی از آنها هم که اهل دنیا و صاحب مکنت و دستگاه بودند از اظهارالتفاوت خودداری نداشت.

در حق حاجی شیخ هادی نجم‌آبادی که یک مجتهد با تقوی اما فاقد دستگاه ریاست بود، با چنان تواضعی سلوک می‌کرد که در بیرون خانه او، کنار خندق شهر مثل سایر آحادناس در محضر او روی حصیر می‌نشست و از سخنان او استفاده می‌کرد.

با آنکه به‌دلقک‌های دربار امثال اسمعیل بزاز و کریم شیره‌ای، در مواقع مقتضی اجازه می‌داد وزرا و رجال دربارش راگه‌گاه به‌زبان طنز و هزل انتقاد کنند، از هرگونه انتقاد و اعتراضی که نسبت به‌اعمال خود او می‌شد به‌شدت نفرت داشت.»[1]

ناصرالدین شاه برای سرگرمی درباریان وگاهی هم بیان بعضی از حقایق و خلاف افراد و نزدیکان از دلقک‌های درباری همچون کریم‌شیره‌ای، شیخ شیپور و شیخ کرنا استفاده می‌کرد. کریم شیره‌ای تنها دلقکی بود که با شجاعت کامل خویش در مقابل همهٔ درباریان با نفوذ می‌ایستاد و با رک‌گویی و سرعت انتقال حیرت‌انگیز و سخنان نیش‌دار و بامزه و ابتکار خویش موجبات خرسندی خاطر ناصرالدین شاه را فراهم می‌آورد و بعضی از مواقع هم به‌خود شاه گیر می‌داد و نکته‌هایی از وضعیت کشورداری و مسائل حرمسرا راگوشزد می‌کرد.

همچنین ناصرالدین شاه که از سفر اول اروپا برگشت تحت تأثیر آمفی‌تأتر پاریس دستور ساختمان تکیه دولت را داد و برای اینکه چوب تکفیر علمای وقت را نخورد، در آنجا به‌نمایش‌های مذهبی و تعزیه می‌پرداخت. در این رابطه بهرام بیضایی می‌نویسد:

«تنها در سال ۱۲۴۸ شمسی بود که بدستور ناصرالدین شاه و مباشرت دوستعلی

---

۱. روزگاران ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ انتشارات سخن ـ چاپ اول ـ سال ۱۳۷۵ ـ تهران.

معیرالممالک عظیم‌ترین نمایشخانهٔ همهٔ اعصار تاریخ ایران یعنی تکیه دولت در زاویهٔ جنب غربی کاخ گلستان با گنجایش حدود بیست هزار نفر و صرف مبلغ معادل یکصد و پنجاه هزار تومان ساخته شد.»[1]

به‌منظور بررسی بیشتر فعالیت‌ها و کارهای هنری و ادبی ناصرالدین شاه به‌بعضی از جلوه‌های هنری او می‌پردازیم.

۱. کتاب نمایش در ایران ـ تألیف: بهرام بیضایی.

هنر نقاشی ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه به نقاشی علاقه‌ای وافر داشت. از بررسی سطح‌کارهایی که او به‌جا گذاشته است می‌توان استنباط کرد که برای این هنر آموزش و وقت زیادی صرف نکرده و به‌نظر می‌رسد که در مواقع بیکاری و برای تفریح و رفع خستگی از فعالیت‌های روزانه به‌طراحی و نقاشی پرداخته است. این نقاشی‌ها و طراحی‌ها در کنار صفحات کتابهای او و یا درروی کاغذهای جداگانه بوجود آمده و تعدادی از آنها در مجله‌ها و کتابها و بعضی نیز در مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ گردیده است.

اطلاعات جامع وکاملی توسط استاد ایرج افشارکه حق عظیمی در حفظ آثار و کتب مختلف زبان و فرهنگ فارسی برعهده دارد در جلد سوم کتاب چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه، در رابطه با این طرحها و نقاشی‌ها جمع‌آوری و چاپ شده است. در این بررسی به‌تعداد ۱۹ طرح چاپ شده در مجلهٔ راهنمای کتاب و هفت طرح و نقاشی چاپ شده در نشریات دیگر و چندین طراحی و نقاشی موجود در مجموعه‌های منوچهر فرمانفرمائیان و نقاشی‌های سیاه قلم ناصرالدین شاه در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا در لندن، نقاشی‌های ناصرالدین شاه در کتابخانهٔ وزارت امور خارجه و سایر اطلاعات دیگر در این زمینه، اشاره شده است. نکته قابل توجه در نقاشی‌های باقی مانده از ناصرالدین شاه شرح‌هایی است که او

در زیر بعضی از این تصاویر، به‌تحریر درآورده و بسیاری از آن‌ها جالب و نشان‌دهنده روحیه و تخیل شاه می‌باشد. گاهی بعضی از این نوشته‌ها به‌زبان فرانسه و با خط ناصرالدین شاه است که کلمات آن غالباً غلط است.

او در زیر طراحی صورت فرخ‌خان پسر فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی نوشته است: «شبیه فرخ‌خان است درکند کشیده شد با تعجیل تمام. اما فرخ‌خان از بس تکان می‌خورد نمی‌گذاشت درست کشیده شود. با قلم آهنی فرنگی هم بسیار مشکل است.»

سیدمحمدعلی جمال‌زاده درکتاب هزار پیشه (تهران ـ ۱۳۲۶) ضمن چاپ طراحی یک گل از ناصرالدین شاه که اسکارمان آلمانی آن‌را به‌ایشان داده، اشعاری را از محمدحسین ذکاءالملک فروغی که در ستایش هنر نقاشی شاه در ۱۳۱۰ قمری سروده است نقل می‌کند:

کلک شاه خسروان این پردهٔ رنگین کشید

یا که مانی بهر اثبات نبوت این کشید

مانی و کاری چنین بشنو سخن باور مکن

کلک شاهنشاه ما این پردهٔ رنگین کشید

برخی کلکی که کمتر نقش و کمتر صنعتش

پرده‌روی کار نقاشان روم و چین کشید

در رابطه با ذوق و هنر نقاشی ناصرالدین شاه آمده است، هنگامی‌که او درکشتی در رودخانه تایمز لندن در حرکت بود، به‌حضور نقاشی در آن کشتی پی برد، شاه او را احضار کرد، قلم بدست گرفت و تصویر او را کشید و آن‌را امضاء کرد و اکنون آن تصویر و امضاء موجود است.

دوستعلی‌خان معیرالممالک در رابطه با هنر نقاشی ناصرالدین شاه گفته است: «تا آنجا که من می‌دانم، ناصرالدین شاه هرگز به‌نقاشی آب و رنگ دست نزده تا اثری در این زمینه از او به‌جا مانده باشد. در آغاز خزان سال ۱۳۱۰ هجری شاه تازه

از ییلاق بازگشته بود و کمال‌الملک به‌دستور او دورنمایی از سر در عمارت موزه و حوض برابر آن می‌پرداخت. شاه هر روز نزد استاد آمده ساعتی به‌تماشای قلمزدن او می‌ایستاد. یکی از روزها چون پرده ساده‌ای آماده در کنار بساط او دید هوس کرد که استعداد خویش را بیازماید و قلم و رنگ خواسته به‌کار پرداخت و ظرف چند ساعت دورنمایی نسبتاً خوب از آب درآمد.

پس از اتمام، شاه آن‌را برای امین‌السلطان فرستاد. چون خبر آوردن پرده به‌وی رسید با پای بی‌کفش به‌استقبال شتافت و اثر هنری شاه را بوسه داد. آنگاه نقش‌پرداز را شکرها گفت و پیش‌کش‌ها تقدیم داشت و آورندگان آن‌را نوازش‌ها کرد و مسکوک زر بخشید و پرده را به‌صدآب و تاب به‌دیوار اتاق دفتر خود در پارک آویخت.»[1]

---

۱. چهل سال تاریخ ایران ـ جلد سوم ـ تألیف: ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۸ ـ تهران.

هنر عکاسی ناصرالدین شاه

در اغلب آثاری که دربارهٔ تاریخ عکاسی در ایران تألیف گردیده از ناصرالدین شاه به‌عنوان یکی از اولین افرادی که در این هنر دست داشته نام برده شده است. ظاهراً هم نخستین دستگاه عکاسی که به‌ایران آورده شد از آن ناصرالدین شاه بود. او که به‌این هنر بسیار علاقه‌مند بود آن‌را یکی از وسایل سرگرمی و تفنن خود قرار داده و عکس‌های زیادی انداخته و آلبوم‌های زیبائی به‌یادگار گذاشته است. ناصرالدین شاه آنقدر به‌عکاسی علاقمند شده بود که قسمتی از کاخ گلستان را به‌عکاسخانه تبدیل کرده بود. شور و شوقی که ناصرالدین شاه در این هنر بوجود آورد باعث گردید که بسیاری از افراد به‌آن پرداخته و پس از مدتی هنر عکاسی در ایران رونق و رواج یافت، بطوریکه در مدرسه دارالفنون این فن را آموزش می‌دادند و بعدها رساله‌هایی در چگونگی استفاده از این هنر به‌نگارش درآمد. مشهورترین عکاس در تاریخ عکاسی ایران عبداللّه قاجار است که از بسیاری رجال و مناظر ایران برای اولین بار عکس انداخته است. او در زیر عکس‌ها می‌نوشت:

«عکاس مخصوص اعلیحضرت شاهنشاهی، خانه‌زاد عبدالله قاجار ـ دارالخلافه ناصری» و یا «عکاسخانهٔ مدرسه مبارکه دارالفنون ـ عبدالله قاجار» عبدالله قاجار مدت یکسال و نیم در پاریس علم عکاسی را آموخته بود.[۷]

ناصرالدین شاه قاجار شیفته کار عکاسی شده بود ولی در هیچ‌جا از چگونگی آموختن عکاسی و یا سایر هنرها و علوم به‌شاه توسط دیگران ذکری به‌میان نیامده است. نخستین عکس‌های او، بیشتر از زنان حرمسرا و غلام بچه‌ها و ساختمان‌های قصر سلطنتی و اندرون حرمسرای شاهی است و اولین دستیار او در کار عکاسی «جعفر قلیخان نیّرالملک» است که با توجه به‌محرمیتی که با شاه داشت، اجازه عکسبرداری در حرمسرای شاه و زنان او را نیز یافته و کار ظهور و چاپ عکس را انجام می‌داده است.

بخش عمده‌ای از عکس‌های شاه را تک چهره‌ها یا عکس‌های دسته جمعی تشکیل می‌دهد که او در طول سال‌های مختلف از خود و زنان حرمسرا در حالت‌های گوناگون وگاهی بسیار خصوصی گرفته است.

ازکارهای جالبی که ناصرالدین شاه در عکاسی انجام داده است، نوشتن شرح و زیرنویس برای عکس‌هایی بود که یا توسط خود وی گرفته شده و یا در سال‌های بعد، توسط افراد دیگر به‌او تقدیم گردیده است.

از جملهٔ این نوشته‌ها می‌توان به‌چند نمونه اشاره کرد که شاه زیر عکس‌ها نوشته است:

«این اشکال را در اوایل رمضان که روزه بودم انداخته شده ـ طهران»

«این دو عکس را با اسباب عکس فوری که از فرنگستان خریده بودم با نهایت کسالت وکج‌خلقی و بداحوالی انداخته‌ام.»

بی‌تردید رشد وگسترش عکاسی در ایران، مدیون علاقه و توجه ناصرالدین شاه به‌این صنعت بوده است. یکی از اولین کوشش‌های ناصرالدین شاه برای به‌تصویر کشیدن صحنه‌های عملیاتی جنگی، اعزام عکاس فرانسوی به‌جبههٔ جنگ مرو در جنگ با ترکمن‌ها در سال ۱۲۷۷ هجری‌قمری است. این اولین تجربه عکاسی مستند در ایران می‌باشد. ناصرالدین شاه برای اولین بار یک عکاس ماهر برای آموزش این فن استخدام کرد که بعداً با آموزش عکاسی در مدرسه دارالفنون، این

کار شکل رسمی به‌خود گرفت. از میان القاب و مشاغلی که از آن به‌بعد در دربار بوجود آمد شغل «عکاسباشی» نیز دیده می‌شود.

تمایل ناصرالدین شاه به‌ترویج و توسعهٔ عکاسی در ایران، الهام‌بخش بسیاری از درباریان و بزرگان گردید که به‌این فن رو آوردند. کم‌کم این توسعه و رشد موجب تأسیس اولین عکاسخانهٔ عمومی در تهران شد و پس از مدتی منجر به‌تهیه گزارش‌های تصویری از مناظر و بناهای باستانی مانند تخت‌جمشید یا سفرهای مختلف شاه به‌نواحی و شهرها گردید و علی‌النهایه مقدمات اولیه برای استفاده از عکس در مطبوعات و کتابها را فراهم ساخت[1].

---

۱. علاقه‌مندان برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانند به کتاب ـ ناصرالدین شاهِ عکاس ـ تألیف: محمد رضا طهماسب‌پور ـ نشر تاریخ ایران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۱ مراجعه نمایند.

هنر نویسندگی ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه به‌نوشتن خاطرات و بویژه سفرنامه علاقه‌ای وافر داشت. در تاریخ معاصر ایران، ناصرالدین شاه از معدود پادشاهانی است که به‌ثبت وقایع روزانه و خاطرات خود شور و شوق زیادی به‌خرج داده و آثار قابل توجهی از خود به‌یادگار گذاشته است.

از نوشته‌ها و خاطرات به‌جا مانده از او می‌توان اطلاعات جالبی در رابطه با اوضاع جغرافیایی ایران، اروپا، وضعیت و رفتارهای اجتماعی و سیاسی مردم و زمامدران اروپایی، نکته‌ها و دقت‌های خاص در زندگی شخصیت‌های مختلف، چگونگی مملکت دارای و آداب و رسوم و بسیاری از مسائل فرهنگی و اجتماعی، بدست آورد.

از بررسی‌های گوناگون در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه می‌توان به‌وضعیت راهها، تنوع گیاهها و گونه‌های حیات وحش، اطلاعات جغرافیائی، هواشناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی پی برد.

به‌نظر نگارنده انگیزهٔ اصلی او از نوشتن خاطرات و سفرنامه‌هایش حداقل دو نکته بوده یکی آن است که با توجه به‌مطالعه و ارتباط با جامعه فرنگ و خواندن روزنامه‌های خارجی و داخلی در پیش او توسط اعتمادالسلطنه در آن زمان بسیاری

از افــراد ســرشناس و صــاحب‌نام مشـاهدات زنـدگی روزانـه خـود را در قـالب نوشته‌هایی از خاطرات و تجربیات بیان می‌کردند و همین در روحیه ناصرالدین شاه تأثیر گذاشته بود، بطوریکه شوق و شور او در شنیدن این وقایع و خاطرات باعث شد که دستور دهد مقداری از سفرنامه‌های اروپائیان را که بـه‌چـین، ژاپـن، هـند، افریقا، مصر، استرالیا و امریکا سفر کرده بودند به‌فارسی برگردانده شود.

نکته دیگر آن است کـه او بـه‌کـار نـوشتن، روزنـامه‌نگاری و خـاطرات‌نـویسی علاقه‌ای شخصی داشت و سعی می‌کرد، وضعیت و گـذران زنـدگی خـود را روز به‌روز یادداشت نماید.

ناصرالدین شاه خاطرات و نوشته‌های خود را در ساعت و روز مـعینی تـحریر نـمی‌کرد و هـر مـوقع کـه فـرصت بـه‌دست مـی‌آورد بـه‌بیان وقـایع اتـفاق افـتاده می‌پرداخت. حتی در بعضی از موقع در حین مسافرت و حرکت به‌ثبت خاطرات خود پرداخته و چون نتوانسته آن‌را خوب و خوش‌خط بنویسید اشاره می‌کند که در حین حرکت مثلاً در قطار آن‌را نوشته و چون تکـان مـی‌خورده خـوش‌خط نشـده است.

در بعضی از مواقع هم شاه خاطرات را می‌گفته و کاتبی آن‌را مـی‌نوشته است. بنابراین با توجه به‌اینکه این محررین متعدد بوده و از میزان سواد و اطلاعات بالایی برخوردار نبودند، گاهی اوقات در نوشتن بعضی از اسامی و جملات اشتباهاتی هم مرتکب شده‌اند.

سبک و نگارش ناصرالدین شاه جالب و خواندنی است. او مطالب خود را ساده، روشن و دلنشین می‌نویسد. بطوریکه می‌توان ادعا کرد همین سبک ساده‌نویسی او موجب تأثیر قابل‌توجهی در روش نگارش نویسندگان و منشیان زمان او گردید.

ناصرالدین شاه چون از هنرهای مـختلف دیگـر مـانند شـاعری و نـقاشی هـم بهره‌مند بود در نگارش خاطرات خود یا شرح بسیاری از وقایع روزانه‌اش، تـوجه خاصی به‌طبیعت، جغرافیا، مردم، مناظر دیدنی و تاریخی داشت و گاهی آنـها را

طوری توصیف می‌کند که گویی می‌خواهد همچون نقاشی به‌تصویر بکشد. به‌آثار تاریخی ایران دقت بسیاری دارد و ارزش آن‌را می‌داند، بطوریکه از یک رسم و حرکتی که ایرانی‌ها دارند و آنهم نوشتن یادگاری یا حک نام خود در روی اماکن و آثار تاریخی است برمی‌آشوبد و این کار را زشت و ناپسند می‌داند:

«مردم به‌خطوط مختلف و عبارات غریب در دیوارها و محراب به‌قدری یادگاری و تاریخ سفر خودشان را نوشته بودند که سطح دیوار سیاه بود. این عادت مردم که بیشتر اماکن معروف و محل تفرج را یادگاری می‌نویسند از عادات ذمیمه و خیلی رکیک است. خاصه در این امکنه شریفه که بسیار بی‌ادبی است و نهایت جسارت است.»[1]

متأسفانه هنوز هم این عادت نادرست در بین ما ایرانی‌ها وجود دارد. استاد ایرج افشار در مقدمه سفرنامهٔ دوم ناصرالدین شاه به‌فرنگستان در رابطه با چگونگی و کیفیت نوشته‌های او آورده است:

«(این) سفرنامه، طبعاً سفرنامه‌ای شاهانه است. نوشتهٔ یک شاه است. به‌این معنی که نویسنده درنگارش سفرنامهٔ خود را آزاد نمی‌دانسته است که هر چه کرده یا دیده یا شنیده و یا می‌خواسته و آنچه با سران کشورهای اروپایی صحبت کرده، به‌رشتهٔ قلم درآورد و جنبهٔ سندی و تاریخی به‌نوشتهٔ خود بدهد. توجه او در سفرنامه نگاری بیشتر به‌معرفی طبیعت، کوهها و دشت‌ها، وضع راهها و عمارات شهرها و تازگی‌ها و دیدنی‌های چشم‌پذیر برای مسافر ناآشناست. او به‌راستی در وصف جغرافیای طبیعی مخصوصاً حالت بیابانها وکوهها و رودها وگل وگیاهها توانایی دارد و هر چه درین زمینه نوشته دلپذیر و خواندنی وگاه نزدیک به‌ذوق شاعرانه است.

برای خوانندهٔ کنجکاو کنونی، خواندن سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و

---

۱. سفرنامهٔ عتبات ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار ـ به‌کوشش ایرج افشار ـ تهران ـ انتشارات فردوسی و عطار ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳.

مظفرالدین شاه بیشتر از این نظر جالب توجه تواند بود که از لابلای سطورِ آنها بر نحوهٔ تلقی آن دو پادشاه از علم و تمدن جدید و جامعهٔ اروپائی آن روزگار مطلع شود و دریابد که سلاطین ما در برخورد با مجموعهٔ مبانی فرهنگی و علمی و تمدنی غرب و حتی ظواهر آنها چه نوع تأثری در خود یافته بودند. درست است که سابقهٔ آشنایی ابتدایی ما با فرنگ از عصر صفوی است و درست است که در عهد فتحعلیشاه به‌علت مسائل سیاسی و نظامی رابطه‌ای مستقیم‌تر با اروپا به‌وجود آمد و در دورهٔ محمدشاه ادامه یافت ولی تردید نباید داشت که سفرهای ناصرالدین شاه به‌اروپا وجهه‌ای دیگر در آشنایی ایرانیان با فرنگ بوجود آورد. هر چند که پیش از ناصرالدین شاه بسیاری از رجال و شاهزادگان به‌اروپا رفته بودند ولی سفر هیچ یک نمی‌توانست آن تأثیری را داشته باشد که سفر شاه داشت. پس بی‌تردید نوشته‌های هر سه سفرنامه فرنگ ناصرالدین شاه برای تاریخ غرب‌شناسی ایرانیان از منابع اساسی و اصیل است.»[1]

شاه در این سفرها از مظاهر تمدن و پیشرفت کشورهای اروپایی تعجب کرد و هر چند که ممکن است تصور کنیم، خوب چه فایده؟ این تعجب چه تأثیری در او داشت. این سخن از یک طرف درست است ولی از طرف دیگر بالاخره او پس از برگشت از اروپا سعی کرد بسیار از یافته‌ها و دیده‌های خود را در کشور بکار گیرد. به‌سبک آن‌ها پارلمان و وزارت خانه درست کند و سعی نماید بسیاری ازکارهایی را که آنها در جهت پیشرفت کشورشان انجام داده بودند، انجام دهد. البته این نکته را هم باید در نظر داشت که درست کردن یک کشور تنها با تغییر ایده یک حکمران آن هم پادشاه مستبد و خودخواهی همچون ناصرالدین شاه، امکان‌پذیر نیست. ما انصافاً نباید تمام عدم موفقیت‌ها وکارهای ناصرالدین شاه را فقط به‌خود او نسبت دهیم. بسیاری از دولت‌مردان و اطرافیان و شاهزادگان متملق و وابسته در این کار

---

۱. چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه ـ به‌کوشش: ایرج افشار ـ جلد سوم ـ انتشارات اساطیر ـ تهران ـ ۱۳۶۸.

مقصرند. ناصرالدین شاه در اطراف خود فرد لایق و کاری نداشت و تنها هم اگر حتی می‌خواست کشور را درست کند نمی‌گذاشتند و اگر چند صباحی هم انسانهایی مثل امیرکبیر یا سپهسالار را به‌صدارت برگزید، همین اطرافیان مفت‌خور و تن‌پرور و بی‌لیاقت با اعمال نفوذ کشورهایی همچون روسیه و انگلیس که علاقه‌ای نداشتند تا ایران از آن وضعیت اسفبار خارج شود مانع از هرگونه اصلاحات و تغییرات اساسی شدند.

سفر دوم ناصرالدین شاه به‌فرنگ هم‌زمان با ایام برپایی نمایشگاه بین‌المللی بزرگی در پاریس بود. شاه چندین بار به‌این نمایشگاه رفت و از غرفه‌های مختلف کشورها بازدید کرد. حتی دولت ایران هم در آن نمایشگاه غرفه داشت. دیدن این نمایشگاه در ناصرالدین شاه تأثیر زیادی برجا گذاشت. او در وصف این نمایشگاه می‌نویسد:

«همهٔ بنای اکسپوزیسیون از آهن و بلور است و از هر ملت و دولت و مملکت و متاع و آدم در اینجا هست. اگر بخواهیم شرح (این نمایشگاه) را بنویسیم و تفصیل بدهیم باید یک کتاب به‌قدر شاهنامه بنویسیم. تا شخص به‌چشم خود نبیند محال است بتواند با خیال و تصور همچه وضعی را مجسم کند.

از دری که داخل ماشین‌ها می‌شود داخل شده، ماشین‌های فرانسه، انگلیس (آلمان) و روس و غیره همه را به‌دقت دیدیم. خیلی طول کشید تا رسیدیم به‌چرخ (ماشین) اسباب چاپ روزنامه که بسیار امر عجیب و وضع غریبی است. کاغذ روزنامه زیر چرخ چاپ می‌رود و از آن طرف علی‌الاتصال روزنامه چاپ شده بریده بیرون می‌آید. روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ می‌شود.»[1]

ناصرالدین شاه برداشتش از این سفرها و نمایشگاه برداشت سطحی و در حد خودش است. اگر در ترکیب افراد همراه او آدمهای متخصص و صاحب فن و

---

۱. چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه ـ جلد سوم ـ به‌کوشش ـ ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر ـ تهران ـ ۱۳۶۸.

تشخیص بودند. می‌توانستند با مشاهده پیشرفت صنعتی و علمی کشورهای اروپایی با آنها نسبت به‌همکاری دو جانبه و ایجاد صنعت و کشاورزی مدرن در کشور ایران صحبت کنند و دستاوردهای مهمی کسب نمایند ولی متأسفانه، در میان آنهایی که به‌خاطر سیر و سیاحت و خرید و چشم‌چرانی همراه او در یک خیل یکصد نفره راه افتاده بودند چنین کسانی یافت نمی‌شد. ولی باز هم دیدن این پیشرفت‌ها تکانی ولو اندک در جهت تأسیس صنایع و مراکز آموزش بوجود آورد. بطوریکه بسیاری از اقدامات اولیه اصلاحات در کشور برداشته شد. اگر چه این کارها اساسی و اصولی نبود ولی در هر حال از هیچ بهتر بود. ایجاد نخستین خط تلگراف، ایجاد سازمان مناسب برای امور پست، ضرب سکه در ایران، احداث نخستین خط راه‌آهن هر چند به‌طول هشت کیلومتر بین تهران و حضرت عبدالعظیم، ساختن کارخانه‌های تفنگ‌سازی و باروت کوبی، ایجاد کارخانه چراغ گاز، احداث کارخانه قند کهریزک، و ساخت واحدهای بلورسازی، چینی سازی و ابریشم تابی، ایجاد صنایع چاپ و سایر کارهای دیگر، از دستاوردهای هر چند ناکافی این سفرها بوده است.

یکی از تأثیرهای فراوان سفرهای ناصرالدین شاه، مشاهده رشد دموکراسی و حکومت پارلمانی و وجود مراکز آموزشی در این کشورها بود که موجب توسعه و ایجاد مراکز فرهنگی از جمله توسعه دارالفنون، موزه، ایجاد و توسعه وزارت خانه‌های مختلف مخصوصاً وزارت علوم، دارالترجمه، بیمارستان، مدرسه نظامی، ادارهٔ پلیس، انتشار روزنامه‌های گوناگون و کارهای گسترده دیگری گردید که نتیجه این فعالیت‌ها موجب بالا رفتن سطح آگاهی و خواسته‌های مردم شد و زیربنای فکری انقلاب مشروطیت را بوجود آورد.

متأسفانه میزان امتیازها و اختیاراتی که در این سفرها از طرف شاه و همراهان به کشورها و افراد خاص اروپایی داده شد، آنقدر گسترده و زیاد است که با دستاورهای سفر قابل مقایسه نمی‌باشد و همین اشتباهات و بی توجهی ها است که

می‌توان بیان داشت نتایج این همه مسافرت‌های ناصرالدین شاه به‌اروپا جز هزینه‌های بی‌مورد از خزانهٔ دولت و برباد دادن امکانات و سرمایه‌های داخلی و توسعه نفوذ بیگانگان چیز دیگری همراه نداشت.

در هر حال آنچه در این‌جا حائز اهمیت است این است که ناصرالدین شاه با توجه به‌هنر نویسندگی که داشت آثاری از خود به‌یادگار گذاشت که از مآخذ مفید دوره قاجاری بوده و برای تحقیق و بررسی این دوره از تاریخ ایران مراجعه به‌این نوشته‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

آنچه‌که مورد توجه در این سفرنامه‌ها هست، سبک نگارش وکیفیت آن است که با توجه به‌روش نگارش مطالب و سفرنامه‌های قبلی وکتب تألیفی در دوره‌های قبل ناصرالدین شاه را می‌توان بنیان‌گذار ساده‌نویسی و مؤسس مکتب بازگشت نثر فارسی به‌دوره نگارش نثر روان و بدور از لغات ثقیل عربی و ترکی دانست. البته این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که نوشته‌های او دارای سکته‌های فراوان و غلطهای زیادی است. هم از لحاظ املایی و هم از لحاظ دستوری و درست‌نویسی. بطوریکه به‌منظور رفع این مشکل، متن نوشته‌ها باید با اصطلاحات ویراستاری و دستوری توأم گردد تا روان وکاملاً قابل درک باشد.

ناصرالدین شاه در نوشتن متن سفرنامه‌های خود، هر جایی‌که دربارهٔ خودش صحبت می‌کند، فعل را به‌صورت جمع می‌آورد، مثلاً می‌گوید: «کتابچه را به‌دست گرفته شروع کردیم. صبح برخاسته رخت پوشیده آمدیم بیرون.» و این از لحاظ دستوری منع نشده است چون افراد شاخص در جامعه مثل شاه خود را نماینده‌کل مردم می‌دانستند و این‌گونه از طرف ملت صحبت می‌کردند. ولی بعضی از املای کلمات در طول نثر او به‌گونه‌های مختلف نگارش یافته که این خالی از اشکال نیست مانند کلمه‌های تیاتر، طیاطر، تیاطر و یا مادمازل، مدموزل و مادموزل. به‌نظر می‌رسد که علاوه برمشکل کاتبین متعدد، خود شاه هم زیاد اهمیتی به‌چگونگی نوشتن املای این‌گونه کلمات خارجی نمی‌داد.

یکی از نقاط ضعف نثرنویسی ناصرالدین شاه زیادنویسی و بی‌دقتی است. ناصرالدین شاه زیاد نوشته و خیلی به‌ریزکاری‌ها توجه کرده اگر خلاصه‌تر و کمتر می‌نوشت قطعاً کیفیت نوشته‌هایش بهتر بود. تعداد سفرنامه‌های او زیاد است، حداقل می‌توان به‌این عنوانها اشاره کرد:

سفرنامه‌های داخل ایران شامل: سفرنامه اول خراسان ـ سفرنامه دوم خراسان ـ سفرنامهٔ مازندران ـ سفرنامه عراق عجم ـ سفرنامهٔ گیلان ـ سفرنامه‌های قم.

سفرنامه‌های خارج از ایران شامل: سفرنامه اول فرنگستان ـ سفرنامهٔ دوم فرنگستان ـ سفرنامهٔ سوم فرنگستان ـ سفرنامهٔ عتبات ـ یادداشت‌های روزانه.

ناصرالدین شاه داستان کوتاهی هم به‌سبک فرنگی‌ها نوشته که در آن از اسلوب و زیبایی‌های داستان‌پردازی ایرانی استفاده کرده است. نام این کتاب حکایت پیر و جوان است و توسط مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران و به‌کوشش کورش منصوری منتشر گردیده است. در مقدمهٔ این کتاب آمده است:

«با عنایت به‌اینکه دو استاد سرشناس و بزرگوار، آقایان دکتر سید عبدالله انوار که در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی و همچنین استاد ایرج افشار در مجلهٔ نگین (سال ۱۳۴۶ شمارهٔ ۲۳) این متن را از شخص ناصرالدین شاه دانسته‌اند، می‌توان قریب به‌یقین آن‌را از شاه قاجار ناصرالدین میرزا دانست.»[۱]

این داستان که حالت رآلیسم دارد، در آن چهار فصل گردش طبیعت یعنی بهار، تابستان، پائیز و زمستان به‌چهار دورهٔ زندگی یعنی طفولیت، شباب، شیخوخیت، و کهولت تشبیه شده است. این کتاب که در سال ۱۲۸۹ هجری قمری نوشته شده است چنانچه به‌قلم خود ناصرالدین شاه باشد می‌توان ادعا کرد که یکی از کتابهای اولیه است که قبل از جمال‌زاده به‌صورت یک داستان کوتاه به‌نگارش درآمده است و دارای ارزش ادبی و فرهنگی بالایی می‌باشد. در این داستان از شخصیت‌های

---

۱. حکایت پیر و جوان ـ نویسنده: ناصرالدین شاه قاجار ـ به‌کوشش: کورش منصوری ـ انتشارات مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران ـ تهران ـ ۱۳۸۵.

زیادی استفاده به‌عمل آمده و در آن سعی شده است که به‌طبیعت و حیوانات شخصیت داده شود. با توجه به‌علاقمندی ناصرالدین شاه به‌کوه و در و دشت و شکار و طبیعت، این اثر با روحیه‌های احساسی او نیز مطابقت دارد. به‌گمان نگارنده سبک و انشای نگارش این داستان با سبک و روش نگارش سفرنامه‌ها و خاطرات‌نویسی ناصرالدین تفاوت دارد و این موضوع تا اندازه‌ای انتساب این کتاب با توجه به‌نوشته‌هایی که توسط خود ناصرالدین شاه نگارش یافته است به‌شخص وی را مورد تردید قرار می‌دهد. لازم به‌یادآوری است که نویسنده بعضی از این سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه افراد دیگری هستند و برخی نیز تقریر ناصرالدین شاه و تحریر دیگران می‌باشد. علاوه بر این سفرنامه‌ها بعضی از افراد دیگری هم که در کنار ناصرالدین شاه بوده‌اند مثل اعتمادالسلطنه بسیاری از کارها و خاطرات خود و ناصرالدین شاه را نوشته و برجاگذاشته‌اند. اما نکته‌ای که از داخل این همه نوشته‌ها از سفرنامه‌ها، خاطرات، یادداشت‌های روزانه بدست می‌آید این است که ناصرالدین شاه برنامه‌ریزی سازمان‌یافتهٔ درستی برای اداره کردن مملکت نداشت. چون او از هر چیزی سخن می‌گوید و چگونگی گذران عمر و زمان را شرح می‌دهد ولی هیچ وقت از اینکه چه جلساتی برای بررسی اوضاع مملکت یا صحبت دربارهٔ وضعیت صنعت، کشاورزی، مالی و یا استماع گزارش و نظر دیگران و چگونگی اعمال مدیریت خود، صدراعظم یا وزرا براوضاع مملکت، داشته ذکری به‌میان نمی‌آورد یا نمی‌خواسته در این مقوله صحبت کند و یا اینکه برنامه‌ای در این‌باره نداشته است. در هر حال هنر نویسندگی و نثرنویسی ناصرالدین شاه از بسیاری از توانایی‌های هنری و ادبی او حتی از شعر او قوی‌تر و با ارزش‌تر است. آثار باقی‌مانده در این زمینه نه تنها بهترین وکاملترین آثار او به‌حساب می‌آید بلکه جزو بهترین‌های آثار باقی مانده از دورهٔ قاجاریه است.

هنر شاعری ناصرالدین شاه

تأثیری که مکتب بازگشت در روند رشد زبان و شعر فارسی گذاشت و آرامشی که پس از سالیان دراز جنگ و خونریزی در دوره‌های افشار و زندیه، در زمان فتحعلیشاه قاجار بوجود آمد، انجمن‌های ادبی مشتاق، خاقان، ناصری که در اصفهان و تهران تأسیس گردید و مشتاقان شعر فارسی را به‌تتبع از شعرای متقدم واداشت. ظهور و حضور سخن‌سرایان و شاعرانی بزرگی همچون مشتاق اصفهانی، عاشق اصفهانی، آذر بیگدلی، هاتف اصفهانی و تداوم این حرکت توسط نشاط اصفهانی، فتحعلی‌خان صبا، سروش اصفهانی، فروغی بسطامی و قاآنی در دوره‌های سلطنت فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه، علاقه‌مندی و توجه بیش از حد فتحعلیشاه به‌شعر فارسی که خود نیز شعر می‌سرود و «خاقان» تخلص می‌کرد و دیوانی مشتمل بر همه‌گونه شعر از خود برجای گذاشت[۱]، موجب گردید که در دوره بلند و پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه، شعر فارسی رشد و نموی بیش ازگذشته بیابد و بار دیگر شعرا و سرایندگان به‌دربار و مجالس شاهان و شاهزادگان و افراد سرشناس علاقمند به‌شعر و ادب فارسی راه پیدا کنند و در جهت تعالی و سرودن

---

۱. تحقیق دربارهٔ زندگانی، احوال، اعمال، افکار، آثار و دیوان کامل اشعار فتحعلیشاه قاجار «خاقان». ـ به‌تحقیق و اهتمام: حسن گل‌محمدی «فریاد» ـ انتشارات اطلس ـ تهران ـ ۱۳۷۰.

شعر فارسی که در گذشته به‌علت بی‌توجهی پادشاهان صفوی دچار رکود و فترت شده بود، کوشش و ممارست تازه‌ای صورت پذیرد.

در آثار مکتوب، کتب تاریخی، روزنامه‌های خاطرات، تذکره‌های سخنوران، جنگ‌های ادبی و هنری باقی مانده از دورهٔ قاجار، ذکر گردیده است که ناصرالدین شاه شعر می‌سرود و با شاعران و سرایندگان زمان خود رفت و آمد و جلسات شعرخوانی و بحث و بررسی درباره زبان و ادب فارسی بویژه شعر داشته است.

آثار منظوم باقی مانده از او نیز مؤید شاعر بودن وی و سرودن شعر و انتخاب تخلص «ناصر» می‌باشد، به‌طوری‌که بسیاری از شعرای بزرگ زمان او یعنی فروغی بسطامی، محمودخان ملک‌الشعرا، سروش اصفهانی و قاآنی به‌اشعار ناصرالدین شاه در دیوان اشعار خود اشاره کرده و بسیاری از سروده‌های شاه را تضمین نموده و به‌برگزاری جلسات شعرخوانی در حضور وی اشاره فراوان داشته‌اند که به‌بعضی از آنها اشاره رفته است.

ناصرالدین شاه از اشعار سروده شده خود، مجموعه‌ها و دیوان اشعاری آراسته و آن‌را برای شاهزادگان، اهل ذوق و هنر، شاعران و گویندگان و کتابخانه‌های مختلف در سطح کشور می‌فرستاده است. بطوریکه چندین نمونه از این آثار در کتب قدیمی باقی‌مانده از دوره قاجار در کتابخانه‌های معتبر یا در دست اسلاف و بازماندگان شاهزادگان قاجاری موجود است.

دوستعلی‌خان معیرالممالک، نوهٔ دختری ناصرالدین شاه در رابطه با خصوصیات مختلف شاه و قریحه شاعری او می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه را چهره‌ای گشاد و مطبوع بود، چشم‌های گیرا و درخشانش هر دلی را مجذوب می‌ساخت، ولی گاه خشم آن نگاه آرام را چنان سختی و تندی پدید می‌گشت که کسی را یارای تحمل آن نبود، دماغی کشیده و اندکی برگشته، سبیلی بلند و راست و لبانی مردانه و متبسم داشت. موهای سرش به‌کلی ریخته بود. اندامی متعادل و حرکاتی موزون و رفتاری برازنده داشت. برای خدمتگزاران

پدری مهربان و برای خیانتکاران مواخذی سختگیر بود. او را طبعی حساس و ذوقی سرشار و به‌ادبیات تمایلی بسیار بود. خود شعر نغز می‌سرود و اشعار زیادی از اساتید و سخن‌سرایان عرب از برداشت. دیوانش مشتمل برچند صد بیت است.»[1]

۱. یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه ـ تألیف: دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ چاپ نشر تاریخ ایران ـ چاپ دوم ـ تهران ـ ۱۳۶۲.

بررسی کمیت و کیفیت اشعار
ناصرالدین شاه

کمیت و کیفیت اشعار ناصرالدین شاه

اشعار باقی‌مانده از ناصرالدین شاه از لحاظ کمیت زیاد نیست و شامل سروده‌های مذهبی و مراثی، غزلیات، رباعیات، قطعات، مخمس و غزلیات ناتمام و پراکنده و مفردات می‌باشد. ولی اشعار او از لحاظ کیفیت از مفهوم و معانی قابل توجه و ارزشمندی برخوردار است.

ناصرالدین شاه که از موهبت طبع شعر بهره‌مند بود و بسیاری از رموز شعری و عروض و بدیع را در نزد شاعران و سرایندگان زمان خود آموخته بود، در سرودن شعر دارای طبعی لطیف و قریحه‌ای سرشار از ظرایف و معانی بوده و غزلیات او حاوی مضامینی درباره هجر و حرمان، عشق و جور و جفای معشوق و حاکی از احساسات روحی و هیجانات درونی وی است.

اگر چه این اشعار از لحاظ کمی به‌حد اشعاری که جدش فتحعلیشاه قاجار سروده است نمی‌رسد و ممکن است حتی بخشی از اشعار او از بین رفته باشد ولی همین آثار اندک باقی‌مانده نشان از تفکر و اندیشه و مقام او در ادبیات فارسی می‌باشد.

شاید پاره‌ای از افراد فکر کنند ناصرالدین شاه، در زندگی خود محرومیت و عسرتی نکشیده است که بتواند براثر آن شعر بگوید و احساسات خود را بیان کند.

اگر چه این نکتهٔ قابل توجهی است ولی باید ذکر کرد که تفاوت شاعران و سرایندگان با سایر افراد در برداشت‌ها، دیدها، احساسات و تأثیرهایی است که آنها از دیدن مردم، طبیعت و اشیاء گوناگون در خود احساس می‌کنند و این احساسات را به‌صورت شعر و کلام موزون بیان می‌نماید. بنابراین این تأثرها و احساس‌ها در هر فردی چه شاه، چه گدا و چه انسانی عادی می‌تواند وجود داشته باشد. کما اینکه ناصرالدین شاه هم تحت این احساسات و با توجه به‌تأثری که از آن می‌یافته به‌سرودن شعر پرداخته و در بیان بسیاری از برداشت‌ها و نقطه‌نظرهای خود موفق بوده و در خواننده تأثیرگذار است.

در مقدمهٔ نسخهٔ خطی دیوان ناصرالدین شاه قاجار که در کتابخانه‌های متعلق به‌دستگاه حکومت نگهداری می‌شده، گردآورنده و کاتب این اشعار این‌گونه آورده است:

«و چون عالم امکان را (خداوند) از عشق و محبت آفرید، لهذا در قلب سلطان جهان که عرش اکبر است بیشه جای گردید. عالم عشق حقیقی خداشناسی و پاس شریعت دانستن است که دقیقه‌ای غفلت نورزند و عالم عشق مجاز بروز اشعار با طراوت آبدار است که با زبان محبت بیان چون زر از معدن بیرون کشند.

چشمهٔ حیوان اگر خواهی به‌طبع شه نگر　　گوهر منظوم اگر جویی برآن اشعار بین

ابر گوهربار اگر نادیده‌ای اندر بهار　　ابرطبع شاه را بازآ و گوهربار بین»[1]

ولی پاره‌ای از محققین را این نظر نیست وگاهی هم اشعار ناصرالدین شاه راحتی در حد بررسی و چاپ هم تشخیص نمی‌دهند. شمس لنگرودی شاعر و محقق در این زمینه می‌گوید:

«ناصرالدین شاه شعر می‌گفت، پنجاه سال برایران حکومت کرد. درباری محمودی داشت و دیوانی از او باقی مانده، دیوانی که چون اشعار تمام شاعران بازگشتی هیچ ربطی به‌زمانه ندارد. مشکل اینجاست که شعر شعرای این دوره

۱. مقدمه دیوان ناصرالدین شاه ـ جمع‌آوری: علی راهجیری ـ انتشارات قائم مقام ـ تهران ـ ۱۳۳۹.

گویای احساسات روحی و هیجانات درونی شاعر نیست وگرنه شعر آدم دردمندی چون فروغی بسطامی به‌شعر شهریار کامکاری چون ناصرالدین شاه که خوش خورده و خوش‌خفته و خوش گشته است. شبیه نمی‌شد. مطلب اینجاست که شعر این عصر هیچ ربطی به‌بنیادهای مادی و واقعیت‌های عینی جامعهٔ آن روز ایران ندارد. من منکر استعداد ادبی ناصرالدین شاه قاجار نیستم، ولی اگر قرار بود شاعران دورهٔ قاجار هم مثل شعرای هم دورهٔ تاریخی دیگر، در جستجوی زبان ویژهٔ روزگارشان می‌بودند، آن وقت ناصرالدین شاه به‌جای خواندن اشعارش در برابر عنصری و انوری که پیامبران ترکیبات تازه‌اند و خاقانی و فخامت پیچ در پیچ و خوف‌انگیز کلامش و نظامی و تراشه‌های الماسگون کلمات و ژرفای عظیم حسش، ترجیح می‌داد که اشعارش را در پستو پنهان کند. از پدیده‌های نو، حتی تقلید آسان نیست. گذشت زمان و باز شدن تدریجی دریچه‌های رمز و راز کار هنری است که تقلید را آسان می‌کند. ناصرالدین شاه در برابر مقلدین عنصری و سعدی بود که اشعارش را ارائه می‌داد، چون حقاً می‌دید اشعارش نه فقط تفاوت چندانی با غزلیات فروغی و امثال او ندارد که آنان تتبع ناصرالدین شاه را هم می‌کنند. ریشهٔ این بیماری در آبشخور شعر شاعران قجر بود. شعر زنده و سالم از زندگی روزمره تغذیه می‌کند و اشعاری که آبشخورشان نه زندگی جاری، که دیوان شاعران قدیم است، شعری مرده و مربوط به‌همان سال‌های سپری شده می‌شود.»[1]

دیدگاه‌های محقق گرامی شمس لنگرودی از جایگاه نقد کلی و مقایسه‌ای و تطبیقی ادوار شعر فارسی از نظر کمیت شعر کاملاً درست است ولی بدون آنکه قصد دفاع از اشعار قاجاری بویژه سروده‌های ناصرالدین شاه باشد باید توجه کرد که اگر بطور نسبی به‌فرهنگ و ادب و بویژه شعر دورهٔ قاجار نظر بیفکنم و مشکلات بوجود آمده برای شعر فارسی را در دورهٔ صفویه در نظر بگیریم که اگر آن وضعیت

---

۱. مکتب بازگشت (بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه) ـ تألیف: شمس لنگرودی ـ نشر مرکز ـ تهران ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۵.

ادامه می‌یافت معلوم نبود که سرنوشت شعر فارسی به کجا می‌انجامید. با این مبانی و تصورات، شعر دورهٔ قاجاریه که براثر جریانات مکتب برگشت و پشت کردن به‌فرهنگ و زبان و اصطلاحات و تعبیرات نادرست و نابجای سبک هندی بوجود آمد، اگر چه تکراری و با مضامین گذشته بود، ولی حرکتی بود که موجب شکوفایی شعر اجتماعی و سیاسی در دوران مشروطیت گردید و این خود ارزشی است که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت. گذشته از آن تمامی اشعار موجود در این دوره از مضامین و نگرش‌های تکراری دوران گذشته هم حکایت نمی‌کند. بسیاری نکته و موضوع و اشعاری در دیوان شعرای همین دوره یافته می‌شود که آئینه تمام نمای زندگی و احساسات زمان قاجاریه است و ربطی به‌گذشته ندارد، نمونه‌های عینی آن در اشعار قائم مقام، یغمای جندقی، شیبانی و سایر افراد دیگر و حتی شعرای درباری وابسته همچون قاآنی و فروغی بسطامی قابل مشاهده است.

در میان سروده‌ها و اشعار ناصرالدین شاه مراثی و اشعار مذهبی او جایگاه ویژه و خاصی دارد. ناصرالدین شاه که آدمی مذهبی و متعصب بود با احترام و دیدگاه خاصی به‌اولیاء و بزرگان دین توجه می‌کرد و احساسات و اعتقادت خود را به‌صورت شعر بیان می‌نمود. ناصرالدین شاه عشق و علاقه خاص به‌حضرت امام حسین (ع) و سایر شهدای کربلا داشت. برای بزرگداشت و برپائی مراسم عاشورا و تاسوعا دستور داد تکیه دولت را بسازند که فضای بسیار بزرگی بود و شاه و حرمسرا و اغلب شاهزادگان و دولت‌مردان در آنجا جمع می‌شدند و با برگزاری مراسم نوحه‌خوانی، سینه‌زنی و تعزیه به‌عزاداری می‌پرداختند. علاوه برآن در این ایام در اندرون و حرمسرا نیز مجالس نوحه‌خوانی و سوگواری برقرار بود.

ناصرالدین شاه مثنوی زیبایی در بیان راز و نیاز عاشقانه و عارفانه امام حسین(ع) با خدا در روز عاشورا دارد که این‌گونه آغاز می‌شود:

عشق بازی کار هر شیاد نیست — این شکار دام هر صیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است — طالب حق را حقیقت لازم است

این اشعار را اغلب سخنوران و مداحان در ایام سوگواری عاشورا می‌خوانند و نمی‌دانند که سراینده آن کیست. هم او در مسافرت به‌عتبات عالیات هنگام تشرف به‌آستان مقدس امام حسین (ع) سروده‌ای دارد این‌گونه:

خرم دلی که منبع انـهار کـوثر است　　کوثر کجا ز دیدهٔ پر اشک بهتر است

نام حسین و کربلا هر دو دلربـاست　　نام عـلی اکـبر از آن دلربـاتر است

ناصرالدین شاه کلیه احساسات و اعتقادت قلبی خود را در این شعر و هـنگام زیارت شهدای کربلا بیان کرده است.

این شعر به‌استقبال از اشعار سعدی و حافظ به‌مطلع‌های زیر سروده شده است:

این بوی روح‌پرور از آن خوی دلبر است　　وین آب زندگی از آن حوض کوثر است

«سعدی»

باغ مرا چه حاجت به‌سرو و صنوبر است　　شمشاد سایه پرور من از که کـمتر است

«حافظ»

تمامی مراثی و اشعار مذهبی ناصرالدین از لطف و زیبائی خاصی بـرخـوردار است و حتی مـی‌توان گـفت کـه شـاعری و مـعروفیت اشـعار وی بـیشتر مـربوط به‌همین‌گونه اشعار است بطوریکه ناصرالدین شاه به‌عنوان یکی از مرثیه‌سرایان اهل بیت (ع) شناخته می‌شود.

غزلیات عاشقانه بیشترین بخش دیوان ناصرالدین شاه را تشکیل می‌دهد. او در این نوع اشعار بیشتر از سعدی و حافظ تبعیت کرده و به‌سبک عراقی آنها را سروده است. مضامین غزلیات ناصرالدین شاه از لطافت طبع و تسلط او به‌زیبائی کلام و پرورش نغز اندیشه‌های بکر حکایت دارد. ناصرالدین شاه که جـزو شـعرای دوره بازگشت محسوب می‌گردد، کیفیت غزلیاتش باید باتوجه به‌طرز غـزلسرایـی ایـن دوره مورد توجه و بررسی قـرار گـیرد. غـزل دورهٔ بـازگشت مـجموعه‌ای است از عناصر طرزهای مختلف از قبیل شیوه سعدی، حـافظ، بـابافغانی کـه البـته در آن تازگی‌های خاصی هم مشاهده می‌گردد. از این روی غـزل ایـن دوره کـه غـزلیات

ناصرالدین شاه هم شامل آن می‌گردد، گاه دارای مضامینی بکر، جالب و نواست با زبانی روان و گزیده، به‌عبارت دیگر عصارهٔ غزلیات قدما با چاشنی‌های زمان بازگشت در غزل این دوره دیده می‌شود. غزل دورهٔ بازگشت اصولاً مبتنی برعشق و عاشقی است وگاهی هم به‌عرفان و سلوک منتهی می‌شود که نمونه بارز آن‌را می‌توان در غزلیات فروغی بسطامی که با ناصرالدین شاه روابط شعر و شاعری نزدیکی داشت مشاهده کرد.

به‌گمان نگارنده زیبائی، تصویرسازی، تشبیه، استعاره و ایهام و بطورکلی اغلب صناعات شعری و بدیعی در غزلیات ناصرالدین شاه یکجا جمع شده است.

دل می‌بری و روی نهان می‌کنی چرا　　خود می‌کشی مرا و فغان می‌کنی چرا

گر در کمین کشتن عشاق نیستی　　تیر کرشمه را به‌کمال می‌کنی چرا

ناصرالدین شاه که به‌اشعار حافظ و سعدی تعلق خاطر فراوان داشته و حتی مجموعه‌ای منتخب از اشعار این دو شاعر تحت عنوان «منتخب‌السلطان» به‌خط میرزارضا کلهر خوش‌نویس زمان خود آراسته است، در بسیاری از غزلیاتش به‌استقبال این دو شاعر بزرگ و الگوی شعر فارسی رفته است.

ساقی بیار بادهٔ گلگون برای ما　　تا بگذرد ز چرخ برین جای پای ما

«ناصرالدین شاه»

ساقی به‌نور باده برافروز جام ما　　مطرب بگو که کارجهان شد به‌کام ما

«حافظ»

منم آن شکار زخمی که فتاده‌ام به‌بندت　　اگرم به‌خون کشانی، نکشم سر از کمندت

«ناصرالدین شاه»

دل هر که صیدکردی نکشد سر از کمندت　　نه دگر امید دارد که رها شود ز بندت

«سعدی»

کیست آن ماه پریچهر که زیبا گذرد　　جامه پوشیده ز استبرق و دیبا گذرد

«ناصرالدین شاه»

کیست آن فتنه که با تیر و کمان می‌گذرد
و آن‌چه تیر است که در جوشن جان می‌گذرد

«سعدی»

جان می‌دهم از بهر وصال چو تو جانان   سر می‌نهم اندر رهت ای سرو خرامان

«ناصرالدین شاه»

دیگر به‌کجا می‌رود این سرو خرامان   چندین دل صاحبنظرش دست به‌دامان

«سعدی»

سرو را تشبیه نتوان، برقد رعنای تو   ماه را نسبت نباشد با رخ زیبای تو

«ناصرالدین شاه»

راستی گویم به‌سروری ماند این بالای تو   در عبارت می‌نیاید چهرهٔ زیبای تو

«سعدی»

ای که چون حسن تو نبود به‌جهان کالایی   چون قد سرو روانت نشود بالایی

«ناصرالدین شاه»

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی   خرقه جایی گر و باده و دفتر جائی

«حافظ»

زلف مشکینت به‌رسم دلبری   می‌کند ما را ز جان و دل‌بری

«ناصرالدین شاه»

هرگز این صورت کند صورتگری   یا چنین شاهد بود در کشوری

«سعدی»

ای رشک حور و پری، تا کی به‌پرده‌دری   از آفتاب رخت، بر ما گشای دری

«ناصرالدین شاه»

دانی چه گفت مرا، آن بلبل سحری   تو خود چه آدمی‌یی کز عشق بی‌خبری

«سعدی»

چنانکه مشاهده می‌گردد ناصرالدین شاه در متابعت از سبک عراقی و استقبال از

اشعار سعدی و حافظ چندان ناموفق نیست و کلامش از شور و حال و زیبایی و کمال برخوردار است.

دیگر گونه‌های شعری ناصرالدین شاه از جمله قطعات و اشعار پراکندهٔ او نیز لطیف و دارای زیبائی‌های خاصی است.

روزی دلم گرفت ز اندوه هجر یار — آمد بیادم آن رخ و آن لعل آبدار

«ناصرالدین شاه»

عید است و آخر گل و یاران در انتظار — ساقی به‌روی شاه‌بینی ماه و می بیار

«حافظ»

در این دیر موهش در این‌دار فانی — نماند و نماند کسی جاودانی

«ناصرالدین شاه»

جهانا مرا خیره میهمان چه خوانی — که تو میزبانی نه پس نیکخوانی

«ناصرخسرو»

نیست روزی که به‌صحرا و تماشا نرویم — از پی صید فکندن به‌تقاضا نرویم

«ناصرالدین شاه»

عهد کردیم که بی‌دوست به‌صحرا نرویم — بی‌تماشاگه رویش به‌تماشا نرویم

«سعدی»

دیگران را نبود مثل تو یاری و ندیم — چشم از ما مفکن یاد کن از عهد قدیم

«ناصرالدین شاه»

ما دگر کس نگرفتیم به‌جای تو ندیم — الله‌الله، تو فراموش مکن عهد قدیم

«سعدی»

به‌جز تو کس نشناسم به‌جز تو کس نپرسم — کجا که با تو نبودم، کجا که بی‌تو نشستم

«ناصرالدین شاه»

نگاه کن که نریزد دهی چو باده به‌دستم

فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم

«یغمای جندقی»

دیوان اشعار ناصرالدین شاه قاجار

«ناصر»

دیوان اشعار ناصرالدین شاه

با توجه به‌عشق و علاقه‌ای که ناصرالدین شاه به‌شعر و شاعری داشت و امکاناتی که در زمان حکومت او در تهران بوجود آمد از لحاظ طبع روزنامه و کتاب، وی نسخه‌های متعددی از دیوان اشعارش را تنظیم و آماده نمود و در اختیار شاهزادگان، اهل ذوق و هنر، شعرا و ادبا و کتابخانه‌های مختلف قرار داد.

در نسخه خطی دیوان ناصرالدین شاه که در کتابخانه‌های متعلق به‌دولت در آن زمان وجود داشت. حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله متخلص به‌واله در رابطه با چگونگی جمع‌آوری و کتابت اشعار ناصرالدین شاه این‌گونه نوشته است:

«چون میرزا فرج‌الله خازن اشعار، متخلص به‌طرفه با طبع ارجمند شرحی شاه‌پسند براشعار همایون نگاشت و بحر مواج میرزا عباس فروغی نیز در اوایل هر غزلی فردی ممتاز بطور نیاز گذاشت، این بنده درگاه خلایق پناه عبدالعلی ابن‌حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله که متخلص به‌واله و به‌ادیب‌الملک ملقب است برحسب دستور و ظهور و بروز ارادت با کمال سعادت به‌خاطر آورد که اشعار همایون را که در حقیقت چون وحی جبرئیل است بدون تغییر و تبدیل از روی دست خط‌های مبارک بنگارد و به‌رشتهٔ تحریر درآورد تا همه کس را از زیارتش حظی کامل حاصل شود و ذکر زبان اهل دل گردد.

واله به‌جز مدحت شه کار ندارد　　زین کار به‌عالم کسی انکار ندارد

در گوش کشم حلقهٔ طاعت به‌شب و روز آن کیست که بر خدمتم اقـرار نـدارد»[1]

پس از جمع‌آوری و نسخه‌نویسی‌های متعدد از دیوان ناصرالدین شاه تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد، دیوان وی بار دیگر در سال ۱۳۳۴ شمسی در تهران به‌چاپ رسید. این دیوان شامل قسمتی از اشعار این پادشاه بود. قسمت‌های دیگری نیز در کتاب‌های گوناگون به‌چاپ رسیده و یا در نسخ خطی ثبت بود. بخشی از غزلیات وی در دیوان نسخه خطی سلطنتی وجود داشت و نیز جزوه‌ای درکتابخانهٔ ملک و نسخه‌ای دیگر درکتابخانه آستان قدس رضوی، همه این نسخه‌ها شامل کلیهٔ اشعار ناصرالدین نبودند.

در سال ۱۳۳۹ دیوان ناصرالدین شاه باکوشش علی راهجیری توسط انتشارات قائم‌مقام در تهران چاپ شد ولی این چاپ هم شامل تمامی اشعار وی نبود و از لحاظ جمع‌آوری و تنظیم، اصول درست یک کار تحقیقی در آن رعایت نگردیده بود.

نگارنده با توجه به‌تتبع و مطالعاتی که در تاریخ و ادبیات دوره قاجار داشتم، به‌منظور رفع این شبهات و جمع‌آوری کامل اشعار ناصرالدین‌شاه، آخرین بررسی و تنظیمی راکه از اشعار وی بدست آورده بودم در سال ۱۳۶۳ چاپ نمودم ولی باز هم هنوز جا داشت که در رابطه با تصحیح، جمع‌آوری کامل و تنظیم و همچنین نقد و بررسی اشعار ناصرالدین شاه، کار جدیدی صورت بگیرد. بنابراین با پی‌گیری و مطالعه و بررسی کتب و منابع مختلف دیگر که احتمال دست‌یابی به‌اشعار جدید از ناصرالدین شاه محتمل بود پرداختم و در طی سالیان گذشته هر چه که در این زمینه ممکن بود را یافتم و اینک به‌صورت کامل‌ترین دیوان اشعار ناصرالدین شاه به‌طبع می‌رسد. چون از زندگی و دوران حکومت این شاه قاجاری، خاطرات، نکته‌ها و گفته‌های ادبی زیادی نیز در کتابهای گوناگون مشاهده می‌گردید، نگارنده آنـها را جمع‌آوری نموده و بعضی از پیوست‌های دیگری که قابل تهیه و تدوین بود به‌آن

---

۱. دیوان خطی ناصرالدین شاه به‌خط میرزا فرج‌الله منشی ـ مربوط به‌کتابخانهٔ سلطنتی (سابق) که تحت شمارهٔ ۲۸۶۶ به‌ثبت رسیده بود.

افزودم و اکنون یک جنگ کامل از زندگی، آثار و اشعار کامل ناصرالدین شاه را تقدیم خوانندگان علاقمند می‌نمایم. فهرست آثار و منابع و مراجعی که در تهیه این کار تحقیقی و ادبی و هنری بکار رفته است در انتهای کتاب برای علاقمندان و کسانی‌که جویای مطالعه بیشتر در زندگی ناصرالدین شاه هستند آمده است.

مختصری از زندگی خصوصی

ناصرالدین شاه

مختصری از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه

برخلاف آنچه که در ظاهر از زندگی و حکمرانی ناصرالدین شاه نوشته و گفته شده است وی زندگی خصوصی بسیار به‌هم ریخته و آشفته‌ای داشت. تعدد زنان او در حرمسرا، شاهزادگان که از مادرها و طوایف مختلف بودند و با هم سرسازگاری نداشتند، اختلاف‌های مابین نزدیکان، وزراء و بستگانش که هر یک برای خود دکان و دستگاهی درست کرده بودند، تهی بودن اطراف او از انسانهای درست و وطن‌پرست، دخالت‌های بی‌مورد افراد در کارها و از همه مهمتر اعمال نفوذ سیاسی قدرت‌های بیگانه در امور داخلی و خارجی مملکت از جمله کشورهای انگلیس و روس آنچنان محیط وحشت‌انگیزی برای زندگی و تداوم حکومت او بوجود آورده بودند که انجام هر کاری را غیرممکن می‌ساخت.

یکی از مشکلات عمده ناصرالدین شده در زندگی خصوصی‌اش، تعداد زنان و فرزندان او بود که در حرمسرا زندگی می‌کردند. اداره و کنترل آنها مشکلات زیادی برای او ایجاد کرده بود.

اگر چه از تعداد این زوجات صحبت‌های زیادی در کتاب‌های مختلف گردیده ولی نگارنده در جهت اینکه این کتاب حاوی مطالب و پیوست‌های کامل باشد مبادرت به‌تهیه اسامی زنان و فرزندان ناصرالدین شاه نمود که طبق این بررسی تعداد ۵۱ نفر از زنان و ۱۶ نفر از پسران و ۲۰ نفر از دختران او مشخصات کاملشان

یافت شده است. این تعداد اسامی زنان حَسَب و نَسَب دار ناصرالدین شاه است و تعداد زنان و فرزندان او به‌طور دقیق معلوم نیست و مورخین آمارهای مختلفی اعلام کرده‌اند. اعتمادالسطنه هفتصد نفر و دکتر فوریه تا یکهزار نفر اشاره نموده و دوستعلی‌خان معیرالممالک تعداد آنها را ۸۵ نفر آورده است.

تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه تعداد زنان وکنیزها را ۸۰نفر ذکرکرده اما نکته تحقیقی قابل اعتماد از آنچه درباره تعداد اغرق‌آمیز زنان حرمسرای شاهان گفته می‌شود آن است که در یک حرمسرا تمامی زنانی که در طول زندگی پادشاهان چه به‌صورت همسر و چه به‌صورت کنیز و خدمتکار و بستگان آنها از کلیهٔ پادشاهان، که در قید حیات بودند، در حرمسرا جمع بوده و زندگی می‌کردند. بنابراین این تعداد زیاد که نام برده می‌شود، مثلاً در زمان حیات ناصرالدین شاه یا فتحعلیشاه، همه در یک زمان واحد همسران آن پادشاه نبوده‌اند، بلکه کلیه زنان و فرزندانی بوده‌اند که از پادشاهان قاجاری تا آن موقع در قید حیات بودند و در یک مجموعه به‌نام حرمسرا زندگی می‌کردند.

عبدالله مستوفی در رابطه با خوابگاه و حرمسرای ناصرالدین شاه که در محل فعلی وزارت دارایی قرار داشت، نوشته است:

«در این محوطه وسیع عماراتی از قدیم و جدید بود که زنهای زیاد ناصرالدین شاه در آنها منزل داشتند و شاید بعضی از آنها از زمان آقا محمدخان و فتحعلی شاه به‌یادگار مانده بودند. ناصرالدین شاه برای ایجاد نظم بیشتر در حرمخانه دستور داد تمام عمارات کهنه داخل این محوطه را بکوبند و در دور این مکان پرعرض و طول حیاطهای تقریباً متحدالشکل برای خانمها بسازند و از تمام این حیاط‌ها به‌محوطه‌ای که در وسط باقی می‌ماند در باز کنند و در سمت جنوب این محوطه دوم نزدیک به‌دیوار تالار موزه و باغ گلستان عمارتی برای خوابگاه شاه بنا نمایند که این عمارت مسکن شاه و حیاط‌های اطراف منزل زنهای او باشد.

حقوق افراد حرمخانه حواله به‌گمرک بود که هر ماهه از محل عواید گمرکات تحویل اعتمادالحرم می‌شد و او بنا به‌قرار برای زنهای شاه می‌فرستاد. زنهای درجه

اول شاه ماهی هفتصد و پنجاه تومان، زنهای درجه دوم به‌تفاوت از پانصد الی دویست تومان و صیغه‌ای از صد الی یکصد و پنجاه تومان و دخترهای بزرگ شاه هر یک سالی چهار هزار تومان حقوق می‌گرفتند.»[1]

این عده زن که در اندرون زندگی می‌کردند، مثل گله‌ای که به‌چوپانی سپرده باشند تحت نظر چهل تن خواجه‌سرای سفید و سیاه بودند. ناصرالدین شاه با چنین حرمسرایی شاید حق داشت که پادشاهان دیگر راکه ساده و بدون این‌گونه حرمسرا زندگی می‌کردند، بدیدهٔ تحقیر نگاه کند. چنانکه در سفر اول به‌فرنگستان وقتی‌که ملتفت شد ویلهلم اول امپراطور آلمان یک زن بیشتر ندارد و ملکه آگوستا را به‌او معرفی کردند، گفت:

«عجب امپراطور آلمان یک زن بیشتر ندارد، آنهم به‌این پیری.»

جالب این است که دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه به‌حضور دو تن از زنان اروپایی مقیم حرمسرا اشاره می‌کند و می‌گوید که اولی اهل قسمت فرانسوی سویس است و دروینه نام دارد و دیگری دختر خانمی فرانسوی است که آنقدر از زندگی خود در حرمسرا راضی است که با وجود اصرار اقوام خود که برای بردنش به‌ایران آمده بودند. حاضر نشد حرمسرا را ترک کند. این دو زن مثل سایر زنها در حرمسرا زندگی می‌کنند و موقعی که می‌خواهند بیرون بیایند از چادر و روبند استفاده می‌نمایند.

یکی از زنانی که ناصرالدین شاه به‌او تعلق خاطر زیادی داشت جیران دختری از اهل تجریش بود که چشمانی داشت که هر بیننده‌ای را به‌خود جلب می‌کرد و به‌همین خاطر به‌او جیران یعنی آهو می‌گفتند. ناصرالدین شاه پس از فوت جیران همیشه در فکر او بود و مقبره او را در حضرت عبدالعظیم قرار داده بود و هنگامی‌که تیر خورد، به‌سمت قبر جیران حرکت کرد و به‌زمین افتاد. وی به‌یاد دوران زندگی با جیران اشعار خاطره‌انگیزی نیز سروده است که با این بیت‌ها آغاز می‌شود:

---

۱. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه ـ تألیف: عبدالله مستوفی ـ تهران ـ انتشارات زوار ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۱.

روزی دلم گـرفت ز انـدوه هـجر یـار　　　آمـد بـه‌یادم آن رخ و آن لعل آبـدار
آن چشم همچو آهو و آن قد همچو سرو　　　آن ابـروی کـمان و سـر زلف تـابدار

نگارنده درصدد نیست که چگونگی روابط ناصرالدین شاه با هـمسرانش را در اینجا بیان کند چون نوشتن این مطلب در ایـنجا جـایگاهی نـدارد و عـلاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای متعددی که در این زمینه منتشر شده مراجعه نمایند ولی نوشتن چند نکته از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه به‌منظور تکمیل ایـن کـار تـحقیقی صورت می‌گیرد و به‌شناخت بیشتر این پادشاه کمک می‌کند.

ارتباط ناصرالدین شاه با زنان حرمسرا از روی عشق و محبت راستین یا حـتی محبت و انسان دوستی نبود. او حرمسرا را بیشتر از روی زنبارگی و عیش و نوش و کامرانی نگاه می‌کرد. بطوریکه وقتی یکی از زنان معروفش به‌نام امینه اقدس نابینا شد و بعدها فلج گردید، شاه توجه چندانی به‌او حتی از روی استمالت هم نمی‌کرد. اعتمادالسلطنه که خود شاهد واپسین لحظات عمر امینه اقدس بود در خاطراتش چیزهایی می‌نویسد که روح انسان را آزرده می‌کند. او می‌نویسد:

«دیدم هـنگامه‌ای است. مـتصل اطـباء را مـی‌برند و مـی‌آورند. عـمادالاطـباء می‌گفت بعد از آنکه ما اظهار یاس کردیم که امین اقـدس مـعالجه نـخواهـد شـد، فخرالاطباء مدعی شد که معالجه می‌کنم. صدراعظم هم اجازه داده بـود کـه ایـن بی‌مروت آجر داغ کرده به کف پاهای این ضعیفه که در حال مسکرات بود، بسته بود وکلاه نمدی داغ کرده به کله‌اش گذاشته بود. به‌فاصله نیم ساعت مرد.

این ضعیفه که دو ساعت قبل خود را ملکه ایران می‌دانست، مثل جسد متعفنی روی تشک کثیف انداخته با چهارفراش که گوشه‌های تشک راگرفته بودند از اندرون بیرون کشیدند و بردند دفن کردند. به‌حضور شاه رسیدم او را به‌جهت ظاهر غمگین دیدم، اما در باطن تالمی نداشتند.»[۱]

بزرگترین مشکل حرمسرای ناصرالدین شاه این بود که این زنها اغـلب بـه یـاد شاه نبودند و در وضعیت روحی و روانـی خـاصی زنـدگی مـی‌کردند. شـاه تـوان

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ـ به‌کوشش: ایرج فشار ـ انتشارات امیرکبیر ـ تهران ـ ۱۳۴۵.

اینکه به‌ارضاء غرایز طبیعی آنها به‌پردازد نداشت و اگر چه شرایط بسیاری سختی برارتباط آنها با دیگران حاکم بود ولی باز هم گرفتاریها، خیانت‌ها و گاهی هم افتضاحاتی اتفاق می‌افتاد، بطوریکه ناصرالدین شاه در اواخر دوران عمرش در بدبینی سختی نسبت به‌زنان حرمسرا گرفتار شده بود و از ترس رسوایی شهامت افشاء آن‌را نداشت.

شایعه ارتباط یکی از زنان حرمسرا با امین‌السلطان صدرالاعظم و برنامه‌ریزی قتل ناصرالدین شاه یکی از این موارد است که حتی درکتب مختلف هم از آن ذکری به‌میان آمده است.

ناصرالدین شاه برای سرگرمی این زنان ترفنده‌های مختلفی می‌زد و انواع و اقسام وسایل سرگرمی برای آنها فراهم می‌ساخت ولی فایده چندانی نداشت و موارد چندی از فساد اخلاق و ارتباط زنان با افراد داخل حرمسرا و حتی خارج از آن مشاهده شده است.

ناصرالدین شاه نه تنها دچار یک چنین گرفتاریهای حرمسرایی بود بلکه کارهایی می‌کرد که واقعاً شنیدن آن گاهی آدم را به‌شک می‌اندازد که این آدم آیا هوش و حواس درستی داشت یا نه. از جمله این کارها عشق و علاقه او به‌گربه‌ای بود که آن‌را از زمانی‌که مریض بود و تب داشت و این گربه به‌اصطلاح بچه‌اش را فدای او کرده بود، شاه به‌این گربه علاقمند شده بود و او را ملقب به‌ببری‌خان کرده و برایش حقوق و مقرری و مواظب گذاشته بود و حتی سالیان دراز پس از مردن این گربه عده‌ای از حقوق و مقرری آن استفاده می‌کردند.

مجموعه تمامی این کارها و رفتارهای عجیب و غریب بود که ایران در یک دورهٔ بسیار حساس از تاریخ جهان در حالیکه تمام ملل مختلف به‌سرعت در حال تغییر و دگرگونی و رشد اقتصادی و صنعتی بودند، از هم‌سرعتی و حرکت همراه قطار رشد و ترقی جهان بازماند و اسیر دست سیاستمداران بی‌خرد، زنباره و بی‌اطلاعی گردید که هنوز که هنوز است سایه شوم این عقب‌ماندگی و عقب‌افتادگی بر سر این کشور و این ملت حضور دارد.

سرانجام، ناصرالدین شاه بعد از نیم قرن سلطنت در تاریخ جمعه هفدهم ماه ذی‌القعده سال ۱۳۱۳ هجری قمری در حرم حضرت عبدالعظیم به‌دست یکی از مردان مذهبی و انقلابی به‌نام میرزا رضای کرمانی که از مریدان و شاگردان سیدجمال‌الدین اسدآبادی یکی از متفکرین اجتماعی آن دوره بود در سن ۶۷ سالی به‌قتل رسید. در حالیکه این پادشاه می‌توانست در مدت سلطنت طولانی خود خدمات مهمی به‌این مملکت بنماید ولی متأسفانه با اینکه به‌نظر می‌رسید یقین داشت ایران محتاج اصلاحات ضروری است به‌علت استبداد ذاتی و خودخواهی فوق‌العاده تغییراتی را هم که دیگران شروع کرده بودند بی‌نتیجه یا ناتمام گذاشت و کوشش کرد که از بیداری ملت ایران جلوگیری به‌عمل آورد.

ولی ملت غیور و همیشه بیدار ایران که بیش از این تاب تحمل استبداد و خودکامگی را نداشتند، با آغاز انقلاب بزرگ مشروطیت، مقدمات آزادی خود و برچیدن حکومت دیکتاتوری قاجارها را فراهم ساختند.

امید است این تحقیق تاریخی، ادبی و هنری مورد توجه علاقمندان و دوستداران شعر و ادب و تاریخ قرار گیرد.

حسن گل‌محمدی «فریاد»

تهران ـ ۱۳۹۰ خورشیدی

بخش دوم

دیوان کامل اشعار

ناصرالدین شاه قاجار

«ناصر»

اشعار مذهبی و مراثی

در مسافرت عتبات عالیات، هنگام تشرف به آستان مقدس حضرت حسین بن علی علیه‌السلام سروده است.[1]

خـــرّم دلی کـه مـنبع انـهار[2] کـوثر[3] است
کـوثر کـجا ز دیـدهٔ پـر اشک بـهتر است

نـام حسـین و کـربلا هـر دو دل‌ربـاست
نـام عـلی‌اکـبر از آن دل‌ربـاتر است

رفـتم بـه کـربلا بـه سـر قـبر هـر شـهید
دیـدم کـه تـربت شـهدا مشک و عـنبر است

هـر یک شـهید مـرقد او چـار گـوشه داشت
شش گوشه یک ضریح[4] در این هفت کشور است

پـرسیدم از کسـی سببش را بـه گـریه گـفت
پـایین پـای قـبر حسـین قـبر اکـبر است

پـایین پـای قـبر عـلی‌اکـبر جـوان
هـفتاد و یک شـهید چـو خـورشید انـور[5] است

در سـمت راست مـرقد یک پـیر جلوه کـرد
در گـوشهٔ رواق[6] کـه نـزدیکی در است

پـرسیدم از مـخادم[7] ایـنجا مـزار کـیست؟
گـفتا حـبیب نـور دو چشـم مـظاهر است

۱ـ شرح کلیهٔ عنوان سروده‌ها از طرف گردآورنده انتخاب شده است.
۲ـ جمع نهر، جوی‌ها.
۳ـ هر چیز فراوان و زیاد را گویند و نام نهری در بهشت است.
۴ـ قبر، دور قبر، صندوق روی قبر.
۵ـ روشن‌تر، درخشان‌تر، نورانی‌تر.
۶ـ پیشخانه، ایوان، سایبان، راهرو.
۷ـ خدمت‌کار، خدمت‌گذار.

در جنب نهر علقمه دیدم یکی شهید
گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است؟
گفتا خموش باش که عباس نامدار
منظور او ادب به جناب برادر است
رفتم به خیمه‌گاه و شنیدم به گوش دل
آنجا فغان زینب و کلثوم اطهر[1] است
رفتم به سوی خیمهٔ بیمار کربلا
دیدم که با دو صد غم و محنت برابر است
وارد شدم به حجلهٔ داماد شاه دین
دیدم عروس قاسم داماد مضطر است
رفتم ز کربلا به سر تربت علی (ع)
دیدم که بارگاه علی‌عرش[2] اکبر است
وارد شدم به صحن و سرایش به صد امید
دیدم چهلچراغ علی سرو کوثر است
برگشتم از رواق شدم وارد حرم
دیدم که چشم نوح نبی جای حیدر است
پر نور چشم نوح نبی از علی بود
این نکته هم ز کاتب از خاک کمتر است
شاها تویی که «ناصردین» باد چاکرت
منظور او به اذن[3] جناب مطهر است
«ناصر» چو بر نجف برسید، به گریه گفت
هر صبح و شام چشم امیدم بدین در است

۱ـ پاک‌تر، پاکیزه‌تر.
۲ـ تخت، سریر، کاخ.
۳ـ اجازه دادن، فرمان، رخصت.

به مناسبت سوگواری حضرت قاسم بن حسن (ع) سروده است

چو اعدا[1] دید قاسم را که در گردن کفن دارد
همه گفت از ره تحسین عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتوافکن شد در آن وادی فلک گفتا
خوشا حال زمین را کو مهی در پیرهن دارد
لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما
تو گویی چشمهٔ کوثر در این شیرین دهن دارد
چو بلبل شورانگیزد در آواز رجزخوانی
به شوق نوگلی کو در میان آن چمن دارد
کشیده تیغ خون‌افشان ز ابرو در صف هیجا[2]
تو گویی ذوالفقار اندر کف خود چون حسن دارد
چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ز خونریزی
پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد
چه بی‌انصاف بودند آن جفاجویان سنگین دل
چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد
ز هر سو لشکر عدوان هجوم آورد چون ظلمت
به صید شهبازی جمله گو زاغ و زغن[3] دارد

۱ـ دشمنان، جمع عدو.
۲ـ جنگ، کارزار، پیکار.
۳ـ پرنده‌ای شبیه به کلاغ و کوچک‌تر از آن است.

فکـــندند از ســریر[1] زیــن ســلیمان‌وار آنشــه را

بـــلی انـــدر کـمین دایــم ســلیمان اهــرمن دارد

چـــو ســـر و قـد او زیـنت گـلستان بـلا را شـد

بگـــفتا تـاب سـم اسب کـی هـمچون بـدن دارد

مـرا دریـاب یـا عـما ز روی مـرحـمت اکـنون

کـــه مـرغ روح، شـوق دیـدن بـابم حســن دارد

۱ـ تخت، بالا.

به مناسبت مصیبت روز عاشورا سروده است

از عرش با ملایک، سیار، جبرئیل[1]
آمد به یاری شه بی‌یار، جبرئیل

وقتی رسید دید حسین را به خاک و خون
گفتا فدای جان تو صد بار جبرئیل

بر گوی پیکری که منش پروریده‌ام
بیند چسان جراحت بسیار جبرئیل

این گفت و سایه بربدن آن جناب کرد
از شهپر به دیدهٔ خون‌بار جبرئیل

شاه شهید دیده گشود و به ناله گفت
ای پیک وحی حضرت جبار[2] جبرئیل

بردار سایه‌ات ز سرم این دم وصال
حایل[3] مشو میان من و یار جبرئیل

مادر نداشت شیر و منش هم ندادم آب
لب تشنه گشت کشتهٔ اشرار[4] جبرئیل

اندر کنار علقمه هر لحظه بگذری
کن سایه‌ای به میر علمدار جبرئیل

۱ـ یکی از فرشتگان مقرب و حامل وحی الهی برای پیغمبر بود.
۲ـ یکی از نام‌ها و صفات خداوند و نیز به معنی مسلط، قادر و قاهر است.
۳ـ مانع و حجاب میان دو چیز.
۴ـ جمع شر و شریر.

آن نوجوان شبیه بـه جـدش پـیمبر است
کن سـایه‌ای بـه احـمد مـختار جـبرئیل

شـو سـایبان بـه رأس درخشـان قـاسمم
چـون هست آن یـتیم دل‌افکـار جـبرئیل

در راه شام چـون گـذری بـر عـیال مـا
کـن سـایه‌ای بـه عـابد بـیمار جـبرئیل

طـفلم سکـینه، دخـتر زارم رقـیه را
آن جـا زنـند سـیلی بسـیار جـبرئیل

انـدر خـرابـه گـر گـذرت گشت از وفـا
کن سـایه‌ای بـه زیـنب افکـار جـبرئیل

لیکـن چـو آن ستم‌زدگان آل اطـهرند
کن سایه‌ای به عـترت[1] اطـهار جـبرئیل

انـدر مـدینه گـر گـذری ای بـرادرم
ده تسـلیت بـه دخـتر بـیمار جـبرئیل

پرواز چون کنی توبه لوح[2] و قـلم رسـی
کـن ثـبت شـعر «نـاصر قـاجار» جـبرئیل

۱ـ اولاد، ذریه، خانواده.

۲ـ هر چیز پهنی که بر آن چیز نویسند.

به مناسبت واقعهٔ جانگداز کربلا سروده است

خنجر شمر به خون شه خوبان تشنه
حنجر شه به دم خنجر بران تشنه

من چو خضرم[1] و فراتست اگر آب حیات
خضر کی مانده به سر چشمه حیوان تشنه

آه از آن لحظه که اصغر به سر دوش پدر
داد حنجر به دم غنچهٔ پیکان تشنه

کودکانم که همه شهد و شکر می‌خوردند
حال طوطی صفتند در شکرستان تشنه

گفت شاه شهدا با پسر سعد لعین
آب در کوزه روا داری و مهمان تشنه

مهر زهرا بود این آب و همه اولادش
کشته گشتند و فتادند به میدان تشنه

دیو و دد جمله از این آب همه سیرابند
کس ندیده است لب آب سلیمان تشنه

گبر و ترسا و نصاری همه زین آب خورند
به لب نهر جگر گوشهٔ عمران تشنه

۱ـ نام پیغمبری که در کتب و داستان‌ها نام او برده شده و می‌گویند آب حیات نوشیده و عمر جاودانی پیدا کرده و گاهی گمگشتگان را یاری و راهنمایی می‌کند.

اکبرم کشته شد از تیغ شما در میدان
رفت در خلد برین شاه جوانان تشنه
دست‌ها از تن عباس فکندند به خاک
کس ندیده است که سقا[1] سپرد جان تشنه
«ناصر» ار آب خوری یاد کن از شاه شهید
زآنکه شد کشته شهنشاه شهیدان تشنه

1ـ آب دهنده، کسی که آب به خانه‌ها می‌برد.

در نعت حضرت امام حسین علیه السلام

تو کیستی که گرفتی بهر دلی وطنی
که نه در انجمنی نه برون ز انجمنی
جگر خراش عقیقی خراش بر جگری
سخن‌گداز و سخن‌آفرین و خوش سخنی
بهر صدف گهری و بهر گهر ثمنی
که در نظر مه و منظور چشم مرد و زنی
محمدی نه علی نه حسن نه پس تو که یی
تویی حسین که بویت وزد به هر چمنی
به بوی همچو محمد به خوی همچو علی
به دین مظهر داور به خلق چون حسنی
تو آن حسین غریبی که روز عاشورا
جهان مصالحه کردی به کهنه پیرهنی
تو آن حسین وحیدی که زد لبان تو را
یزید چوب همی گفت خوش‌لب و دهنی
تو آن حسین شهیدی که در کنار فرات
شدی شهید و نکردی ز آب‌تر دهنی
تو آن حسین غریبی که زیر خنجر شمر
به فکر درد و غم شیعیان خویشتنی

بلی بلی تو همانی که روز عاشورا
دو صد مجادله کردی نبرده یک کفنی
تو آن حسین غریبی که خانهٔ خولی
سرت میان تنور و جداست از بدنی
خموش «ناصردین» شو که زینب مضطر
بگفت نیست به دوران ستم‌کشی چو منی

به مناسبت وفای به عهد اباعبدالله الحسین(ع) و راز و نیاز آن حضرت با خدا در روز عاشورا سروده است

عشــق‌بازی کــار هــر شیاد نـیست
ایــن شکــار دام هــر صیاد نـیست

عــــاشقی را قــــابلیت لازم است
طــالب حــق را حــقیقت لازم است

عشــــق از مــعشوق اول ســر زنــد
تــا بــه عــاشق جــلوهٔ دیگــر زنــد

تــا بــه حــدی کــه بــرد هستی از او
سر زنـد صـد شـورش و مسـتی از او

شــاهد ایــن مــدعی خــواهی اگــر
بــر حســین و حــالت او کــن نــظر

روز عــاشورا در آن مــیدان عشــق
کــرد رو را جــانب ســلطان عشــق

بــار الهــا ایــن ســرم ایــن پـیکرم
ایــن عــلمدار رشـید ایــن اکــبرم

ایــن سکـینه ایـن رقـیه ایـن ربـاب
این عروس دست و پا در خون خضاب[1]

۱ـ حنا، آن‌چه موی سر و صورت یا پوست بدن را با آن رنگ کنند.

این من و این ساربان ایـن شـمر دون[1]
این تـن عـریان مـیان خـاک و خـون
ایـن مـن و ایـن ذکـر یـارب یـاربم
ایـن مـن و ایـن نـالههای زیـنبم
پس خطاب آمد ز حق کی شـاه عشـق
ای حسـین ای یکـهتاز راه عشـق
گـر تـو بـر من عـاشقی ای مـحترم
پـرده بـرکش مـن بـه تـو عـاشقترم
غـم مـخور چـون مـن خـریدار تـوام
مشـتری بـر جـنس بـازار تـوام
هـر چـه بـودت دادهای در راه مـا
مـرحـبا صد مـرحـبا خـود هم بـیا
خـود بـیا کـه مـیکشم مـن نـاز تـو
عـرش و فـرشم جـمله پـا انـداز تـو
لیک خـود تـنها نـیا در بـزم یـار
خـود بـیا و اصـغرت را هـم بـیار
خـوش بـود در بـزم یـاران بـلبلی
خـاصه در مـنقار[2] او بـرگ گـلی[3]
خـود تـو بـلبل، گـل عـلی اصـغرت
زودتـر بشـتاب سـوی داورت

۱ـ پست، فرومایه.
۲ـ نوک، چنگ.
۳ـ اشاره به مطلع غزلی از حافظ است:
بلبلی بـرگ گـلی خـوشرنگ در مـنقار داشت / واندر آن برگ و نوا خوش نـالههای زار داشت

در وصف حضرت علی‌اکبر(ع) سروده است

یم فاطمی در سرمدی گل احمدی مه هاشمی
به نظر محمدی چه طلعتی چه ظهور باجلالتی
به سما قمر به نبی ثمر به فاطمه در به علی گهر
به حسن جگر به حسین پسر چه نجابتی چه اصالتی
به ملک مطالع به خدا مطیع به مرض شفا به جزا شفیع
چو مقام بندگیش بود منیع به چه بندگی به اطاعتی
خم زلف او چه شکن شکن به مثال نقره فام تن
سپری به کف کفن به تن به چه قامتی چه قیامتی
ز جلو نظر سوی قبله‌گه ز قفا نظر سوی خیمه گه
که نمود شه به قدش نگه به چه حسرتی به چه حالتی
زقفا دو زن شده نوحه‌گر یکی عمه‌اش، دگری مادر
که نما به ما دمی تو نظر به اشارتی به نظارتی

به مناسبت تولد حضرت امیرالمؤمنین علی علی‌السلام سروده است

عید مولود[1] امیرالمؤمنین شد
عالم بالا و پایین عنبرین[2] شد

از برای مژدهٔ میلاد حیدر
جبرئیل از آسمان سوی زمین شد

پنج عنصر حیدر کرار دارد
قدرت حق زان‌که با خاکش عجین[3] شد

ذوالفقار کج چنین گوید به عالم
راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم خرگاهش اسرافیل باشد
حاجب درگاه جبریل امین شد

پای تا بنهاد بر دوش پیمبر
خاتم پیغمبران را او نگین شد

۱ـ تولد، زاییده شدن.
۲ـ عنبرآلوده، خوشبو مانند عنبر.
۳ـ خمیر، سرشته شده.

به مناسبت ورود به آستان مقدس حضرت علی ابن ابیطالب(ع) در نجف اشرف سروده است

اسکندر و من ای شه معبود[1] صفات
بر گرد جهان صرف نمودیم اوقات
بر همت من کجا رسد همت او
من خاک درت جستم و او آب حیات[2]

مهر علی(ع) و آل علی(ع)

مهر علی و آل به ویرانهٔ دلم
گنجی بود که بر سر گنجی نشسته است
در کعبتین[3] نرد محبت پس از علی
در طالعم[4] عجب شش و پنجی نشسته است

۱ـ پرستیده شده، پرستش شده.
۲ـ آب زندگی، چشمه‌ای است در ظلمات که هرکس از آن بیاشامد هرگز نمی‌میرد، خضر پیغمبر از آن آب نوشیده است. اسکندر نیز جهت دست‌یابی به آن راهی ظلمات شده است.
۳ـ دو تاس که در بازی نرد به کار می‌رود. ۴ـ بخت، سرنوشت.

معجزهٔ امام هشتم(ع)

خورشید جهان تا ز خراسان سر زد
اندر دل خارجی دو صد خـنجر زد
از مـعجز تـوست ای امـام هشـتم
از خشت طلا گل سـفیدی سـر زد

حقیقت علی(ع)

حقا کـه حـقیقت عـلی حـق بـاشد
حق است به حق حق که بر حق باشد
گویند علی حق است گر حق نـبود
حق با علی و علی مع الحـق بـاشد

به مناسبت ورود به آستان مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام در کربلا سروده است

گر دعوت دوست می‌شنودم آن روز
من گوی مراد می‌ربودم آن روز
آن روز که بود روز هل من ناصر
ای کاش که «ناصر» تو بودم آن روز

به مناسبت ورود به آستان مقدس امام رضا علیه‌السلام در مشهد مقدس سروده است

در طوس جلال کبریا[1] می‌بینم
بی‌پرده تجلی[2] خدا می‌بینم
در کفش کن حریم پور موسی[3]
موسی کلیم[4] با عصا می‌بینم

۱ـ عظمت ـ بزرگی.
۲ـ روشن شدن، نمایان شدن، جلوه‌گر شدن.
۳ـ منظور حضرت علی‌بن موسی‌الرضا است.
۴ـ منظور حضرت موسی(ع) پسر عمران، ملقب به کلیم اللّه، پیغمبر بنی‌اسرائیل است.

نگین خاتم انبیاء(ص)

یکتا گهری ز صدر زین افتاده
آویزهٔ عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعهٔ کربلا
از خاتم انبیاء نگین افتاده

عشق حسین(ع)

عشق تو فزون ز ممکنات است حسین
خون از عطشت دل فرات است حسین
در عرصهٔ کربلا به راه معشوق
کاری کرد که عقل مات[1] است حسین

کفش‌داری سلطان هشتمین(ع)[2]

کجا هوای شهنشاهی زمین دارم
که کفش‌داری سلطان هشتمین دارم
سزد که فخر کنم بر شهان به روز جزا[3]
به کفش‌داری سلطان دین امام رضا

۱ـ حیران، مبهوت.
۲ـ به قسمت «چند نکتهٔ ادبی» مراجعه کنید.
۳ـ روز قیامت.

شعر ترکی ناصرالدین شاه در مصیبت کربلا

طبق نوشته‌های اعتمادالسلطنه، ناصرالدین شاه علاوه بر آن که به زبان‌های فارسی و ترکی آذربایجانی تسلط کامل داشت به زبانهای فرانسه، ترکی جغتایی و حتی انگلیسی و عربی نیز آشنایی داشته وکتاب لغت‌نامه‌ای هم از فرانسه به فارسی تنظیم و به چاپ رسانده است. در بررسی اینکه آیا وی به جز اشعار فارسی شعری هم به زبانی دیگر سروده است یا نه به مطلبی در نشریه حیدربابا که توسط آذربایجانی های مقیم شهر تورنتو کانادا ماهیانه منتشر می شود برخورد کردم که در آن شعری به زبان ترکی از ناصرالدین شاه ذکر گردیده بود. بنابراین این شعر را به دیوان وی اضافه نمودم.

ناصرالدین شاه ین تورکجه شعر لریندن

قویدوم قدم امام حسینین رواقینا
دوشدو کونول طواف ائیله‌مک اشتیاقینا

اوپدوم حرم حریمینی، قبرین قوجاقلادیم
گوردوم حسین اصغرین آلمیش قوجاقینا

هرده‌ن بوغازینین یاراسیندان قانین سیلیر
هرده‌ن قویور دوداغینی عطشان دوداقینا

قبر علیّ اکبری پایین پاییده
گوردوم کی قونچه تک آسیلیب گول بوداقینا

دربان او بارگاه ده قبر حبیب ایدی
یئتمیش ایکی غریب شهیدین رواقینا

هر قبر صاحبین سوروشودوم کی کیمدی بو؟
اخلاص ایله قویام اوزومو تا آیاقینا

ناگـاه اوجـالدی حـضرت عـباس نـعره‌سی

کــــای نـــابلد دخــیل زیـــارت ســـیاقینا

من هر شـهید ده‌ن یـاخینام آغـلایان گـوزه

سقا اولان هـمیشه گـنده‌ر سـو سـوراقـینا[1]

۱ـ ماهنامهٔ حیدربابا ـ جولای ۲۰۱۰ ـ تورنتو ـ کانادا ـ رضا همراز.

غزليات

معجز عیسی(ع)

به بستان در بهاران چون گل نسرین شـود پـیدا
خجل گردد، چو یار من به صد تمکین[1] شود پیدا
تکلم[2] چـون نـماید معجز عـیسی شـود ظـاهر
تبسم چـون نـماید خـوشهٔ پـروین شـود پـیدا
به فـردای قـیامت کـی ز جـا فـرهاد بـرخـیزد
مگر وقتی که در چشمش رخ شیرین شود پـیدا
اگـر تـا حشـر[3] بشکـافند کـوی آن سـتمگر را
تن مسکین شود ظـاهر دل خـونین شـود پـیدا
به کف چون شانه گرداند که تا گیسو بـرافشـاند
تو گویی کاروانسـالار مشک‌چـین شـود پـیدا

۱ـ قبول کردن و پذیرفتن، فرمان کسی را پذیرفتن.
۲ـ سخن گفتن، به سخن آمدن.
۳ـ روز رستاخیز، روز قیامت.

تیر غمزه

دل مـی‌بری و روی نـهان مـی‌کنی چـرا
خود می‌کشی مـرا و فـغان مـی‌کنی چـرا

بر تیر غمزه‌ات دل و جان هـر دو مـنتظر
تیری دریـغ از دل و جـان مـی‌کنی چـرا

گــر در کــمین کشـتن عشـاق نـیستی
تـیر کـرشمه[1] را بـه کـمان مـی‌کنی چـرا

گـر در خـیال مـرهم دل‌هـای خسـته‌ای
آن تار طره[2] مشک‌فشـان مـی‌کنی چـرا

تا کـی کشـد مـیان تـو بـار سـرین تـو
تحمیل مـوی، کـوه گـران مـی‌کنی چـرا

تا چند روی خویش نشان می‌دهی به خلق
راز مــرا ز پــرده عــیان مـی‌کنی چـرا

چون چشم التفات تو بر حال دیگری است
اشک مــرا ز دیـده روان مـی‌کنی چـرا

۱ـ ناز، غمزه، اشاره به چشم و ابرو.

۲ـ دسته موی تابیده در کنار پیشانی.

بادهٔ گلگون

ساقی بیار بادهٔ گلگون برای ما
تا بگذرد ز چرخ برین جای پای ما
بر ساکنان هفت فلک[1] خواب و خور نماند
از نالهٔ دمادم و از های‌های ما
معشوقه جام می‌بکفم داد و گفت نوش
وز خاطر غمین برانید جفای ما
رحم آمدش به حال من و این سخن بگفت
خوش باش بعد از این‌که ببینی وفای ما
از آتش شرارهٔ عشقت جهان بسوخت
یک ذره‌ای گرفت از آن بر قبای[2] ما
تا زنده‌ایم نگذری از پیش ما ولیک
بر ما ترحمی پس از مرگ و فنای ما
وقتی به‌ما گذر کنی ای سرو سیمتن
ما خاک گشته‌ایم و نیاید صدای ما
برخواستیم از سر کویت ز دست چرخ
یارب که دیگری ننشیند به‌جای ما[3]

۱ـ کنایه از هفت آسمان یا سیارت هفت‌گانه است.
۲ـ نوعی لباس بلند مردانه.
۳. دو بیت آخر در دیوان فروغی بسطامی، گردآوری و پژوهش حمیدرضا قلیچ‌خانی آمده است.

شکار زخمی[1]

منم آن شکار زخمی، که فتاده‌ام به بندت
اگرم به خون کشانی، نکشم سر از کمندت
سرت ای سوار نازم بگه شکار دل‌ها
که به خون صید رنگین نشود سم[2] سمندت[3]
من و خاطر پریشان، تو و زلف عنبرافشان
نرسد به دست کوته، بری از قد بلندت
چه شکار تیره‌بختم، من ناتوان خدا را
که نه جا به دام دارم، نه به حلقه کمندت
سبر خواجه‌ای بنازم که تو را خرید، سلطان
که به ناز اگر فروشد، به دو کون[4] می‌خرندت

۱ـ به احتمال زیاد این شعر از ناصرالدین شاه نیست، از سلطان قاجار است.
۲ـ ناخن دست و پای چهارپایان که از مادهٔ شاخی تشکیل شده است.
۳ـ اسب زرد رنگ. ۴ـ عالم، هستی.

نرگس سحرآفرین

تــابم از دل بــرد زلف عــنبرینت
هــوشم از ســر بــرد لعــل شکــرینت
شکر و قند از چــه ریــزد از دهــانت
نقرهٔ خــام از چــه خــیزد از ســرینت
واعــظ شــهر ار بــبیند مــاه رویت
بعد از اینش سجده باشد بــرجــبینت
مهر نور افشان چو خود نبود نظیرت
ماه رخشان کی دگــر بــاشد قــرینت
«شکــر مــی‌گوید خــدای آســمان را
هر که مــی‌بیند خــرامــان بــرزمینت
تا بسوزانــند صــورت‌های خــود را
کــاش مــی‌دیدند نــقاشان چــینت
گــر بــریزد خــون مــن بــر آســتانت
برنخواهــم داشت دست از آســتینت
هر دو عالم را به‌یک نــظاره کشــتی
آفرین بــر نــرگس ســحر آفــرینت»[1]

---

۱. چهار بیت آخر این غزل در دیوان فروغی بسطامی، گردآوری و پـژوهش حـمیدرضا قـلیچ‌خانی آمـده است.

عادت دیرینه

کیست آن ماه پری‌چهر که زیبا گذرد
جامه پوشیده ز استبرق[1] و دیبا[2] گذرد

از غم روی چو ماهت همه روز و همه شب
اشک از چشم من غم‌زده دریا گذرد

یار ما عادت دیرینه[3] خود ترک نکرد
عادت اوست که در بستان بی‌ما گذرد

بر لب سرخ تو گر پیر مغان ره یابد
از سر میکده و از خم صهبا[4] گذرد

عاشقان را به دو بوسی و نگاهی خوش دار
تو چه دانی که ز عشقت چه بر ما گذرد

عارف صومعه[5] گر طرهٔ طرار[6] تو را
بیند از سبحه[7] و از صومعه یکجا گذرد

۱ـ پارچه زری، پارچه‌ای که با ابریشم و زر بافته شود.
۲ـ نوعی از پارچه ابریشمی رنگین.
۳ـ کهن، قدیمی.
۴ـ سرخ و سفید، شراب، می
۵ـ عبادتگاه راهب در بالای کوه، دیر، خانقاه.
۶ـ تردست، عیار.
۷ـ دعا و ذکر، تسبیح.

روش کبک دری

دل ما را ز چه رو زار و حزین باید کرد
عاشقی کفر نباشد، نه چنین باید کرد
ما گدایان را ای شه ز در خویش مران
که ترحم به فقیران به از این باید کرد
این‌چنین حسن و لطافت که تو داری اما
سجده بر آدم و حوا و به طین[1] باید کرد
روش کبک دری داری و چشم آهو
قصد این‌گونه شکارم به کمین باید کرد
همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن
توتیای[2] مژه از خاک زمین باید کرد
مرکب[3] حسن سوار است و به تندی گذرد
بعد از این مرکب آهسته‌ترین باید کرد
«بادهٔ صاف به‌یاران کهن باید داد
نظر لطف به‌عشاق غمین باید کرد
پرتو روی تو روشن کند این عالم را
پس از این روی تو با ماه قرین باید کرد
پرده از صورت زیبای تو باید برداشت
ماهرویان همه را پرده‌نشین باید کرد»[4]

۱ـ خاک،گل.　　۲ـ سرمه.
۳ـ هر چه بر آن سوار شوند.
۴. این سه بیت در دیوان فروغی بسطامی گردآوری و پژوهش حمیدرضا قلیچ‌خانی آمده است.

مه روزه

مه روزه‌چون به‌سرشد،غم‌وغصه‌ام‌به‌سر شد — مه من بیار ساغر که غم از دلم به در شد

به چهارگاه[1] امشب، ز چهارسوی بشنو — که جهان جوان شد زشادی و عالمی دگر شد

همه دلبران عالم به جوی نمی‌خرم من — که به ناز خرمن حسن تو باز جلوه‌گر شد

نه عراقی و مجاری‌ست به راستی مه من — نه عرب که در زمانه به‌سخنوری سمر شد

نه چو او نگار باشد نه کسی به وی بماند — به یقین که خلقت او به مخالف بشر شد

به نوای شور[2] گویند همه عالمی دگر شد

چو نگار شوخ‌رازم به دو زلف پرده در شد

ترکتازی[3]

خال بر روی چو ماهش ترکتازی می‌کند — قدر هندو بین که با خورشید بازی می‌کند

تاری از زلف کجش گر من کنم پیوند جان — تا قیامت رشتهٔ عمرم درازی می‌کند

عشق اندر کعبه و بتخانه می‌بخشد مرا — هر کجا باشد محبت کارسازی می‌کند

پادشاهی نزد درویشان مقام بندگیست — لاجرم محمود اگر باشد ایازی می‌کند

یارا گر لطفی به «ناصر» می‌کند بی‌وجه نیست

بندهٔ مسکینم و مسکین‌نوازی می‌کند

۱ـ یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی.

۲ـ غوغا و فریاد، نام یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی.

۳ـ نقل از «تذکره صبح گلشن»، سیدمحمدعلی حسن‌خان بهوپالی متخلص به نسیم، به کوشش مجتبی بُرزآبادی فراهانی، انتشارات اوستا فراهانی، تهران، ۱۳۹۰.

لعبت فرخار

دل مـــن در خــور آن لعــبت فــرخــار[1] بــود
ســـر مـــن در ره آن شـــوخ دل‌آزار بـــود
زلف مشکین خم اندر خــمش از بــوالعــجبی
نـــافهٔ مشک دمـــد طـــبلهٔ[2] عـــطار[3] بـــود
خواب با عشق تــو در دیــده‌ام آیــد هــیهات
چشم عــاشق هــمه شب بــایدی بــیدار بــود
مـــا قــوی‌پنجه و چشـــم تــو ز بــیماران‌ست
کـــه شـــنیدست قـــوی کشــتهٔ بــیمار بــود
مست و مخمور[4] چون از خانه در آیی بیرون
دل ز دستش برود هــر کــه هــوس کــار بــود

۱ـ نام شهری در ترکستان که بت‌خانه آن معروف بوده و به معنی بتخانه هم گفته‌اند.
۲ـ صندوقچه.
۳ـ عطرفروش، کسی که داروها و چیزهای خوش‌بو می‌فروشد.
۴ـ مست، خمارآلوده.

وعدهٔ دیدار

یار ما را سر پرسیدن بیمار بود
عجب از طالع برگشته که بیدار بود
زندهٔ وصل تو جانانه چه بسیار و کم است
کشتهٔ هجر تو افسانه چه بسیار بود
در جهان هیچ نخواهد دل دیوانهٔ من
تا بدان نرگس چشم تو گرفتار بود
تا به کی جان من خسته ز هجران به نبرد
تا به چند این تن افسرده در آزار بود
سبحه از کف فکنم طیلس[1] ترسا پوشم
تا سر زلف توام سبحه و زنار[2] بود
دل ربودی و برفتی ز برم وین نه عجب
زانکه دزدانه تو را، شیوه و رفتار بود
جای معشوق ندانیم ولیکن گویند
کعبه و بتکده و خانهٔ خمار[3] بود
این‌چنین کان صنم از پیش من غم‌زده رفت
در قیامت مگرم وعدهٔ دیدار بود

۱ـ ردا، جامهٔ گشاد و بلند که به دوش می‌اندازند.
۲ـ رشته‌ای که کشیشان با صلیب کوچکی به گردن خود آویزان می‌کنند.
۳ـ می‌فروش.

حکمت اشراق

طاق ابروی تو تا شهرهٔ آفاق[۱] بود
جفت غم بودن ما هم به جهان طاق بود

منع نظاره به چشم از چه توانم کردن
که بر آن صورت زیبای تو مشتاق بود

سیر از نعمت یزدان نشود هیچ‌کسی
تا لب پرشکرت قاسم[۲] ارزاق بود

هر سر موی تو یک نکتهٔ غامض[۳] حل کرد
مویت ای سرو به از حکمت اشراق[۴] بود

می نداند صفت حسن تو هر بی‌سر و پا
تا به هر مرحلهٔ عشق تو دقاق[۵] بود

عهد کردی که نیازاریم از رنج فراق
عهد خوبان همه چون شعلهٔ احراق[۶] بود

از نگاهی که کنی عمر من از نو بخشی
بر تن خستهٔ من لطف تو تریاق[۷] بود

۱ـ جمع افق‌ها، کرانه‌ها، کشورها.
۲ـ قسمت‌کننده، بخش‌کننده.
۳ـ مشکل، پیچیده.
۴ـ الهام گرفتن، منظور طایفه‌ای از حکمای پیرو افلاطون است که معتقد به ادارک حقایق از طریق الهام می‌باشند که به آنها اشراقیون گویند.
۵ـ دقیق، با دقت.
۶ـ سوزاندن، آتش زدن.
۷ـ معرب تریاک، پادزهر، داروی ضد زهر.

بوسه‌گاه لب رندان بکـن آن زلف سـیاه
که به دل‌سوختگان تو خوش انفاق[1] بـود
سر به خاک قدمت گوی صـفت مـی‌بازم
آری ایـــن مــرحـــلهٔ اول عشـاق بـود

۱ـ دادن یا بخشیدن مال به کسی.

محفل جانانه

تا خرابات[1] مغان[2] بـر در مـیخانه نـبود

این دل غمزده را مسکن و کاشانه نـبود

خرد و عقل اگر ناصح و مشفق نشـدی

راح[3] ریحانی[4] ما ساغر و پـیمانه نـبود

گر گنه کار نبودی بـه جـهان روز جـزا

از خداونـد جـهان عـفو کـریمانه نـبود

در نظربازی معشوق اگـر جـان بـدهند

گفت باید به جهان یک‌دل و دیوانه نبود

گر نباید که به کشتن برود طالب دوست

عرصهٔ شمع فـنا مـقصد پـروانـه نـبود

یا رب از چیست که در محفل جانانهٔ ما

هیچ‌کس جز من دل‌سوخته بیگانه نـبود

هیچ شیدا چو من خسته فـراقت نکشـید

هیچ مرغی چو من افسرده و بی‌دانه نبود

۱ـ میخانه، میکده.

۲ـ جمع مغ، مرد روحانی زرتشتی.

۳ـ شادمانی و سرخوشی، نشاط و نیز به معنی می و شراب.

۴ـ هر گیاه سبز و خوشبو.

به یاد یار

وفـــا نـــدیده کس از دلبـران گـل رخســار
چـنان‌که گـل نـدمد پـیش‌تر ز فـصل بـهار
چون بـرد دل ز کـفم خـود بـرفت از نـظرم
دمـی نـماند کـه جـان در بـرش کـنیم نـثار
بـه جـای دوست کشـیدیم مـاه را بـه بـغل
بـــه یـــاد یـار نشـاندیم سـرو را بـه کـنار
ولی ز مـــــاه نـــدیدیم جـــلوهٔ رخ دوست
ولی ز ســـــرو نـــچیدیم مـیوهٔ قـــد یـــار
چگـونه مـاه تـوانـد کـه حـلقه سـازد زلف
چگـونه سـرو تـوانـد کـه سـنبل[1] آرد بـار
نه ماه راست به سر، طـره‌های مشک‌افشـان
نه سرو راست به بر جـامه‌های زرّیـن تـار[2]
ز مـــاه بـــا رخ زیـــبای او مـــثال مـــزن
ز ســـرو بـــا قـــد رعـــنای او دلیـل مـیار
نـــــمود شـــاهدی از مـــاه و ســـرو آزادم
که سرو خوش حرکات‌ست و ماه خوش‌گفتار

۱ـ نوعی گل است که آن را در گلدان می‌کارند و پیش از عید نوروز به بازار می‌آورند، در اینجا کنایه از زلف معشوق است.

۲ـ رشته، رشته‌های باریک که در طول پارچه بافته می‌شود.

فصل بهار

مجلس ما چو بهشت است در این فصل بهار
خــیز ای ســاقی گــل رخ قــدح[1] بــاده بــیار
باده هــمچون گــل ســوری[2] و یــا دانــه نــار
بــاده هــمچون دل عــاشق و یــا روی نگــار
بــادهٔ صــاف چــو دل‌هــای حکــیمان اللّــه
تــلخ چــون زاهــد ســجاده[3] فکــن در بــازار
تــا بــه‌کــی مــانم در بــند خــیال تــو اسیر
تا به‌کی بــاشم، از دست غــمت زار و نــزار
عاشقان را به سر کوی تو نــه راه و نــه اسم
سوگواران را بهر تو نــه خــواب و نــه قــرار
«بــاده کــهنه گــر از عــمرش پــرسم گــویند
که ز پنجاه فزون است و صد آیــد بــه‌شمار
باده‌ای گــر شــود از غــرب تــهی شــیشهٔ آن
می‌نیابی تــو بــه‌شرق انــدر مــردی هشــیار
بی‌تو گــیرد هــمه شب لشکــر آهــم بــه‌میان
بی‌تو ریزد همه دم گوهر اشکــم بــه‌کــنار»[4]

۱ـ ساغر، پیمانه.
۲ـ گل سرخ، گل آتشی.
۳ـ جانماز، پارچه یا فرشی که روی آن نماز می‌خوانند.
۴. این سه بیت در دیوان فروغی بسطامی به‌گردآوری و پژوهش حمیدرضا قلیچ‌خانی آمده است.

زمزمهٔ بلبل

چون فصل بهار آمد گشتیم به باغ اندر
حوری‌صفتان دیدیم در سبزه و راغ[1] اندر

از جعد[2] چو سنبل‌شان سنبل به خجالت بر
و ز لالهٔ نعمان‌شان[3] هر لاله به باغ اندر

از بوی گل و نسرین گشتیم خجل در باغ
تا نکهت[4] نسرین‌شان آمد به دماغ اندر

در هر چمنی دستی در گردن جانانی
در هر طرفی مستی صهبا به ایاغ اندر

در آن شب دیجوری[5] از روی منورشان
صد مشعله افروزان بر جای چراغ اندر

تا زیب[6] گل و سنبل شد زمزمهٔ بلبل
بگذار تو باغ دل پژمرده به زاغ اندر

۱ـ مرغزار، صحرا، دامن کوه.
۲ـ موی پیچیده.
۳ـ گیاه کوچکی که در نقاط مرطوب و جویبارها می‌روید و دارای گل‌های سرخ رنگ است.
۴ـ بوی خوش.
۵ـ تاریک، تیره.
۶ـ زینت، زیور، آرایش.

عشق دیگر

مــــهی دارم از مــاه گـــردون نکــوتر
دو زلفش چو شب لب چـو خـون کـبوتر
دو چشمش به جادو خودآرای و خودبین
دو ابـــروش قـــتال[1] خــونریز کشـــور
ز خــــوبی و رعــــنایی و دلپــذیری
نــه مــحتاج زیب و نـه مشـتاق زیـور
چـــنان نـــقش آراسـته نـقاش صـورت
کـه صـد ره بـه از نـقش مـانی و آذر[2]
مــرا عشــق دیگـــر بـه چـهر نکـویش
و را در نکــــوچهرگان حســـن دیگـــر

۱ـ بسیار کشنده.

۲ـ نقاشان زبردست و معروف.

نرگس جادو

در هر دو جهان آرزوی روی تـو دارم
در دست ز محصول جهان موی تو دارم
زاهد به ره کعبه و راهب[1] به سوی دیر[2]
امـا مـن دیـوانـه سـر کـوی تـو دارم
گر با تو به فردوس برین جـای دهـندم
در مجمع فردوس نـظر سـوی تـو دارم
انـــدیشه نـدارد دلم از آتش دوزخ
تـا راه در آتشکـدهٔ خـوی تـو دارم
یا رب خـم گـیسوی تـو آشـفته مـبادا
کآشفته دلی در خـم گـیسوی تـو دارم
پیوسته بود مـنزل مـن گـوشهٔ مـحراب
وین منزلت از گـوشهٔ ابـروی تـو دارم
در نزد من ارباب کـرامت هـمه مـاتند
وین معجزه از نرگس جادوی[3] تـو دارم

۱ـ پارسا، عابد نصاری.
۲ـ صومعه، جایی که راهبان در آن سکونت و عبادت کنند.
۳ـ نرگس جادو کنایه از چشم معشوق است.

بندهٔ تو

حور نخواهم من و قصور نخواهم
شیفتهٔ چشم و زلف و خال سیاهم
خط غلامی ز آفتاب گرفتم
تا ز دل و جان غلام همچو تو ماهم
با همه جوری که می‌کشم ز نکویان
چرخ حسد می‌برد به عزت و جاهم
ای که ندادی دوای درد من آخر
بهر چه خون ریختی، به حال تباهم
گر چه خونم بریختی و برفتی
غیر محبت نبود، هیچ گناهم
بندگی حضرت تو مایهٔ شاهی است
تا شده‌ام بندهٔ تو بر همه شاهم

حاصل عشق

جان می‌دهم از بهر وصال چو تو جانان
سر می‌نهم اندر رهت ای سرو خرامان
در حشر مرا هر که ببیند بخورد غم
دستیم به دامان تو و، دستی به گریبان
پاینده نماند به جهان محنت و اندوه
الا غم عشقت که نه حد دارد و پایان
دولت نبود گر دو جهانی بدهندم
وصل تو بود سوخته را دولت شایان[1]
آن را که ز عشق تو بپوشند قبایی
بر هفت فلک فخر کند با تن عریان
حاصل که ز عشق تو مرا هست جز این نیست
اندوه و غم و چشم تر و موی پریشان
آن حیدر کرار[2] که اندر دو جهانم
مولا بود و سرور و هم یار و نگهبان

۱ـ شایسته، سزاوار، لایق.
۲ـ بسیار حمله کننده، سخت حمله کننده در جنگ، منظور از حیدر کرار حضرت علی(ع) است.

شب وصل

خیز ای ساقی مستان و شب عیش به پا کـن
چشم زهره نگران ساز و قد تـیر دو تـا کـن
گو به مفتی و به واعظ که نماند به جهان کس
پشت بر سبحه و سجاده کن و روی به ما کن
هر دعایی کـه کـنی در حـق سـجاده‌نشینان
در حق ساقی سیمین و می و مـیکده‌ها کـن
ساقیا این شب قدر است که من با تو نشستم
اینک از بـهر درازی شب وصـل دعـا کـن
بوسه‌ای از لب لعلت به من سـوخته جـان ده
نگهی از سر رحمت به من بـی‌سر و پـا کـن
رازی از پیر خـرابـات[1] شـنیدم ز نـخستین
که اگر یار جفا کرد تو هـم تـرک وفـا کـن
ای دل ار تیره شدی روی به درگاه علی کن
تن و ایمان و دل و دیدهٔ خود کان[2] صفا کـن

۱ـ میخانه، میکده.
۲ـ مرکز، معدن.

گِل تو

ز ازل خـــوب ســـرشتند مـلایک گِـل تـو
لیک صد حیف که از سنگ بـرآمـد دل تـو

هـــمه جـایی و نـدانـیم کـجایی ای دوست
ره نـــبردند حـــریفان تـــو بـــر مـــنزل تـو

دل عشاق به دیدار نکـوی تـو خـوش است
ره ندارند به جـایی بـه جـز آن مـحفل[1] تـو

هر کـجا رو کـنی ای دوست هـمه مشـتاقان
همچو مـجنون بـدوند از عـقب مـحمل[2] تـو

مشکلی پیش مـن افـتاده ز لعـل لب دوست
کف مشک است و نگردد حل این مشکل تو

گر تـو را تـنگ در آغـوش نگـیرم یک دم
چه بود حـاصل مـا و چـه بـود حـاصل تـو

«عقل در چـارهٔ سـودای تـو بـیچاره بـماند
وقت آن است که دیوانه شـود عـاقل تـو»[3]

۱ـ جای جمع شدن دوستان، انجمن. ۲ـ آن‌چه در آن کسی یا چیزی را حمل کنند، کجاوه.
۳. این بیت در دیوان فروغی بسطامی به‌گردآوری و پژوهش حمیدرضا قلیچ‌خانی آمده است.

برخیز و برو

راستی گویم به سروی ماند این بالای تو
در عبارت می نگنجد چهر مهرافزای تو
جان مشتاقان فدای زلف عنبر[1] سای تو
توتیای[2] چشم عشاق است، خاک پای تو
عالمی مدهوش خواهد گشت تا حشرای صنم
گر برافتد پرده از رخسار مهرافزای تو
تا قیامت مست گردد هر که بیند یک نظر
گردش مستانهٔ آن نرگس شهلای تو
عقل را برگو که برخیز و برو، اینجا نمان
عشق می‌گوید همین، یا جای من یا جای تو
طوطی طبعم غزل‌خوان است در بستان عشق
در هوای بوسه‌ای از لعل شکر خای تو
در همه دل‌ها بود جای تو اما گوئیا
در دل ویرانهٔ من تنگ باشد جای تو[3]

۱ـ ماده‌ای است خوشبو و خاکستری رنگ که در معده یا رودهٔ ماهی عنبر تولید می‌شود.
۲ـ سرمه.
۳. این بیت با تغییری کوچک در غزل بعدی تکرار شده است.

بازار عشق

سرو را تشبیه نتوان، بر قد رعنای تو
ماه را نسبت نباشد با رخ زیبای تو
تا قیامت می بتابد بر خود آن کو یک نظر
اوفتد چشم امیدش بر قد و سیمای تو
یا سراسر سود باید بردن از بازار عشق
یا که سر باید نهادن بر سر سودای تو
گر به تیر غمزه ریزد خون خلقی را به خاک
هیچ پروایی ندارد چشم بی‌پروای تو
تا نتابد از خجالت مهر گردون کاشکی
پرده بردارند از روی جهان‌آرای تو
در همه دل‌ها بود جای تو اما از چه رو
در دل ویرانهٔ من تنگ باشد جای تو

موی پریشان

جـهانی نـاز از رویش پـدیدار است پـنداری
به مشـتاقان بـی‌دل وقت دیـدار است پـنداری
به‌کویش عاشقان را بی‌سر و سامان نـظر کـردم
دل یـــارم بـه مشـتاقان در آزار است پـنداری
مه من با رقیبان چون به باغ انـدر شـود گـویی
به طرف بوستان گل هـمدم خـار است پـنداری
تغافل‌های[1] جانان را به بـزم انـدر چـنین دانـم
که این بیدادها از جـور اغـیار[2] است پـنداری
ز مسجد سوی دیرم بـرد زلف عـنبرین فـامش[3]
به گردن جعد گیسویش چو زنار است پـنداری
فدای لعل لب‌هایش دل من شد بـه هـر سـاعت
دلم بر نقطهٔ صفرش چـو پـرگار است پـنداری
ز سرخی چون توانم فـرق دادن چـهر جـانان را
که برگ ارغـوان یـا دانـهٔ نـار است پـنداری

۱ـ خود را به غفلت زدن، نادیده انگاشتن. ۲ـ بیگانگان، دیگران، رقیبان
۳ـ پساوندی که در آخر برخی کلمات در می‌آید و معنی گون و گونه و رنگ و مانند را می‌دهد، عنبری فام یعنی مانند عنبر.

عـــبیرآمـــیز مـی آید نسـیم امـروز در بسـتان
نمودستی پریشان زلف خود یـار است پـنداری
رخش آشفته و ساغر بـه کـف مسـتانه مـی آید
پریشان کرده موی از باده سرشار است پنداری [1]

۱ـ حافظ گوید:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست — پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست
نـــرگسش عـــربده‌جوی و لبش افســون‌کنان — نـیم‌شب دوش بـه بـالین مـن آمـد بـنشست

راه عشق

زلف مشکینت به رسم دلبری — می‌کند ما را ز جان و دل بری
ساعتی بر گردنم زنجیرنه — ای صنم از آن دو زلف چنبری[1]
کافر عشقت چه خوش گفت ای صنم — کز مسلمانی به است این کافری
طره[2] هی دل‌ها به چنبر بسته‌ای — کس نداند چنبری یا عنبری
بس‌که غارت کرده دل‌ها را به ناز — خسته شد چشمانت از غارتگری
وقت مردن تیشه با فرهاد گفت — عشق را نتوان شمردن سرسری[3]
هم نگاهت رشک[4] آهوی ختن[5] — هم خرامت[6] غیرت کبک دری[7]

هم به سیرت[8] از ملک پاکیزه‌تر
هم به صورت از پری زیباتری

۱ـ دایره‌شکل، حلقه، هر چیز دایره مانند. ۲ـ دستهٔ موی تابیده در کنار پیشانی، زلف.
۳ـ کاری که بی‌تأمل و از روی سستی و سهل‌انگاری انجام داده شود.
۴ـ غیرت، حسد.
۵ـ نام قدیم قسمتی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین که آهوی مشک آن معروف بوده است.
۶ـ رفتار آهسته از روی ناز و وقار و زیبایی.
۷ـ نوعی کبک درشت که در کوه یا درهٔ کوه به سر می‌برد.
۸ـ باطن، داخل.

آسوده‌دل

ای رشک حور و پری، تا کی به پرده‌دری
از آفتاب رخت، بر ما گشای دری
تشبیه روی تو را، هرگز به مه نکنم
زیرا که در نظرم، زیباتر از قمری
خورشید بزمگهی، سلطان هر سپهی
شایستهٔ کلهی، زیبندهٔ[1] کمری
پیش تو بنده شدن، بهتر از پادشهی
به پای تو بوسه زدن، خوش‌تر ز تاجوری[2]
دادی به کف قدحم، در عین تشنه‌لبی
کردی ز خود خبرم در عین بی‌خبری
فارغ ز هر دهنی، کردی به یک سخنم
هرگز چنین سخنی نشنیده‌ام از دگری
تا در بحر غمت افتاده کشتی من
آسوده دل شده‌ام از موج هر خطری
من با سپر چه کنم، ای ترک سخت کمان
زیرا که می‌گذرد، تیرت ز هر سپری
دادم به یک نگهت جانی که بود مرا
کردم به جلوه‌گهت سودای مختصری

۱ـ شایسته، سزاوار، درخور.

۲ـ پادشاهی، صاحب تاج و تخت بودن.

پاداش بندگیم البته هیچ نبود
کز بندگان درت هیچم نمی‌شمری

بگذشتی از سر کین بر شاه «ناصردین»
بر قبله‌گاه زمین، زین‌سان مکن گذری

باغ فردوس

ای که چون حسن تو نبود به جهان کالایی
چو قد سرو روانت نشود بالایی
تنم آن‌قدر ندارد که تو تیرش بزنی
خونم آن فخر ندارد که تو دست آلایی[1]
باغ فردوس نخواهند مقیمان[2] درت
نیست خوش‌تر ز سر کوی تو دیگر جایی
چهرهٔ همچو مهت را همه شب زیر نقاب
هر چه پنهان کنی ای دوست به ما پیدایی
تا تو منظور منی، دیده فرو دوخته‌ام
تا نیفتد نظرم بر رخ هر زیبایی
گر چه روی تو ندیدیم ولی خوشنودیم
که ندیده است تو را، دیدهٔ هر بینایی
لب شیرین تو گویا به حدیث آمده باز
چون بر آورده بسی شور زهر شیدایی
دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد
که سرش را ننهد بر سر هر سودایی
گر قدم بر سر شعرا[3] نهی ای مه شاید
زآنکه خواننده اشعار شه والایی[4]

۱ـ آلودن، آغشته کردن. ۲ـ ثابت، برپا، کسی که در جایی اقامت دارد.
۳ـ نام دو ستاره که یکی را شعرای شامی و دیگر را شعرای یمانی می‌گویند، شعرای یمانی در شب‌های تابستان نمایان می‌شود و آنها را در فارسی دو خواهر و دو خواهران نیز گفته‌اند.
۴ـ بالا، بلندمرتبه، بزرگ قدر.

رباعيات

رباعیات

دوری تو کـرده زار و رنـجور مـرا
با روی تو دیـو در نـظر حـور مـرا
گر یک نظرت بار دگـر دست دهـد
از هر دو جهان بس است منظور مرا

****

روزی که گذر به سوی بالینم کـرد
تن پیشکشی ز جان شـیرینم کـرد
آن روز جهانبان و جهان‌بینم کـرد
دیدی که به من چه یار دیرینم کرد

****

شاها ز دم مسیح کس زنده نشـد
تا نام تو بر زبان او رانـده نشـد
خورشید که نور عالمی می‌بخشد
تابنده نشد پیش تو تا بنده نشـد

****

از هجر رخت دلم پر از تاب بود
دریا ز سرشک من پر از آب بود
روزی که دهی وعده به هرکس ز چه روی
بخت من از آن میانه در خواب بود

****

دیدار تو دیدنم میسر نشود
بختم به تو ماه روی رهبر نشود
هر چند دل از آتش هجرت سوزد
اما داند که چون تو دلبر نشود

****

باران ز هوا همچو سرشکم آید
و ز آمدنش به دشت رشکم[1] آید
محتاج چمن به آب باران نبود
آنجاکه چو سیل از مژه اشکم آید

****

۱ـ حسد، غیرت.

جانانهٔ ما اگر بیاید به شکار
جان را به رهش کنم به یکباره نثار
هر چند که فصل دی و برف است و یخ است
گر آید یار می‌شود فصل بهار

****

گویند پری و حور ناید به نظر
وز آدمیان همیشه جویند حذر
این نکته مرا نگشت باور کامروز
یک حور بدیدم ز پری نیکوتر

****

چشمان تو مست و نیمه خواب است امروز
با عاشق خویش در عتاب است امروز
تیر مژه و ابروی کمان داری تو
عشاق اگر کُشی ثواب است امروز

رباعی زیر را ناصرالدین شاه، هنگام ریاست پلیس کنت دومونت‌فر سوئیسی سروده است

رنــدانــه حـذر کـنید یـاران ز پـلیس
یک جو نرود بـه خـرج ایشـان تـدلیس[1]
در محبس[2] کنت دومونت فر خواهد ماند
در چــرخ اگــر خـطا نـماید بـرجـیس[3]

****

از مرد برهنه روی زر می‌طلبم
از خانهٔ عنکبوت پـر مـی‌طلبم
من از دهن مار شکر مـی‌طلبم
از پشهٔ ماده شـیر نـر مـی‌طلبم

****

امروز به دشت رهنوردی کـردم
سرخی شفق روی به زردی کردم
از کشتن و بســتن شکـار بسـیار
همچون بهرام گور مـردی کـردم

۱ـ پنهان کردن و پوشاندن عیب چیزی.
۲ـ زندان.
۳ـ ستاهٔ مشتری.

****

امروز سوار اسب رهوار[1] شدم
از بهر شکار سوی کهسار شدم
آن‌قدر به چنگ باز و تیهو[2] آمد
کز کثرت صیدشان در آزار شدم

****

بدخویی اسب ترکمان سنجیدم
در کوه ز کردار بدش رنجیدم
آن اشتر اسب نام نافرمان را
ز اصطبل برانده بر شما بخشیدم[3]

****

قصهٔ عشق تو با باد صبا فرمودیم
باخبر باش که نیکویی و ما فرمودیم
زود بشتاب به درگاه همایونی ما
که تو را مفتخر از راه وفا فرمودیم

****

۱ـ اسب خوش راه و تندرو.
۲ـ پرنده‌ای است شبیه کبک اما از آن کوچک‌تر که گوشت لذیذی دارد.
۳ـ به قسمت چند نکتهٔ ادبی مراجعه کنید.

قطعات

گردش سپهر[1]

روزی دلم گـــرفت ز انـــدوه هـــجر یـار
آمـــد بـه یـادم آن رخ و آن لعـل آبـدار

آن چشم همچو آهو و آن قـد هـمچو سـرو
آن ابـــروی کـــمان و سـر زلف تـاب‌دار

مکتوم[2] در دو زلفش صد قلب غرق خـون
در لعـــل آبـــدارش صـــد درّ شـــاهوار

در زیـــر ابـــروانش صـــد تـــیر از مـــژه
آراســـــته بـــه قـــصد دل عـــاشقان زار

چون کردم این خیال ز جا جستمی به شوق
لیکـــن نکـرده و صـفش یک دو از هـزار

از شوق بـوسه‌ای کـه زنـم بـر لبش شـده
گـویی دهـان مـن شکـرستان ایـن دیـار

از بـــــهر دیـــــدن رخش از آتش دلم
صـــد شـعله بس فـزون گـردیده آشکـار

بـــا خـــود خـیال زلفش تـا کـرد خـاطرم
شـــد کـان مشک اذفـر ایـن خـاطر نـزار

۱ـ این اشعار را ناصرالدین‌شاه پس از فوت یکی از همسرانش به نام جیران سروده است.
۲ـ پنهان کرده شده، پوشیده و پنهان.

دل در بــرم قــرار نــمی‌یافت هــیچ دم
تا آنکه ره سپردم و رفـتم بـه کـوی یـار
در درگـــــهش نـــدیدم آثـــار خـــرّمی
کاخش همه شکسته و پـر گشـته از غـبار
آن غرفه‌ها که بـودی حـوران در آن مـیان
اکـنون گـرفته دیـدم دیـوان در آن قـرار
بـــر جـای نـاله نـی از هـر طـرف رسـید
بـــــر گــــوشم از درونش آواز الفـــرار
آن مسکنی که بودی روشن چو روی مـاه
بـــر دیـده‌ام بـیامد چـون شـهر زنگـبار[1]
بر جـای سـار[2] و بـلبل بـنشسته فـوج زاغ
بر جـای سـنبل و گـل رویـیده تـل[3] خـار
خـم‌ها شکســته دیـدم سـاغر ز مـی تـهی
عودش گسسته دیـدم بـر جـای آن نگـار
از گردش سـپهر چـو آن حـال شـد عـیان
کردم هـزار شکـوه از ایـن دور روزگـار
گردید دلم زهجرش اندر درون پـر خـون
رفت از دلم به یک دم هم صبر و هم قـرار
چون آمدم برون ز در این بیت را به صحن
دیـــدم نـوشته‌انـد بـه خـط‌های زرنگـار

۱ـ زنگبار نام مملکتی است در افریقا که مردم آن سیاه‌پوست هستند.
۲ـ پرنده‌ای حلال گوشت و بزرگ‌تر از گنجشک است.
۳ـ تپه، پشته، توده بزرگ.

رفتیم از این جهان و نبردیم هیچ چیز
الا دل ربودهٔ عشاق پارپار
با این دل فسرده و این جان ناتوان
رفتم به سوی بارگاه شاه کامکار
شاهی که شاه چین و سمرقند و تاشکند
بر درگهش ستاره چو مملوک بنده‌وار
مگو شفیع قیامت منم که این تشریف
رسا به قامت احمد بود به روز شمار
اگر شفیع قیامت تو کافری ترسم
بهشت تنگ شود از تهاجم[1] کفار

۱ـ به یکدیگر هجوم آوردن.

دار فانی

در این دیر موهش[1] در این دار[2] فانی
نــماند و نــماند کســی جـاودانــی
به غیر از فنا نیست حاصل چه واجب
خـدا هست بـاقی و بـاقی‌ست فـانی
عمارت چه سازی به جا نیست یکسان
به خاک اندر است کاخ نـوشیروانــی
نه جمشید ماند و نه شیرین نه خســرو
نه پرویز ماند و نه محفل خسـروانــی
نه فرعون ماند و نه گنج و نه قـارون
نــه در دست مـوسی عـصای شـبانی
جهان چون عروس اندر آغوشت آیـد
نـــپندار وی را بـــبر، یـــار جـــانی
به یک تب، به یک دردسر مـی‌نیرزد
قـــبای قـــبادی و تـــاج کـــیانی
تو ای «ناصرالدین» زمانی به خود آی
که روزی سـر آیـد تـو را زنـدگانی
تو این تاج و این تخت بگذاری آخـر
زمـــینت زنـــد، گـــردش آســـمانی

۱ـ ترسناک، ترس‌آور.
۲ـ خانه، سرا، دنیا.

در وصف میرزاعلی‌نقی حکیم‌الممالک «پیش‌خدمت‌باشی» به طریق مطایبه سروده است

ای حکیم‌الممالک سلطان — که به شاگردیت سزد لقمان
ای فلاطون تو را کمینه غلام — ای ارسطو به پیش تو نادان
دیگر اوصاف حکمتت را من — نکنم بر جهانیان، پنهان
نسخه‌ات را که می‌برند به رم — زیره گویی برند در کرمان
گر بگیری تو نبض بیماری — روز محشر بگیردت دامان
گر معالج شوی مریضی را — ندهی فرق گوشش از دندان
زعفران گر دهی بگرید زار — آن که باشد به صبح و شب خندان
خواهی ار دارویی نمایی سحق[1] — جای هاون بیاوری سندان
اثر ملح[2]، خواهی از شکر — خشکی معده، جویی از ریحان
هر دوایی که می‌دهی به مریض — واجب است استخاره از قرآن
چو به عجز آیی از علاج کسی — مدد و بخت جویی از شیطان
صاحب ثقل گر بود به خدی — می‌کنی شاف بر بنی همدان
گر شفا یافت از تو بیماری — داد عمر دوباره‌اش یزدان
گر تو باشی طبیب، سال دگر — کس نماند به خطهٔ[3] ایران

این چنین بوالعجب فلاطون را
شاید ار شه نوازد از احسان

۱ـ کوبیدن، ساییدن، نرم کردن.
۲ـ نمک.
۳ـ سرزمین، مملکت.

مادهٔ تاریخ فوت میرزا محمدخان سپهسالار

سپهسالار صد حیف از جهان رفت ز دست خسرو صاحب‌قران رفت
یکی شمشیر سر تا پای گوهر سپهسالار صد حیف از جهان رفت
پی تاریخ سالش گفت «ناصر»
«نیاید باز چون تیر از کمان رفت»

از مصرع‌های اول و آخر به حساب جمل عدد ۱۲۹۸ حاصل می‌شود که تاریخ وفات سپهسالار است.

این قطعه در جواب شیخ‌الرئیس در رابطه با آصف‌الدوله حکمران خراسان سروده است

نایب‌السلطنه بر گو به خراسانی زشت
که شهنشاه جواب تو بدین بیت نوشت
آصف ار بد به شما کرد جزا خواهد دید
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

***

مطایبه با حکیم‌الممالک

تو حکیم‌الممالک شاهی
با عصا و ردا و دستگاهی
صبح از ترس دیدن مرضی
با تب و لرز در ته چاهی
عصرها در طویله خرها
سر به آخور به خوردن کاهی
هیچ‌کس نیست در غمت دلسوز
بس که بد طینتی و بدخواهی
هم به میخانه‌ای و هم مسجد
هر که هر جا رود تو همراهی
از خسیسی برای یک شاهی
تا قیامت ذلیل و گمراهی
از دماغ فراخ تو پیداست
گاو، گاوآهن جهانشاهی
ای حکیم‌الممالک پفیوز
کاش بینم فتاده در چاهی

ناصرالدین شاه این قطعه را در حرکت به سمت شهر مرند، هنگامی که عضدالملک در راه اوج دره لر صدمه دید و نایب ناظر داخل منقل آتش افتاد سروده است

چند گویی به من از ماضی و از مستقبل
تازه گو تازه که بگذشته شده مستعمل
ناظر و نایب ناظر همه مفقود شدند
آن یکی خورد به اسب و دگری بر منقل
در ره اوج دره لر خورد زمین ناظر شاه
نایبش بعدوی افتاد به آتش چو سُعَل جَعل
آشپز گفت چه خواهم نمودن امشب
جلو شام به شب کی برود با مشعل[1]

***

۱ـ روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان ـ به کوشش: فاطمه قاضی‌ها ـ انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۹.

ناصرالدین شاه از خاطرات روز چهارشنبه هفتم شعبان ۱۲۹۵ هجری قمری در روزنامهٔ خاطرات سفر دوم فرنگستان نوشته است: وارد کند شدیم، امروز بین راه اشخاص خیلی آمدند. (از جمله نصیرالدوله، میرزا نصراله‌خان منشی، معتمدالملک و دیگران). چند فرد شعری بدیهتاً امروز گفته شد. (به شرح ذیل:)

من همان دوله نصیرم که زره می‌آیم

از توی خانه برون گاه به گه می‌آیم

چون شنیدم که شهنشه ز سفر می‌آید

با دل غم‌زده خورده کُله می‌آیم

آجودان باشی فوجم چه خواهی از دل زارم

***

این اشعار را ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان سروده

قدری با عرفانچی و طولوزون کتاب فرنگی خواندم، شاهزاده‌ها آمده بازی تخته کردند. حاجی حکیم غلام‌حسین، محمدصادق آمده قدری زدند، خواندند، چند فرد شعر گفته شد:

چنین گفت عماد صحیح‌المزاج
که ندهم به شهرزاده فیروز باج
محقق چنین گفت با اشرکش
که آهسته آهسته از ما بکش
چنین گفت شهزاده اعتضاد
که پول زیادی بدادم به باد
چنین گفت شهزاده فیروز ما
که به شد ز دیروز امروز ما[1]

***

۱ـ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان ـ به کوشش: فاطمه قاضی‌ها ـ ناشر: سازمان اسناد ملی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۷.

این قطعه را ناصرالدین شاه برای مهرداران سلطنتی سروده است

ای که داری تو مُهر من در دل

بایدت داشت مِهر من در دل

تا به منشور عمر مُهر اجل

نخورد، کاین صحیفه شد باطل

ندهی مُهر من به دیگر دست

نکنی مِهر من ز دل زایل

اشعار متفرقه‌ای که ناصرالدین شاه سروده است

میرزا نصرالله منشی که ریشش مو بـه مـو
سـرگذشت هـر مـبالی را مکـرر مـی‌کند
گوید این ریش سیاه من ز هر جـا بگـذرد
کوی و برزن را ز بوی خوش معنبر می‌کند
ریش من پشم‌است لیکن درگه روز مصاف
کـار تـیغ تـیز و دَبـوس[1] قـلندر مـی‌کند

***

میرزا کاظم رشـتی هسـتم
از غم هجر تو دشتی هستم

***

پسـر نـور مـحمد خـانم
زین سبب نام پدر می‌دانم

***

حبیب اللّـه خـانم مـن بـدانـید
ز پشم و ریش من حیران بمانید

***

۱ـ چوب‌دستی، گرز.

مســـتوفی هـــراتـم، بـی‌کاغذ و بـراتـم
در صورت تو ماتم، ای بلبل خوش الحان

***

خان پازیکم سر به هـوا، پـا بـه زمـین
خاک بر ریش و سر، خاطر بیچاره غمین

***

مـــعتمدالمـلک زره مـی‌رسد
نعره‌اش از دور به شه می‌رسد

***

جهانگیرخان با شکم آمده است
حضور شه جم خدم آمده است

***

گفت ادیب‌الملک از شـهر آمـد
چون آب برفته باز به شـهر آمـد
با او هستند با قـر و صـره امـین
چون تیر یاغی که همره زهر آمد

حاجی فرخ، آقا سلیمان، خان باباخان، امین از شهر آمدند، دیده شدند.[1]

۱ـ همان مآخذ قبلی.

مخمس

خبری نیست

ای دل ز محبان و رفیقان خبری نیست
از کوکبهٔ[1] دولت شاهان خبری نیست
از تخت جم و ملک سلیمان خبری نیست
یکسر ز بدو نیک عزیزان خبری نیست
آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

از آدم و ادریس و دگر شین پیمبر
وز نوح و خلیل‌اللّه و افتادن آذر
و سبطی و قبطی و کلیم اللّه داور
وز عیسی وز خیل رسول ز اول و آخر
آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

مجنون به کجا رفت و چه شد طرهٔ لیلا
کو طلعت شیرین و چه شد خسرو شیدا
کو کوکبهٔ یوسفی و حسن زلیخا
بهرام گل‌اندام و دگر وامق و عذرا
آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

جمشید کجا رفت و چه شد تاج و کلاهش
کو فر فریدونی و کو حشمت و جاهش

۱ـ فر، شکوه.

کـــو دولت گــرشاسبی و خـیل سـپاهش

بـیژن بــه کـجا رفت و گـرفتاری چـاهش

آیا به‌کجایند کز ایشان خبری نیست

رفــــتند کـــجا زال زر و ســـام نـــریمان

کـــو دولت گـــرشاسبی و رســتم دســتان

سهراب و فرامرز و جـهان‌بخش جـوانـان

بیژن به کجا رفت و چه شد خـیل[1] دلیـران

آیا به‌کجایند کز ایشان خبری نیست

آنها که شدند از سـتم خـواجـه مشـوش[2]

آنـــها کـــه خـــریدند غـــلامان پـریوش

پـــیران جـــهاندیده و رنـــدان بـــلاکش

کو طلعت شیرین و چه شد یوسف مهوش

آیا به‌کجایند کز ایشان خبری نیست

آنـــها کـه نـوشتند بـه سـلطان شـهیدان

که کوفه شده سـبزه و ریـحان و گـلستان

به خرام سـوی کـوفه ایـا خسـرو خـوبان

داریم به کـف بـهر نـثار تـو سـر و جـان

آیا به‌کجایند کز ایشان خبری نیست

آن قـــوم کـــه پـــیمان بـلا رابشکســـتند

یـــعنی کـــه صـــف کـربلا رابشکســـتند

از غـــم کـــمر شـــیر خـــدا رابشکســـتند

در خـــلد[3] دل خـــیرالنســـا رابشکســـتند

۱ـ گروه سواران.

۲ـ پریشان، آشفته.

۳ـ بهشت.

آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

در شـــام چـــو افـتاد سـر و کـار سکـینه
مـــی گفت کـه ای عـمهٔ غـم‌خوار سکـینه
بـــاشد بـــه کـــجا بـاب وفـادار سکـینه
کـــو عـــمه و عـم‌زادهٔ غـم‌خوار سکـینه
آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

افسوس که ما یـاور و یک یـار نـداریـم
یک یـــار بـه جـز عـابد بـیمار نـداریـم
مـــا جـــعفر و عـــباس عـلمدار نـداریـم
جـــز عـــابد غـــم‌دیده پـرستار نـداریـم
آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

آن عهد چه بگذشت از آن خسرو خـوبان
این عهد رسیده است به شه «**ناصر**» دوران
بـــا شـوکت گـرشاسبی و تـخت سـلیمان
بـــا فـــر فـــریدونی و هـم خـیل دلیـران
آیا به کجایند کز ایشان خبری نیست

غزلیات ناتمام

و

اشعار پراکنده

از غزلی

گل پرده‌نشین گشت و رخش پرده درآمد
ز آن پرده‌دری کار گل ما به سر آمد
صد آتش حسرت ز دل ما به در آمد
تا سرو قد ماهرخ ما به بر آمد
سرو گل و بستان همگی بی‌ثمر هستند
آن سرو گل‌اندام عجب با ثمر آمد
هر روی خوش و موی سیاه و قد دلکش
رفت از نظرم تا رخ او در نظر آمد

***

از غزلی

نیست روزی که به صحرا و تماشا نرویم
از پی صید فکندن به تقاضا نرویم
خاصه در فصل زمستان که بهار صید است
با سگ و تازی و شنعار به یغما نرویم
چشم آهوی تو گر رهبری ما نکند
بس یقین است که خرسند و شکیبا نرویم
گر نپیچیم کمند سر زلفت به کمر
به سوی دشت و کمر خرم و زیبا نرویم

***

از غزلی

ای ساقی خوش‌منظر مست می نابم کن
چشم سیهت بنمای سر مست و خرابم کن

من خضر و سکندروار ظلمات نپیمایم
زآن آب‌حیات اینک یک جرعه به‌کامم کن

چون خوی تو می‌دانم از لطف تو مأیوسم
باری ز سر رحمت یک روز عتابم کن

تا چند به هجر اندر وز وصل جدا یکسر
ای وصل جوابم ده ای هجر جوابم کن

***

از غزلی

به قد سرو و، به رخ گل، بهترین یار است پنداری

مرا با این‌چنین یاری سر و کار است پنداری

مه من با رقیبان چون، به باغ اندر شود تنها

به طرف گلستان گل در کف خار است پنداری

ز مسجد سوی دیرم برد موی مشک‌بوی او

به گردن زلف پرچینش، چو زنار است پنداری

دو رخ آشفته و می در کف و مستانه می‌آید

پریشان کرده زلف، از باده سرشار است پنداری

***

از غزلی

ساقی مست اگر می دهدم امشب را

به قدح باید از اول بنهد خود لب را

باده می‌خواهم از آن سرو قد سیم تن

که به یک جرعه[1] ز من او بزداید تب را

گر به بالین من آید شبی آن لاله عذار

تا ابد صبح نخواهم من مسکین شب را

***

۱ـ آن مقدار آشامیدنی که به یک دفعه و یک دم نوشیده شود.

از غزلی

ده دله از بهر چیست عاشق و معشوق
عاشق و معشوق به که یک‌دله باشد
باگله خوش نیست روی خوب تو دیدن
دیدن رویت خوش است بی‌گله باشد
طاقت و صبرم نمانده است دگر هیچ
در شب هجرم چه‌قدر حوصله باشد

***

از غزلی

شب شمع یک‌طرف رخ جانانه یک‌طرف
من یک‌طرف در آتش و پروانه یک‌طرف
ماه فلک به پیش رخت از هلال بدر
آئینه یک‌طرف نهد و شانه یک‌طرف
مات جمال ماه‌وش و مهر طلعتت
دیوانه یک‌طرف شد و فرزانه یک‌طرف

***

از غزلی

عمری‌ست کاندر راه تو هر دم زیانی می‌کشم
صد کوه بیداد ترا با نیم جانی می‌کشم
هر روز و شب اشک روان از چشمهٔ چشمم عیان
بهر وصالت بی‌گمان سوز نهانی می‌کشم
رخت سفر پوشیده‌ام جام وفا نوشیده‌ام
در دوریت کوشیده‌ام خالی عنانی[1] می‌کشم

***

از غزلی

هم مرد سیف[2] باشم و هم مرد قلم
در بزم عیش و نوش حریف سبک‌قدم
آن هم در مصاف[3] قلم همچو پور زال
رخش آورم ز کاغذ و شمشیر از قلم
با آنکه خود خدیوم[4] و فرمانروای خلق
از یار سنگ‌دل همه دم، دیده‌ام ستم

***

۱ـ لگام، دهانه اسب. ۲ـ شمشیر.
۳ـ جمع مصف، جای صف بستن و میدان جنگ.
۴ـ پادشاه، امیر.

از غزلی

دیگران را نبود مثل تو یاری و ندیم
چشم از ما مفکن یاد کن از عهد قدیم
عشق‌بازان تو هر یک پی کاری رفتند
ما بماندیم در این دایرهٔ عشق مقیم[1]
گر به دستم ندهی زلف که عنبر بویم
آورد بوی خوش از زلف سیاه تو نسیم

***

از غزلی

بر دل خون شده هر لحظه مکن آزاری
راز ما را منه اندر سر هر بازاری
شاهد از گفتهٔ سعدی مگر آری ما را
«مست خوابش نبرد تا نکند آزاری»[2]
ز آتش دل همه شب تا به سحر بیدارم
در همه روی زمین نیست چو من بیداری

***

۱ـ ثابت و پا برجا، کسی که در جایی اقامت دارد.
۲ـ نقل از طیبات سعدی.

از غزلی

غمم را نیست پایانی در این دوران حیرانی
بیاور ساقیا جامی مرا ز آن راح[1] روحانی
خطرناک و بلاخیز است راه عشق مهرویان
نبینی اندر آن وادی به جز رنج و پریشانی
اگر خواهی رهایی یابی از رنج و غم و محنت
بنه بر درگه پیر مغان از صدق پیشانی

***

از غزلی

کنون که اول فصل بهار و سبزی صحراست
بیا به دشت که بوی عبیر و گل ز تو پیداست
اگر به باغ نیایی بهار و گل همه هیچ است
چراکه بی‌تو مرا روزگار چون شب یلداست

***

از غزلی

قدسروآسای او زین‌سان که جولان می‌کند
عاشق دیوانه را سرمست و حیران می‌کند
نیست ازدستش‌دل‌جمعی به‌عالم چون که او
هرکجاجمعی‌است‌زلفش‌زودپریشان‌می‌کند

***

۱ـ می، شراب.

از غزلی

شب هجر تو مگر روز جزا صبح شود
کان شبی نیست که در دورهٔ ما صبح شود
بعد عمری شب وصلی به کف آمد ما را
مهلت اینقدر ده‌ای چرخ که تا صبح شود

***

از غزلی

ما روز و شب ز عالم و آدم گریختیم
وحشت نگر ز سایهٔ خود هم گریختیم
دی در میان بادیه دیدیم شیر بود
این را بریختیم و از آن هم گریختیم

***

از غزلی

کمان و تیر در دستش چو ترکان است پنداری
کمان از قد من تیر از دو مژگان است پنداری
چو تیر اندر کف آرد بهر جان‌های پریشانان
از آماج[1] دل عشاق خندان است پنداری

۱ـ نشان، نشانه، هدف.

مفردات

مفردات

حوری از خلد برون آمده یا یار من است
که به نور رخ خود روشنی انجمن است

***

چون لبش در گفتن آید لؤلؤ و مرجان فشاند
چهر مهرافروز او را هر که بیند جان فشاند

***

به جز تو کس نشناسم به جز تو کس نپرستم
کجا که با تو نبودم کجا که بی‌تو نشستم

***

گر دهد دست کنون ساقی سیمین بدنم
توبه خویش به یک ساغر می درشکنم

***

برقع[1] از روی برانداز که خلق جهان به یکی روز دو خورشید ببینند عیان

***

در شب عید آن پری‌رخ بی‌حجاب آمد برون
ماه می جستند مردم آفتاب آمد برون

***

با شیخ شهر بگو باعث گمراهی مردم بی شبهه تو باشی و گناه دگری نیست

۱ـ روبند، نقاب.

***

ای دل غم‌زده تاکی ز غمت سوختن است
غم هجران تو همچون گهر اندوختن است

***

دست یک دسته اگر حلقه چو زنجیر شود
خون در آن حلقهٔ زنجیر دو صد شیر شود

***

معشوق من ز موی سیه کرده روی را   ورنه سپید باشد چون ماه آسمان

***

از مطلع حسن آفتاب من   از دیده برون نمود خواب من

***

شیخ اگر خم شکند عرضه بدارید به ما
طلب خون سیاووش نکند کیخسرو

***

دیده نباید که دوخت از رخ چون حور تو
تخت سلیمان شکست صولت یک مور تو

***

دیدمش صدرالافاضل راکه در صحن چمن
خطبه می‌خواند از برای خاصگان انجمن

***

پرده بردار ز رخ تامه و پروین نگرم   به سخن آی که تا آن لب شیرین نگرم

***

ای صنم از بهر من عذری میار   شیر جنگی خون خورد وقت شکار

***

خلت دنیا من امرئه وجـیهی		بقت فیها عجوزات کـریهی

***

ای روی ماه تو را صد بنده همچو پری

در رفتن تو رسد خجلت به کبک دری

***

نیش خاری نیست کز خون شکاری رنگ نیست

آفتی بود آن شکـار افکـن کـزین صـحرا گشت

***

بهشت روی زمین است قطعهٔ ابهر		به شرط آنکه نبینند مـردمان دگـر

***

دوست به دنیا و آخرت نـتوان داد		صحبت یوسف به از دراهم معدود

***

یارت آمد ای عاشق، دین و دل مـهیا کـن

یا به عشوه راضی شو یا به غمزه سودا کن

***

تو اگر پای به‌دشت آری شیران دژم		بگریزند ز پیش تو چـو آهـوی خـتا

بخش سوم

پیوست‌ها

تضمین‌ها

ناصرالدین شاه قاجار که شاعر و شعرشناس بود، در دربار خود شاعران و گویندگان بسیاری را گرد آورده بود که دربار سلطان محمود غزنوی و فتحعلی شاه قاجار را به یاد می‌آورد. شعرا و گویندگان دربار از طرف ناصرالدین شاه به پاسخ‌گویی و سخن‌سرایی به سبک شاعران نامور قدیم ایران تشویق و ترغیب می‌شدند و گاه به استقبال غزلیات و اشعار سروده شده توسط خود ناصرالدین شاه طبع‌آزمایی می‌کردند.

این شعرا غزل‌های خود را با بیت‌هایی از سروده‌های ناصرالدین شاه شروع می‌کردند و یا این‌که به سبک و قافیه اشعار او، شعر می‌سرودند که در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.

غزل معروف فروغی بسطامی که شامل تضمین سه بیت از اشعار ناصرالدین شاه است

دوست نباید ز دوست در گله باشد
مرد نباید که تنگ حوصله باشد
زیب[1] غزل کردم این سه بیت ملک را
تا غزلم صدر هر مراسله[2] باشد
«ده دله از چیست عاشق و معشوق
عاشق و معشوق به که، یک دله باشد
با گله خوش نیست روی خوب تو دیدن
دیدن رویت خوش است بی‌گله باشد
طاقت و صبرم نمانده است دگر هیچ
در شب هجرم[3] چقدر حوصله باشد»
دوش بهیچم خرید خواجه و ترسم
باز پشیمان از این معامله باشد
تند مران ای دلیل ره که مبادا
خسته دلی در قفای[4] قافله باشد
موی تو زد حلقه بر میانت و نگذاشت
یک سر مو در میانه فاصله باشد

۱ـ زینت ـ زیور ـ آرایش.
۲ـ انشاءـ نامه.
۳ـ جدایی ـ دوری.
۴ـ پشت‌سر، دنبال.

آن‌کـــه مســـلسل نـــمود طـــرۀ لیـلی

خواست که مجنون اسیر سلسله[1] بـاشد

بـــا غـــزل شـاه‌نکـته‌سنج «فـــروغی»

من چه سرایـم کـه قـابل صـله[2] بـاشد

۱ـ زنجیر.

۲ـ عطیه، احسان، جایزه.

غزلی دیگر از فروغی بسطامی که شامل تضمین پنج بیت از اشعار ناصرالدین شاه است

تا ز شاه این پنج بیت الحق شنیدم
طبع من مستغنی[1] از درّ ثمین[2] شد
«عید مولود امیرالمؤمنین شد
عالم بالا و پایین عنبرین شد
از برای مژدهٔ میلاد حیدر[3]
جبرئیل از آسمان سوی زمین شد
پنج عنصر حیدر کرّار دارد
قدرت حق زان‌که با خاکش عجین[4] شد
ذوالفقار کج چنین گوید به عالم
راست از دست خدا شرع مبین شد
ناظم خرگاهش اسرافیل[5] باشد
حاجب درگاه جبریل امین شد»
دست حق از پرده گردید آشکارا
تا علی دستش برون از آستین شد

۱ـ توانگر، بی‌نیاز. ۲ـ گرانبها، با ارزش.
۳ـ شیر، یکی از القاب حضرت علی علیه‌السلام است.
۴ـ خمیر، سرشته شده. ۵ـ نام یکی از فرشتگان مقرب الهی است.

تـا عـجایب‌ها کـند ظـاهر ز بـاطن
در نظر، گاهی چنان گـاهی چـنین شـد
تـا قـدم زد در جـهان آفـرینش
آفرین بر جـانش از جـان آفـرین شـد
عـقد آب و خـاک را بـر بست مـحکم
خـرگه افـلاک را حـبل‌المـتین[1] شـد
آفـتاب از طـلعت او شـد مـنور
آسمان از خـرمن وی خـوشه‌چین شـد
هـم بـه صـورت قـبلهٔ اربـاب مـعنی
هـم بـه مـعنی کـعبهٔ اهـل یـقین شـد
هم ملایک را بـه هـر جـا کـرد یـاری
هم خـلایق را بـهر حـالت مـعین[2] شـد
هـم عـدویش وارد قـعر جـهنم
هـم مـحبش داخـل خـلد بـرین شـد
بر خلیل[3] از مـهر آن خـورشید رحـمت
آتش نـمرود[4] بـاغ یـاسمین شـد
در شب مـعراج ذات عـرش سـیرش
با احد بود و بـه احـمد[5] هـمنشین شـد

۱ـ رسن استوار، ریسمان محکم. ۲ـ یار، مددکار، کمک (کننده).
۳ـ دوست، لقب حضرت ابراهیم(ع).
۴ـ نمرود نام پادشاه کلده معاصر حضرت ابراهیم خلیل الله بود، داعیهٔ الوهیت داشت و مردم را به ستایش خود امر می‌کرد. به جز ابراهیم خلیل الله که تنها موحد آن عصر بود همه مردم او را پرستش می‌کردند، تا این‌که نمرود دستور داد تا ابراهیم را به پاس بی‌اعتنایی به او و شکستن بت‌ها و اهانت به خدایان نمرودیان در آتش بیفکنند و بسوزانند. ولی آتش در برابر ابراهیم گلستان شد و خدای تعالی پشه‌ای را بر نمرود مسلط ساخت تا در دماغ او جای گرفت و او را هلاک کرد.
۵ـ یکی از القاب حضرت محمد رسول الله، پیغمبر اسلام می‌باشد و به معنی ستوده، ستوده‌تر، سزاوار ستایش نیز هست.

کس علی[1] را جز خدا نشناخت آری
قابل این نکته خیرالمرسلین شد
کی تواند عقل بشناسد کسی را
کز طفیلش خلقت آن ماه و طین شد
پیش بود از اول و آخر از آن رو
پیشوای اولین و آخرین شد
تا «**فروغی**» رکن دین گردید برپا
ظل[2] یزدان «**ناصر**» ارکان دین شد

۱ـ ظاهراً اشاره به کلام حضرت رسول است که فرمود: یا علی خدا را نشناخت احدی، جز من و تو و مرا نشناخت جز تو و خداوند و تو را نشناخت، جز من و خدا.
۲ـ سایه.

غزلی زیبا از فروغی بسطامی که شامل غزلی از اشعار ناصرالدین شاه است

برخیز نگارا که ز فرمودهٔ خسرو

موزون غزلی چون قد دلجوی تو دارم

نیکوست که در پیش تو خوانم غزل شاه

زیرا که هوای رخ نیکوی تو دارم

بشنو ز من اشعار ملک «ناصردین» را

کز شوق همین جای به پهلوی تو دارم

«در هر دو جهان آرزوی روی تو دارم

در دست ز محصول جهان موی تو دارم»

«زاهد به ره کعبه و راهب[1] به سوی دیر[2]

اما من دیوانه سر کوی تو دارم»

«گر با تو به فردوس برین جای دهندم

در مجمع فردوس نظر سوی تو دارم»

«اندیشه ندارد دلم از آتش دوزخ

تا راه در آتشکدهٔ خوی تو دارم»

«یا رب خم گیسوی تو آشفته مبادا

کاشفته دلی در خم گیسوی تو دارم»

۱ـ پارسا، عابد نصاری.

۲ـ صومعه، جایی که راهبان در آن سکونت و عبادت کنند.

«پیوسته بود منزل من گوشهٔ محراب
وین منزلت از گوشهٔ ابروی تو دارم»
«در نزد من ارباب کرامت همه ماتند
وین معجزه از نرگس جادوی[1] تو دارم»
شاها غزل شاه مرا کرده غزل‌خوان
این فیض من از لطف سخن گوی تو دارم

۱ـ نرگس جادو، کنایه از چشم معشوق است.

غزلی شیوا از طیبات سعدی که مورد تضمین ناصرالدین شاه قرار گرفته است

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری
دل نخوانند که صیدش نکند دلداری
جان به دیدار تو یک روز فدا خواهم کرد
تا دگر بر نکنم دیده به هر دیداری
یعلم الله که من از دست غمت جان نبرم
تو به از من بتر از من بکشی بسیاری
غم عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد
سوزنی باید کز پای در آرد خاری
می حرامست ولیکن بدین نرگس مست
نگذاری که ز پیشت برود هشیاری
می‌روی خرّم و خندان و نگه می‌نکنی
که نگه می‌کند از هر طرفت غمخواری
خبرت هست که خلقی زغمت بی‌خبرند
حال افتاده نداند که نیفتد باری
سرو آزاد به بالای تو می‌ماند راست
لیکنش با تو میسر نشود رفتاری

مـی‌نماید کـه سـر عـربده دارد چشـمت

«مست خوابش نـبرد تـا نکـند آزاری»[1]

«سعدیا» دوست نبینی و به وصلش نرسی

مگر آن وقت که خود را نـنهی مـقداری

***

۱ـ این نیم بیت سعدی مورد تضمین ناصرالدین شاه قرار گرفته است.

غزلی زیبا از فروغی بسطامی که بیتی از ناصرالدین شاه راتضمین کرده است

ای بهشتی رخ طوبی قد خورشید لقا
بشنو این بیت خوش از خسرو جاوید لقا
«تو اگر پای به‌دشت آری شیران دژم
بگریزند ز پیش تو چو آهوی ختا»
با دو زلفت سخن از مشک ختن محض غلط
با دو چشمت مثل از آهوی چین عین خطا
چشم پرخواب تو هم خسته و هم خسته نواز
زلف پرتاب تو هم عقده و هم عقده گشا
هم فکندی سر یک قوم به‌شمشیر ستم
هم شکستی دل یک جمع به‌بازوی جفا
مدّعا در دل من هیچ نماند از دهنت
بس که دشنام شنیدم به‌مکافات دعا
دوش حرفی زدم از گوشهٔ چشمت به‌چمن
تا ننازد پس از این نرگس بی‌شرم و حیا
خون مژگان تو امروز گذشت از سر من
تا دگر پا نگذارم به‌سر کوی وفا
دست خالی نتوان رفت به‌خاک در دوست
قدمی همرهم ای چشم گهربار بیا

بر سر طالب اگر تیغ ببارد ز سپهر
نکند دامن مطلوب خود از چنگ رها
بیدل شیفته هرگز نخروشد ز گزند
عاشق دلشده هرگز نگریزد ز بلا
گر «فروغی» لب خسرو مددی ننماید
من کجا نکتهٔ شیرین شکربار کجا
شرف کعبهٔ اسلام ملک «ناصردین»
آنکه جان آمده در حضرتش از بهر فدا
آن شهنشاه کرم پیشه که بر خاک درش
شیوهٔ بنده بود گاه دعا، گاه ثنا

غزلی از فروغی بسطامی که در آن غزلی از ناصرالدین شاه را تضمین کرده است

بگشای گوش هوش و بیا در سرای ما
بشنو کلام خسرو کشورگشای ما
«ساقی بیار بادهٔ سرخی[1] برای ما
تا بگذرد ز چرخ برین جای پای ما
در ساکنان هفت فلک خواب و خور نماند
از نالهٔ شبانه و از های‌های ما
معشوق جام می به‌کفم داد و گفت نوش
وز خاطر غمین ببر این دم[2] جفای ما
رحم آمدش به‌حال من و این سخن بگفت
خوش باش بعد از این‌که ببینی وفای ما
از آتش جهنده[3] عشقت جهان بسوخت
یک شعله هم گرفت به‌طرف[4] قبای ما
در زندگی گذر نکنی سوی[5] ما و لیک
رحمی به‌دل بیاور بعد از[6] فنای ما

---

۱ ـ دیوان: گلگون.
۲. دیوان: برانید.
۳. دیوان: شرارهٔ (در دیوان دو بیت آخر نیست).
۴. دیوان: یک ذره‌ای گرفت از آن بر.
۵. دیوان: تا زنده‌ایم نگذری از پیش.
۶. دیوان: بر ما ترحمی پس مرگ و.

وقـتی بـه‌ما گـذر کـنی ای سـروسیمتن
ما خاک گشـته‌ایـم و نـیاید صـدای مـا

برخواستیم از سـر کـویت ز دست چـرخ
یارب کـه دیگـری نـنشیند بـه‌جای مـا»

تضمینی از فروغی بسطامی که در آن چهار رباعی از ناصرالدین شاه است

این چار رباعی از شه تاجور است
کارایش دیوان قضا و قدر است
چون بنویسی دهنده کام دل است
چون بسرایی پرندهٔ هوش سر است

«امروز سوار اسب رهوار شدم
از بهر شکار سوی کهسار شدم
آن‌قدر به‌چنگ باز و تیهو آمد
کز کثرت قتلشان[1] در آزار شدم»

«باران ز هوا همچو سرشکم آید
وز آمدنش به‌دشت رشکم آید
زان راه که باریدن باران ز چه روست[2]
آنجاکه چو سیل از مژه اشکم آید»

---

۱. دیوان: صیدشان.

۲. دیوان: محتاج چمن به‌آب باران نبود.

«دیدار تو دیدنم میسّر نشود
هیچم به‌تو ماهروی رهبر نشود
هر چند کز آتش غمت می‌سوزم
لیکن گویم که چون تو دلبر نشود»

«دوری تو کرد زار و رنجور مرا
بی‌روی تو دیو است کنون[1] حور مرا
گر وصل تو بار دگرم[2] دست دهد
در[3] هر دو جهان بس است منظور مرا»

---

۱. دیوان: دیو در نظر.
۲. دیوان: گر یک نظرت بار دگر.
۳. دیوان: از.

غزلی از فروغی بسطامی که در آن غزلی از ناصرالدین شاه راتضمین کرده است

این غزل فرمودهٔ شاه است بشنو
تا به‌مهر آید دل پر خشم و کینت
«تابم از دل برد زلف عنبرینت
صبرم از کف برد لعل شکرینت
تنگ شکر از چه ریزد از دهانت
نقرهٔ خام از چه خیزد از سرینت
عارف شهر ار ببیند روی ماهت
بعد از اینش سجده باید بر جبینت
گر قرین در آسمان جویند مه را
می‌توان هم بر زمین جستن قرینت
شکر می‌گوید خدای آسمان را
هر که می‌بیند خرامان بر زمینت
تا بسوزانند صورت‌های خود را
کاش می‌دیدند نقاشان چینت
گر بریزد خون من برآستانت
برنخواهم داشت دست از آستینت
هر دو عالم را به یک نظّاره کشتی
آفرین بر نرگس سحرآفرینت

غزلی از فروغی بسطامی که در آن غزلی از ناصرالدین شاه راتضمین کرده است

شـــاه جـــمجاه کـلامی کـه بـیان فـرماید

از کـمال شـرفش نـقش نگـین بـاید کـرد

«دل ما را ز چه رو زار و حزین بـاید کـرد

عـاشقی کـفر نـباشد نـه چـنین بـاید کـرد

بـــادهٔ صـــاف بـــه‌یاران کـــهن بـاید داد

نـــظر لطـــف بـه‌عشاق غـمین بـاید کـرد

ما گدایـان را از درگـه خـود دور مکـن[1]

که ترحّم به‌گدایان[2] بـه‌از ایـن بـاید کـرد

از بـــر خســته‌دلان چـند بـه‌تندی گـذری

بعد از این مرکب آهسته به‌زین بـاید کـرد

این‌چنین‌حسن‌ولطافت که‌تو داری تاحشر[3]

سجده بـرآدم و حـوا و بـه‌طین بـاید کـرد

پرتو روی تـو روشـن کـند ایـن عـالم را

پس از این روی تو با ماه قرین بـاید کـرد

پرده از صورت زیبای تـو بـاید بـرداشت

مـاهرویان هـمه را پـرده‌نشین بـاید کـرد

---

۱. دیوان: را ای شه ز در خویش مران

۲. دیوان: فقیران

۳. دیوان: اما

همچو طاووس چو سرمست خرامی در باغ[1]
تـوتیای مـژه را خـاک زمـین بـاید کـرد
روش کـبک دری داری و چشـم آهـو
صید این قسم شکاری[2] به‌کمین باید کـرد»

---

۱. دیوان: چو بخرامد در باغ و چمن.
۲. دیوان: قصد اینگونه شکارم
در دیوان بترتیب بیت‌های ۲ و ۴ و ۶ و ۹ و ۱۰ هست و این بیت در پایان آمده است.
«... مرکب حسن سوار است و به‌تندی گذری   بـعد از ایـن مـرکب آهسته‌ترین بـاید کـرد»

غزلی زیبا از فروغی بسطامی که در آن سه بیت از ناصرالدین شاه را تضمین کرده است

شاه بیت غزل بنده سه بیت از شاه است
که فروزنده‌تر از گوهر شهوار بود
«دل من مایل[1] آن لعبت فرخار بود
جان[2] من در ره آن شوخ دل‌آزار بود
زلف مشکین خم اندر خمش ازبوالعجبی
تودهٔ[3] مشک دمد طبلهٔ عطّار بود
مست از خانهٔ خود چون بخرامد[4] بیرون
دل ز دستش برود هر چه که هشیار[5] بود»
ترسم آخر نرسد نوبت خونخواهی من
بسکه در رهگذرش کشتهٔ بسیار بود
چنگ در تار سر زلف بتّی باید زد
زآنکه حیف است کسی این همه بیکار بود

---

۱. دیوان: در خور.
۲. دیوان: سر.
۳. دیوان: نافه.
۴. دیوان: مست و مخمور چون از خانه درآیی بیرون.
۵. دیوان: هوس کار.

در دیوان دو بیت دیگر غزل شاه عبارت است از:
«... خواب با عشق تو در دیده‌ام آید هیهات
چشم عاشق همه شب بایدی بیدار بود
ما قوی پنجه و چشم تو ز بیماران است
که شنیده است قوی کشتهٔ بیمار بود...»

در ره عشق بریز آنچه تو را دربار است
رهرو کعبه همان به که سبکبار بود
به که در پرده بپوشند رخ خوبان را
راز عشاق چرا بر سر بازار بود
زان خریدار سیه چشم غزالانم من
که غزلهای مرا شاه خریدار بود
سبب نقطهٔ ایجاد ملک «ناصردین»
که مدار فلکش در خط پرگار بود
ملکا شعر «فروغی» همه در مدحت توست
که چنین صاحب اشعار گهربار بود

چند شعر از فروغی بسطامی که در آن اشعاری از ناصرالدین شاه را تضمین کرده است

یک‌دو بیت از شاه‌می‌خوانم نگارا گوش کن
زآنکه هر یک همسری با دُرّ غلطان می‌کند
«قدسرو آسای تو زینسان که جولان می‌کند
عاشق دیوانه را سرمست و حیران مـی‌کند
نیست از دست غمت جمعی به‌عالم گـوییا[1]
هرکجا جمعی‌است زلف تو پریشان می‌کند»

***

شیرین دهـنا بشـنو اشـعار خـوش خسـرو
از چشمهٔ نوشینت یک قطره به‌کـامم کـن
«من خضر و سکـندروار ظـلمات نـپیمایم
زان آب حیات‌اینک‌یک جرعه به‌جامم کن
چون خوی تو می‌دانم از لطف تو مأیـوسم
باری ز سر رحمت یک روز عـتابم کـن[2]»

***

---

۱. دیوان: نیست از دستش دل جمعی به‌عالم، چونکه او

۲. بیت قبل و بعد این غزل ناتمام ناصرالدین شاه چنین است:

«ای ساقی خوش منظر مست می نابم کن — چشم سیهت بنمای سرمست و خرابم کن
تا چند به‌هجر اندر وز وصل جـدا یکسـر — ای وصل جوابم ده، ای هجر جوابم کـن»

دوشینه که آن ماه مشک مو را

در خانه کشــیدم بــه‌صد بــهانه

این بیت ملک در خــیالم آمــد

خون دلم از دیــده شــد روانــه

غزلی شورانگیز از فروغی بسطامی که در آن غزلی از ناصرالدین شاه را آورده است

مطربی زمزمه سر کرد سحر در گلزار
رفتم از این غزل شاه به‌یکبار از کار

«مجلس ما چو بهشت است دراین فصل بهار
خیز ای ساقی مستان[1] قدح باده بیار

باده همچو گل احمر یا لالهٔ سرخ[2]
باده همچو دل عاشق یا روی نگار

بادهٔ کهنه گر از عمرش پرسم گویند
که ز پنجاه فزون است و صد آید به‌شمار[3]

باده‌ای گر شود از غرب تهی شیشهٔ آن
می نیابی تو به‌شرق اندر مردی هشیار

بادهٔ صاف چو دلهای حکیمان الله
تلخ چون زاهد سجاده فکن در بازار

تا به‌کی گردم بر خاک درت خوار و ذلیل[4]
تا به‌کی باشم در[5] دست غمت زار و نزار

---

۱. دیوان: گلرخ
۲. دیوان: باده همچون گل سوری و یا دانهٔ نار
۳. این بیت در دیوان نیست
۴. دیوان: تا به کی مانم در بند خیال تو اسیر.
۵. دیوان: از

بی‌تو گیرد همه شب لشکر آهم به‌میان

بی‌تو ریزد همه دم گوهر اشکم به‌کنار

عاشقان را به‌سر کوی تو نه راه و نه رسم[1]

پاکبازان[2] را بهر تو نه خواب و نه قرار»

---

۱. دیوان: اسم

۲. دیوان: سوگواران

غزلی از فروغی بسطامی که در آن بیتی از ناصرالدین شاه راتضمین کرده است

نشئه‌ای داده به‌من دست از این مطلع شاه
که نـنوشیده قـدح بـی‌خبر از خـویشتنم

«گر دهد باده[1] کنون ساقی سـیمین بـدنم
توبهٔ پیش به‌یک جـرعهٔ[2] مـی بـرشکنم»

تا به‌پیرانــه سـرت جـام دمـادم بـخشند
ای جوان باده به‌من بخش کـه پـیر کـهنم

مستی عشق تو را چند نـهان بـاید داشت
بشنود گو همه کس بوی شـراب از دهـنم

حـال پـروانـهٔ دلسـوخته مـن مـی‌دانـم
کز ازل شمع رخت سوخت به‌هر انـجمنم

آنکه بر کشتن من تیغ کشـیده‌ست تـویی
وآنکه از تیغ تو گردن نکشـیده‌ست مـنم

آنچنان بـر سـر کـویت بـه‌غریبی شـادم
که به‌خاطر نگـذشته است خـیال وطـنم

روز هجرت ز گران‌جـانی خـود حـیرانـم
که نرفته‌ست چـرا جـان گـرامـی ز تـنم

---

۱. دیوان: دست
۲. دیوان: خویش به‌یک ساغر (در دیوان ناصرالدین شاه تنها همین یک بیت وجود دارد.)

رهبری کرد به‌کوی تو و بُرد از راهم
عشق هم راهبر من شد و هم راهزنم
تا لبت گفته به‌من سرّ سخندانی را
کرده سلطان سخن‌سنج قبول سخنم
مالک نظم گهربار ملک «ناصردین»
که ز فیض لب او صاحب درّ عدنم
خسرو عهد «فروغی» نظری کرده به‌من
که ز شیرین سخنی شور به‌عالم فکنم

غزلی از فروغی بسطامی که در آن بیتی از ناصرالدین شاه راتضمین کرده است

دوش در میکده با آن صنم قافیه‌دان
خواندم این مطلع شه را و زدم رطل‌گران
«برق از روی برافکن که همه خلق جهان
به‌یکی روز ببینند دو خورشید عیان[1]»
رخ رخشان بنما، دیدهٔ جان را بفروز
لب میگون بگشا آتش دل را بنشان
مهر خورشید رخت هیچ نگنجد به‌ضمیر
وصف یاقوت لبت هیچ نیاید به‌زبان
دلستانی تو ولی از همه دلها به‌کنار
آفتابی تو ولی از همه ذرات نهان
موی عنبرشکنت سلسلهٔ گردن دل
روی خورشید وشت شعلهٔ عالم جان
دستم ازحلقهٔ مویت همه شب مشک فروش
چشمم ازتابش رویت همه‌روزاشک‌افشان
راستی جز خم ابروی تو نشنیدم من
که مه نو بکشد بر سر خورشید کمان

---

۱. در دیوان تنها همین یک بیت وجود دارد.

من ندیدم ز رخ خوب تو فرخنده‌تری
جز بلند اختر فرخ مَلِکِ مُلْک‌ستان

آفتاب فلک جاه ملک «ناصردین»
که قرینش ملکی نامده در هیچ قران

رفته تا طبع «فروغی» ز پی مطلع شاه
شعرش افلاک‌نشین آمد و خورشید نشان

غزلی از فروغی بسطامی که بیتی از ناصرالدین شاه راتضمین کرده است

ای خامهٔ مشک‌افشان چون نامه‌نگار آیی
این مطلع شاهی را عنوان کتابم کن
«ای ساقی خوش منظر مست می نابم کن
روی چو مهت بنمای بیهوش و خرابم کن[1]»
کیفیت بیداری خون کرد دلم ساقی
برخیز و شرابم ده بنشین و به‌خوابم کن
هر وقت که می‌خواران پیمانهٔ می نوشند
از چشم خمارینت سرمست شرابم کن
من زهر فراقت را زین پیش نمی‌نوشم
صهبای وصالم ده، فارغ ز عذابم کن
پیش لب نوشینت تا کی به‌سؤال آیم
گر بوسه نمی‌بخشی یکباره جوابم کن
رخساره نشان دادی بی‌دین و دلم کردی
بگشای خم گیسو بی‌طاقت و تابم کن
خواهی که در این عالم یک عمر کنم شاهی
در خیل غلامانت یک روز حسابم کن

---

۱. فروغی ادامهٔ این غزل شاه را در جای دیگر نیز تضمین کرده است.

ترسم که بـر خسـرو داد از تـو بـرم آخـر
شیرین دهنا رحمی بـر چشـم پـرآبـم کـن
شه «ناصردین» کز دل پـیر فـلکش گـوید
کــز جـملهٔ حـجّابت یکـباره خـطابم کـن
صدبار «فروغی» من با دلبـر خـود گـفتم
بــنواز دلم بــاری آنگـــاه عــتابم کـــن

غزلی از فروغی بسطامی که در آن غزلی از ناصرالدین شاه آمده است

بشنو ای تازه غزال این غـزل تـازهٔ شـاه
تا شود خوشدلی هر دو جـهان حـاصل تـو
«در ازل چون[1] بسرشتند مـلایک گـل تـو
حیف و صد حیف که کردند چو آهن[2] دل تو
هـمه جـایی و نـدانـیم کـجایی ای دوست
هیچکس پـا نـنهاده‌ست بـه‌سر[3] مـنزل تـو
دل عشاق به‌امید وصال[4] تـو خـوش است
ره نـدارنـد بـه‌جایی بـجز از مـحفل تـو
هر کجا رو کنی ای دوست هـمه مشـتاقان
همچو مجنون بـدوند از عـقب مـحمل تـو
دوش پیش دهـنت مشکـل خـود را گـفتم
گفت کز تنگی حل می نشود مشکـل تـو[5]
عقل در چارهٔ سـودای تـو بـیچاره بـماند
وقت آن است که دیوانه شـود عـاقل تـو»

---

۱. دیوان: خوب

۲. دیوان: لیک صد حیف که از سنگ برآمد

۳. دیوان: ره نبردند حریفان تو بر

۴. دیوان: به‌دیدار نکوی

۵. در دیوان به‌جای «بیت آخر این دو بیت هست:

«... مشکلی پیش من افتاده ز لعـل لب دوست
کف مشک است و نگردد حل این مشکل تـو
گـــر تـــرا تـــنگ در آغـوش نگـیرم یکـدم
چه بـود حـاصل مـا و چـه بـود حـاصل تـو»

غزلی از فروغی بسطامی که در آن پنج بیت از ناصرالدین شاه را تضمین شده است

پنج بیت از شه والاست در این تازه غـزل
کــه بــود هــوش ربــایندهٔ هـر دانـایی
«ای که چون حسن تو نبود به‌جهان کالایی
چــو قــد ســرو روانت نــبود[1] بـالایی
تنم آن روح[2] ندارد کـه تـو تـیرش بـزنی
خونم آن‌قدر[3] ندارد کـه تـو دست آلایـی
بــاغ فــردوس نـخواهـند مـقیمان درت
نیست خوشتر ز سر کوی تـو دیگـر جـایی
چهرهٔ همچو مهت را هـمه شب زیـر نـقاب
هر چه پنهان کنی ای دوست به‌ما پـیدایـی
تــا تـو مـنظور مـنی دیـده‌فـرودوخته‌ام
کــه نــیفتد نــظرم بـر رخ هـر زیـبایی»
گرچـه روی تـو نـدیدیم ولی خـوشنودیم
کــه نـدیده‌ست تـو را دیـدهٔ هـر بـینایی
لب شـیرین تـو گـویا بـه‌حدیث آمـد بـاز
که بـرآورده بسـی شـور ز هـر شـیدایـی

---

۱. دیوان: نشود
۲. دیوان: قدر
۳. دیوان: آن فخر

دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد
که سرش را ننهد بر سر هر سودایی
گر قدم بر سر شعرا نهی ای مه شاید
زآنکه خوانندهٔ اشعار شه والایی
نکته‌پرداز سخن‌سنج ملک «ناصردین»
که به تحقیق ندارد سخنش همتایی
خسروا طبع «فروغی» به همین خرسند است
که سخن‌سنج و سخندان و سخن‌آرایی

خاطره‌ها و نکته‌های ادبی

از زندگی

ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه و نخستین سفر مشهد

در نخستین سفر مشهد مقدس چون شاه به زیارت مشرف شد جیغهٔ گرانبهایی را که بر کلاه و گوهر دیگری که بر لباس داشت تقدیم آستان رضوی نمود و این رباعی را سرود:

در عمر ابد ای شه معبود صفات اسکندر و من صرف نمودیم اوقات
با همت من کجا رسد همت او من خاک در تو جستم او آب حیات[1]

۱ـ یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه قاجار ـ تألیف دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ انتشارات: نشر تاریخ ایران ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۲.

ناصرالدین شاه و میرزامحمدخان سپهسالار

میرزا محمدخان سپهسالار که پیش از حاج میرزاحسن‌خان این لقب را داشت و از رجال شایستهٔ زمان خویش و از خدمتگزاران برگزیدهٔ ناصرالدین شاه بود، چون بدرود جهان گفت شاه در مادهٔ تاریخش چنین سرود:

سپهسالار صد حیف از جهان رفت　　ز دست خسرو صاحب‌قران رفت

یکی شمشیر سر تا پای گوهر　　سپهسالار صد حیف از جهان رفت

پی تاریخ سالش گفت «ناصر»　　نیاید باز چون تیر از کمان رفت

از مصرع‌های اول و آخر به حساب جمل ۱۲۹۸ حاصل می‌شود که تاریخ وفات سپهسالار است.[۱]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و شیخ‌الرئیس قاجار

هنگامی که آصف‌الدوله حکمران خراسان بود شیخ‌الرئیس معروف از شاهزادگان محترم و به لباس اهل علم درآمده بود و یگانه ادیب و واعظ و نطاق زمان خود به شمار می‌رفت. در مشهد می‌زیست و چون از حکمرانش رنجش خاطری رسیده بود عزم سفر عشق‌آباد کرد و بوسیلهٔ نایب‌السلطنه این دو بیت را به حضور شاه فرستاد:

نایب‌السلطنه برگو به شه پاک سرشت

که ادیبی ز خراسان به تو این بیت نوشت

آصف و ملک و سلیمان به تو باد ارزانی

ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

شاه در پاسخ وی این قطعه را سرود:

نایب‌السلطنه برگو به خراسانی زشت

که شهنشاه جواب تو بدین بیت نوشت

آصف ار بد به شما کرد جزا خواهد دید

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و سفر شکاری به جاجرود

در یکی از سفرهای شکاری جاجرود ناصرالدین شاه برای نخستین بار بر توسن ترکمانی که به تازگی عین‌الملک امیرآخور تقدیم داشته بود سوار شد و در پی صید تاخت. برخلاف انتظار اسب به روی وی اندر افتاد و کتف شاه سخت رنجه گشت. این پیشامد امیر آخور را از اندازه برون پریشان ساخت و بیچاره از بیم نزول خشم شاه خود را باخت.

شاهزاده حشمت‌الدوله که از مقربان سلطان ودر التزام رکاب بود موقع را مغتنم شمرده این رباعی را که از استاد فرخی است به خطی خوش نوشته به حضور فرستاد:

شاها ادبی کن فرس بدخو را — کآزرده نمود آن تن نیکو را
گر گوی غلط رفت به چوگانش زن — ور اسب خطا کرد به من بخش او را

شاه در حال رنجوری شهزاده را چنین پاسخ داد:

بدخویی اسب ترکمان سنجیدم — در کوه ز کردار بدش رنجیدم
آن اشتر اسب نام نافرمان را — ز اصطبل برانده بر شما بخشیدم

عین‌الملک از کار حشمت‌الدوله الهام گرفته دست به دامان قاآنی که هم در رکاب شاهانه بود زد و از طبع سرشارش مدد جست. قاآنی این رباعی را سرود و امیر آخور آن را به حضور فرستاد:

اسبی که سوار شد بر آن ناصردین — بد خوی نخواهد شدن آن اسب یقین
از شدت وجد خواست پرواز کند — بیچاره چو پر نداشت آمد به زمین

شاه را از ظریف‌اندیشی امیر آخور و ظرافت طبع شاعر خوش آمده، پیشامد را ناشده انگاشت.[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و شاهزاده ساسان میرزا

شاهزاده ساسان میرزا سمت شمس‌الشعرایی دربار را داشت و شاه را با وی نظرها بود. تنی چند ازگرانجانان که پیوسته می‌کوشیدند او را از نظر سلطان بیندازند در نهان شاه راگفتند که شهزاده را از طبع شعر و ذوق شاعری بهره‌ای نیست و اشعار سرایندگان گمنام را با اندک تصرف و تغییری به نام خویش می‌خواند.

روزی که ملک در باغ گلستان کنار حوض به خوردن عصرانه نشسته بود و خاصان درگاه دور حضرت بودند، شمس‌الشعرا از دَر درآمد. خسرو که از میان میوه‌ها انجیری چند برگزیده و گرم خوردن بود، رو به ساسان میرزا گفت:«**می‌خواهم فی‌البداهه شعری خوش دربارهٔ انجیر بسرایی**».

شاهزاده پرمایه کرنشی کرد و درحالی‌که دست بر سبلت و محاسن می‌کشید لختی اندیشید و سپس به لحنی خوش چنین سرود:

انجیر اگر میوهٔ شیرین نبدی　　عصرانهٔ شاه ناصرالدین نبدی

گر به نبدی ز سیب و انگور و انار　　هرگز قسم خدای والتین نبدی

شاه را لطف طبع و شیرینی گفتار وی سخت پسند افتاد و از روی خشم و تحقیر نگاهی چند تند و تیز بر بداندیشان که هم در حضرت ایستاده بودند افکند که خویشتن را باختند و سر شرمساری به زیر انداختند. آنگاه یکی از آنان راگفت تا رفته از صندوقدار خلعتی گرانبها بستاند و بهر شاهزادهٔ سخنور آورد.[1]

۱ـ همان کتاب قبل.

ناصرالدین شاه و آخرین سفرش به جاجرود

از جاجرود شاه شکارکنان با همراهان از راه قصر فیرزوه به سوی شهر می‌راند. بین راه برخلاف معمول عنان کشیده زمانی از یادبودها و وقایع سفرهای گذشته با همراهان سخن گفت و با لحنی مؤثر که کمتر از او شنیده شده بود این شعر را بر زبان آورد:

نیش خاری نیست کز خون شکاری رنگ نیست

آفتی بود آن شکارافکن کزین صحرا گذشت

شگفت آنکه ناصرالدین شاه دیگر جاجرود را ندید و سه ماه پس از آن کشته شد.[1]

۱ـ دیوان ناصرالدین شاه، جمع‌آوری علی راهجیری ـ انتشارات قائم مقام ـ تهران ـ ۱۳۴۴.

ناصرالدین شاه و بیماری سخت او

سالی ناصرالدین شاه به مرض سخت مبتلاگردیده بود که معالجه‌اش در تهران میسر نگردید، نذر کرد درصورتی‌که بهبود یابد پانزده روز کفش‌داری و جاروب‌کشی صحن مقدس امام هشتم (ع) را به عهده بگیرد. لذا وقتی که سلامتی برای او حاصل می‌شود. نذر به جا آورده و به این مناسبت نیز شعری سروده و دستور داد آن را بالای کفش‌کن حرم مطهر حضرت رضا(ع) کتیبه کنند. آن شعر این است:

کجا هوای شهنشاهی زمین دارم که کفش‌داری سلطان هشتمین دارم

سزد که فخر کنم بر شهان به روز جزا به کفش‌داری سلطان دین امام رضا[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و سفرش به ابهر

می‌گویند که ناصرالدین شاه در ضمن سفری چند روز در ابهر ماند، آن‌قدر شکایت به دستش دادند که این شعر را گفت:

بهشت روی زمین است قطعهٔ ابهر　　به شرط آنکه نبینند مردمان دگر[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و دیدن ماه شوال

می‌گویند که آخر رمضان و اوایل شوال بود که ناصرالدین شاه برای دیدن ماه به پشت‌بام کاخ آمد. ناگهان چشمش در حیاط وزیر به دختر وی افتاده و مصرع زیر را به این مناسبت می‌گوید و مصرع دوم را دختر پاسخ می‌دهد:

در شب عید آن پریرخ بی‌حجاب آمد برون

ماه‌می‌جستند مـردم، آفـتاب آمـد بـرون[1]

***

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و خدمتگزاران خود

حاج میرزا حسن‌خان سپهسالار که به چشم رقابت در میرزا یوسف مستوفی‌الممالک و دوستعلی‌خان معیرالممالک می‌نگریست، عریضه‌ای به شاه نوشت که این دو، مال دولت را به رایگان می‌برند و در صندوق‌های خود انباشته می‌سازند. هرگاه امر مبارک صادر شود که در خانهٔ آنان را مهر کنند، خیانت‌شان را به ثبوت خواهم رسانید.

شاه که خدمتگزاران خود را نیک می‌شناخت در پاسخ وی تنها بدین بیت اکتفا کرد:

دوست به دنیا و آخرت نتوان داد — صحبت یوسف به از دراهم معدود[1]

۱ـ یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ـ تألیف: دوست‌علی‌خان معیرالممالک ـ انتشارات نشر ایران ـ چاپ دوم ـ سال ۱۳۶۲.

ناصرالدین شاه و کنت‌دومونت‌فر

ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به فرنگستان مردی به نام «کنت دومونت‌فر» را استخدام کرد و او را به ایران آورد و مأمورش ساخت که در تهران نظمیه یا ادارهٔ شهربانی به سبک غربیان پدید آورد. کنت دومونت‌فر بعدها در ایران تا درجهٔ امیر تومانی ترقی کرد و به لقب «نظم‌الملک» نیز مفتخر گردید. ناصرالدین شاه هنگام ریاست پلیسی کنت رباعی زیر را سروده است:

رندانه حذر کنید یاران ز پلیس

یک جو نرود به خرج ایشان تدلیس[1]

در محبس کنت دومونت فر خواهد ماند

در چرخ اگر خطا نماید برجیس[2]

پس از انتشار رباعی فوق، شاطرعباس صبوحی قمی، رباعی زیر را در پاسخ به آن سروده است:

هم‌دست بود اگر به ابلیس[3] پلیس　　در چرخ عطارد ار شود خفیه[4] نویس

مویی نشود ز خایهٔ رندان کم　　ور نوره شود، تمام شهر پاریس[5]

۱ـ پنهان کردن و پوشاندن.　　۲ـ ستارهٔ مشتری.

۳ـ شیطان.　　۴ـ پوشیدگی، پنهانی.

۵ـ دیوان شاطرعباس صبوحی قمی ـ به کوشش: حسن گل‌محمدی ـ انتشارات پاسارگاد ـ تهران ـ ۱۳۶۲.

ناصرالدین شاه و اطباء و شعرا

هفته‌ای یک بار اطباء و شعراء به حضور می‌آمدند. پیش از آنکه شاه بر سر سفره نشیند طبیان به ترتیب شأن و رتبه در یک سو صف می‌زدند. مقدم بر همه دکتر تلوزان فرانسوی حکیم‌باشی می‌ایستاد و زیر دست او فیلسوف‌الدوله، لقمان‌الملک، ملک‌الاطبا، فخرالاطبا، شیخ‌الاطبا و حکیم شمس‌المعالی به ترتیب می‌ایستادند. شیخ‌الاطبا سخنور و بذله‌گو بود و شاه را صبحت وی خوش می‌آمد. حکیم شمس‌المعالی تقربی به‌سزا داشت. چون شاه بر سر میز غذا می‌نشست دست را به سوی حکیم‌باشی پیش می‌برد و او با احترام نبض ملوکانه را می‌آزمود و پس از تأملی به تمجید ترتیب ضربان نبض می‌پرداخت. آنگاه دیگران یک به یک پیش آمده پس از بوسیدن دست و معاینهٔ نبض شاه شعری مناسب می‌خواندند و بیانی مبنی بر صحت مزاج و قوت بنیهٔ شاهانه ایراد می‌نمودند. سپس شاه به خوردن می‌پرداخت و در حین تناول رو به یکی از اطباء نموده مثلاً می‌پرسید: «کباب بره بخوریم چه‌طور است؟» مخاطب نیز شرحی دایر بر فواید کباب و حسن اثر آن در اعضای بدن بیان می‌داشت و به همین منوال به هر غذا که دست می‌برد در خصوص خواص آن از یکی اطباء سؤالی می‌کرد و هرکدام با آب و تاب تمام از مواد سودمند آن و اثرهای نیکویش در سلامت بدن سخنی چند می‌گفت.

در روز شرفیابی شعرا و بذله‌گویان، شمس‌الشعرا سروش، مایل افشار، مشتری، خلوتی و غیره که بالغ بر سی تن می‌شدند به حضور می‌آمدند و هر یک مدیحه یا شعری مناسب حال خوانده مورد مرحمت و انعام واقع می‌شدند. گاه به اشاره شاه دو یا چند تن بداهه‌وار به هجو یکدیگر می‌پرداختند و مجلسی بس دیدنی تشکیل

می‌یافت.

روزی مایل ورقه‌ای بر کلاه چسبانید این مصرع را بر آن نوشته بود. «مایل به شه ناصرالدین مایل‌ست.» مایل را با مشتری سابقهٔ هجو بود و مشتری پیوسته مضامین آب‌دار برای حریف می‌سرود، تا آن‌جاکه مایل در جواب وی فرو ماند و از استیصال روزی دست خری زیر جبه پنهان ساخته، درگیر و دار هجوسرایی آن را به حوالت کرد.[۱]

۱ـ یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ـ تألیف: دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ تهران ـ نشر تاریخ ایران ـ ۱۳۶۲.

ناصرالدین شاه و امیرکبیر

یک صبح نیم رنگ بهاری ناصرالدین شاه که تازه به سلطنت رسیده بود زیر چنار روی چهارپایه کوتاهی نشسته با قلم آهنی و مرکب سیاه مشغول نقاشی بود. شاه جوان از ده‌سالگی عاشق هنرهای زیبا شده و به شعر و نقاشی علاقه‌مند و از خدمت چندین استاد استفاده کرده و این ایام نزد میرزاابوالحسن غفاری تعلیم می‌گرفت و در بیرون و اندرون هر وقت که شوق هنرهای زیبا به سرش می افتاد شعر می‌گفت و نقاشی می‌کرد.

در بیرون صورت وزرا، درباریان و سفرا را می‌کشید و در اندرون شبیه خانم‌ها و کنیزان و خواجه‌سرایان را می ساخت که همه در نهایت شباهت بودند و زیر هرکدام یک جملهٔ مناسب اوضاع و احوال آن شخص و یا شعری یادداشت می‌کرد. مثلاً زیر صورت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک نوشته بود: درویش است و شاهدباز. زیر صورت سامی افندی سفیر عثمانی نوشته بود: ترک و حدیث دوستی قصهٔ آب و آتش است. زیر صورت یکی از شاهزادگان درجهٔ اول نوشته بود: دیوث است و پول‌پرست. صورت اغلب زن‌های اندرون را هم که طرف توجه بودند سیاه‌قلم ساخته بود. زیر صورت جیران نوشته بود: گر کسی سرو شنیده است به رفتار این است. زیر صورت گلین خانم نوشته بود: گویند دهان غنچه تنگ است اما نه به تنگی دهانت. زیر صورت شیرازی کوچک نوشته بود: آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با او است. زیر صورت دلپسند خانم نوشته بود:

یارت آمد ای عاشق دین و دل مهیا کن

یا به عشوه راضی شو یا به غمزه سودا کن

زیر هر کدام هم امضاء کرده بود، مشقه‌العبد الفقیر ناصرالدین شاه قاجار، از نقاشی که خسته شد با دو سه نفر از خانم‌های حرم که شاعره و اهل ذوق بودند به شعر خواندن مشغول شد و این غزل راکه پرید و شین ساخته بود، برای آنها خواند:

دل می‌بری و روی نهان می‌کنی چرا　　خود می‌کشی مرا و فغان می‌کنی چرا

گر در کمین کشتن عشاق نیستی　　تیر کرشمه را به کمان می‌کنی چرا

گر در خیال مرهم دل‌های خسته‌ای　　آن تار طره مشک‌فشان می‌کنی چرا

هنوز غزل تمام نشده بود که حاجی سرورخان خواجه‌سرا تعظیم کرده به عرض رساند که امیرکبیر شرفیاب شد. شاه به محض شنیدن این خبر غزل را نیمه‌کاره گذارده و از اندرون بیرون رفت.

میرزا تقی‌خان در عمارت کلاه‌فرنگی که فتحعلی شاه در وسط گلستان ساخته بود قدم می‌زد. رسم امیر این بود که در برابر مردم کرنش تمام می‌کرد و دست به سینه می‌ایستاد ولی همین که به اطاق خلوت می‌رفتند و تنها می‌شدند غدغن می‌کرد کسی وارد نشود، آن وقت بدون اجازه می‌نشست و با شاه مثل یک استادی که با شاگردش حرف بزند، صحبت می‌کرد و گاهی در کلام تشدد می‌نمود.

امیر گفت: آقا جان چه می‌کردی؟

شاه: مشغول نقاشی بودم.

امیر: کاشکی یک قدری تاریخ گذشتگان می‌خواندی و عبرت می‌گرفتی و از آیین جهانداری باخبر می‌شدی. شعر و نقاشی پس از خستگی دماغ خوب است.

شاه: شب‌ها کتاب هم می‌خوانم.

امیر: چه کتابی؟

شاه: تاریخ سرجان ملکم را داده‌ام ترجمه کرده‌اند و شب‌ها می‌خوانم.

امیر: خواندن آن کتاب برای ایرانیان سم مهلک است. مردکه خیال کرده با این نامربوطه‌ها ممکن است به مقدسات یک ملتی دست‌درازی کرد و به شرافت و افتخارات آنها دستبرد زد و به مملکت آنها دست‌درازی نمود، چه کسی اصلاً شما

را به این خیال انداخت که بدهید آن را ترجمه کنند؟

شاه: میرزا علی (شکوه‌الملک)

امیر: عجب معلوم می‌شود او هم با فرنگی‌ها مربوط است. فوراً قلمدان خود را کشیده و اسم او را یادداشت و سپس گفت: آقا جان اول باید از سیاست مملکت آگاه شوی، تاریخ گذشتگان و شرح حال بزرگان را بخوانی و هر وقت از اینها خسته شدی به شعر و نقاشی بپردازی. چرا شاهنامهٔ فردوسی، جهان‌گشای شاه اسمعیل، عالم آرای عباسی، تاریخ نادرشاه را نمی‌خوانی تا از رجال ایران باخبر باشی و این مسئله را بدان برای هر ایرانی از عالی تا دانی بهترین کتاب‌ها شاهنامهٔ فردوسی است، امیر برخاسته به شاه خدانگهدار گفته در را بازکرده و در جلو پیشخدمت‌ها و درباریان یک تعظیم غرا کرده و بیرون رفت.

شاه که به اندرون رفت پس از ادای فریضهٔ مغرب و عشاء امر کرد که از کتابخانه شاهنامهٔ فردوسی را آوردند که از نفایس عالم بود، خط جعفر بایسنقری که در سنهٔ ۸۳۵ برای بایسنقر میرزا نوشته، جلد سوختهٔ اعلا با نقاشی‌هایی که هر صفحه‌اش برای هنرمندان با خراج مملکتی برابری می‌کند، آوردند. همین که باز کرد اول صفحه نوشته بود:

همه مرز ایران پر از دشمن است — به هر دوره‌ای ماتم و شیون است
دریغ است ایران که ویران شود — کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی — نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای آشوب و جای بلاست — نشستنگه تیر جنگ اژدهاست

شاه مصمم شد که به میرزاتقی خان آنقدر اقتدار و اختیار دهد تا مملکت را سر و سامانی بخشد.[1] ولی افسوس.

۱ـ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ـ تألیف: خان ملک ساسانی ـ انتشارات بابک ـ تهران ـ چاپ سوم ـ ۱۳۶۲.

ناصرالدین شاه و ملیجک

رفتم خدمت شاه، در چادر شاه و بیرونش چند ابابیل پرواز می‌کردند. اعلیحضرت تفنگ خواست که ابابیل (پرستو) بزنند. زدن ابابیل مشکل است با این حال با این‌که دور بود خوب زدند، قضیه را برای سید رضوانی گفتم و فی‌البداهه شعری گفت:

مرغی که شها ز تیر تو بی‌پر شد پرواز دمی از فرشته بالاتر شد

دوشینه پرستو که ز تیر تو فتاد مشهور به سیمرغ همایون‌فر شد

تا دو ساعت از شب رفته خدمت شاه بودم.

امروز در کندوان اطراق است، اما شاه و ما سوار می‌شویم، می‌رویم شکار، شاه بعد از مشقات بسیار خرسی را زدند. سید رضوانی برای شکار خرس شاه این شعر را گفته است.

ای شاه که شیر چرخ اطلس شد صید تو زیروی مقوس

ز آواز تفنگ کوه کوبت لرزان شده گنبد مقرنس

از شرق گلولهٔ تو شاها معلوم شده است بر همه کس

شیر فلک و پلنگ گیتی افتاده به خاک پای اقدس

من در همه قول‌ها فصیحم در وصف شکار خرس اخرس

بسیار خوب و مناسب گفته بود.[1]

۱ـ ملیجک، عزیز دردانهٔ شاه ـ به قلم: حسین لعل ـ انتشارات ابن‌سینا ـ تهران ـ ۱۳۴۵.

ناصرالدین شاه و قاآنی

علی‌قلی میرزا، اعتضادالسلطنه که از رجال سیاست و ادب بود، قاآنی را نزد ناصرالدین شاه برد و ناصرالدین شاه وی را به عنوان شاعر رسمی دربار برگزید. قاآنی با داشتن این سمت موظف بود هر روز عید قصیده‌ای به مناسبت موقع بسازد و در حضور عام به عرض برساند. از جملهٔ قصاید وی، قصیده‌ای است که به مناسبت جشن میلاد حضرت علی(ع) در حضور ناصرالدین شاه در سیزدهم ماه رجب سال ۱۲۷۲ قرائت کرده است.

خیمهٔ زربفت زد بر چرخ نیلی آفتاب
وز پرند سیمگون آویخت بس زرین طناب
بال بگشود از پس شام سیه صبح سپید
همچو سیمین شاهبازی از پی مشکین غراب
خاصه این ماه رجب کز خرّمی جشنی عجب
کرد شاه از بهر مولود شه دین بوتراب[1]

۱ـ نهضت ادبی ایران در عصر قاجار ـ تألیف: ابراهیم صفایی ـ انتشارات ابن‌سینا ـ چاپ دوم ـ تهران.

ناصرالدین شاه و فروغی بسطامی

شهرت شوریدگی فروغی بسطامی و نشر غزل‌های پرشور و عارفانه و فصیح او که ورد زبان‌ها بود، ناصرالدین شاه را طالب ملاقات وی کرد. ناصرالدین شاه وقتی فروغی را ملاقات کرد و مقام شامخ او را در عرفان و ادب سنجید، بسیار وی را ملاطفت نمود و چندان فریفته او شد که هر وقت غزلی می‌سرود، فروغی را می‌خواست و غزل خود را بر وی می‌خواند و غزل‌های تازهٔ فروغی را با رغبت و اشتیاق می‌شنید. یکی از غزل‌های ناصرالدین شاه که فروغی آن را تکمیل کرده است با بیت زیر شروع می‌شود:

دوست نباید ز دوست در گله باشد   مرد نباید که تنگ حوصله باشد[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و سروش اصفهانی

سروش اصفهانی پس از فوت حکیم قاآنی شاعر مقدم و موظف دربار شد و ناصرالدین شاه لقب شمس‌الشعرایی به وی عطا کرد. او در تمام مراسم رسمی و جشن‌ها حاضر می‌شد و چکامه‌های خود راکه به مناسبت موقع سروده بود، قرائت می‌کرد. سروش در رابطه با حملهٔ ایران به هرات قصیده‌ای دارد که مطلع آن چنین است:

ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار   شهر هری مسخر شاه و ستاره یار[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و محمودخان ملک‌الشعراء

محمودخان ملک‌الشعرا، پس از جلوس ناصرالدین شاه به دربار راه یافت. ناصرالدین شاه او را بسیار گرامی داشت و لقب ملک‌الشعرایی را که متعلق به پدر و جدش بود به وی عطا کرد. او غیر از مقام رسمی ملک‌الشعرایی سمت ریاست مطبوعات دولتی و عضویت وزارت عدلیه را داشته است. محمودخان دارای چکامه‌های بسیار رسا و زیبا در وصف طبیعت و ناصرالدین شاه است که مطلع یکی از آنها عبارت است از:

از کوه بر شدند خروشان سحاب‌ها   غلطان شدند از بر البرز آب‌ها[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و یکی از زنان حرم‌سرا

شبی ناصرالدین شاه با یکی از زنان حرم‌سرا خلوت نمود، چون آن زن به عذر عادت زنانگی از پذیرفتن شاه معذور بود، بنابراین با بیت زیر جریان را به شاه فهماند و در مقابل ناصرالدین شاه با بیت دیگر او را جواب می‌دهد: شعر،

ای شها از خدمتم معذور دار   می‌چکد از برگ گل آب انار

جواب:

ای صنم از بهر من عذری میار   شیر جنگی خون خورد وقت شکار[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و سجع مهر عزیز سلطان

عزیزالسلطان در دربار ناصرالدین شاه دارای مقامی بس ارجمند بود. آن وقت‌ها رسم بود که برای سجع مُهر جمله یا آیه یا شعر مناسبی انتخاب می‌کردند.

روزی شاه از عزیزالسلطان می‌پرسد: آیا برای سجع مهر خود جمله‌ای مناسب یافته‌ای؟

می‌گوید: خیر قربان.

شخصی که آن‌جا حاضر بوده می‌گوید: من بیت مناسبی برای سجع مهر ایشان یافته‌ام که اگر مرا انعامی دهد خواهم گفت.

شاه می‌گوید: آن بیت مناسب را بخوان. می‌خواند:

مسکین خر اگر چه بی‌تمیز است　　　چون بار همی برد عزیز است[1]

۱ـ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجار ـ تألیف: عبدالله مستوفی ـ چاپ سوم ـ تهران، ۱۳۷۱ ـ انتشارات زوار.

ناصرالدین شاه و فصیح‌الزمان رضوانی

ناصرالدین شاه سالی یک روز جشن آش‌پزان می‌گرفت، در این روز هر یک از اعیان مملکت و امراء و وزرا در پختن آش کاری بر عهده داشتند پس از آنکه آش پخته می‌شد آن را در کاسه‌های بزرگ و کوچک به تناسب مقام اشخاص می‌کشیدند و برای هر یک می‌فرستادند، و رسم بر این بود که آن شخص پس از خوردن آش کاسه خود را پر از اشرفی کرده نزد شاه بفرستد، در یکی از این جشن‌ها به عرض شاه رسانیدند که فصیح‌الزمان رضوانی که در آن وقت جوان مستعد و در شاعری تازه‌کار بود قصیده‌ای سروده است، شاه فرمود بیاید بخواند، شاعر جوان پیش آمد و چنین شروع کرد:

دو نذر بین ز من و شاه معدلت‌گستر   که این دو نذر بود مایهٔ جلالت و فر

شاه در این سخن دقیق شد و گفت دوباره بخوان، حاضران نیز تعجب کردند زیرا فکر می‌کردند که نذر شاه معلوم است ولی نذری که شاعر کرده است چیست؟

فصیح‌الزمان مطلع قصیده را تکرار کرد و افزود:

نمود نذر شهنشاه آش و من سر و جان

به خاک پای شهنشاه معدلت‌گستر

ناگاه بانگ تحسین از هر طرف برخاست و شاه به وی آفرین گفت و پس از اتمام قصیده دو مشت اشرفی صله بخشید، پس از او یکی از مقربان شاعر دیگری را نام برد که شعری عرض کرده است. شاه اجازه داد و شاعر پیش آمد در انتظار شنیدن

قصیدهٔ او سکوتی در مجلس حکم‌فرما گشت، و همه سراپاگوش بودند که وی شعر خود را با این جمله شروع کرد: مطرب بزن...

بلافاصله شاه سخن‌سنج با دست به مطربان اشاره کرد و فرمود: بزن! و مطربان شروع به نواختن کردند، شاعر بیچاره که شعر خود را شروع کرده بود شرمنده و سرافکنده بر جای خود بماند، تا رفته رفته از میان مجلس چندان پس رفت که از صف خارج گشت.[1]

۱ـ لطیفه‌های ادبی ـ گردآورنده: علی باقرزاده (بقاء) ـ انتشارات کتاب‌فروشی باستان ـ مشهد ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۱.

ناصرالدین شاه و حاج صدرالسلطنهٔ خواجه نوری

حاج صدرالسلطنه خواجه نوری که ساختمان‌های فراوانی در خیابان بهارستان دارد یکی از شعرای نامی قرن ما است. یکی از نمونه‌های اشعار این شاعر ماده تاریخ است که در واقعهٔ قتل ناصرالدین شاه سروده است:

افسوس از آن حلیم افسوس — شد منطفی آن چراغ فانوس

من مصر و فرنگ و بمبه رفتم — در روز چهارشنبه رفتم

افتاد ز تخت آن جوان‌بخت — در سال هزار و سیزده تخت (قر)

می دانیم که ناصرالدین شاه روز ۱۳ صفر ۱۳۱۳ هجری کشته شد و برای آنکه کسری (هزار و سیزده) در مصراع آخر جبران شود باید کلمه (قر) را که بین الهلالین کنار مصراع گذاشته شده است و به حساب جمل مساوی ۳۰۰ است به هزار و سیزده افزود تا ماده تاریخ به دست آید.[۱]

***

۱ـ همان مأخذ قبلی.

ناصرالدین شاه و میرزا محمدحسین‌خان ادیب

می‌گویند چندی پس از وفات فروغی بسطامی (متوفی در ۱۲۷۴) روزی ناصرالدین شاه به میرزا محمدحسین‌خان که تا آن وقت ادیب تخلص داشت می‌گوید باید اسم فروغ بسطامی را تو بگیری و ریشت را هم بگذاری بلند شود میرزامحمدحسین‌خان تعظیم نموده می‌گوید: اسم فروغی را با افتخار قبول دارم ولی اگر اعلیحضرت همایونی اجازه بدهند ریشم دست خودم باشد.[۱]

۱ـ همان مأخذ قبلی.

ناصرالدین شاه و میرزاابوالحسن جلوه

ناصرالدین شاه اوصاف میرزا ابوالحسن جلوه را شنیده بود، روزی میل به دیدن اوکرد و بدون خبر داخل مدرسه شد و سراغ میرزا راگرفت. اتفاقاً میرزاکنار حوض مدرسه به وضوگرفتن مشغول بود، شاه همین که او را می‌بیند می‌گوید: میرزا حسن جلوه تو هستی؟

جواب می‌دهد: بله قربان ولی یک ابول هم دارد! مقصودش ابوالحسن بوده است. ناصرالدین شاه را از این شوخی به موقع خنده می‌گیرد و ساعتی را در حجره میرزا می‌گذراند.[1]

۱ـ همان مأخذ قبلی.

ناصرالدین شاه و خامه

عبدالعلی‌خان ادیب که به او خان مطلق می‌گفتند، از درباریان ناصرالدین شاه بود و چون با شاه در یک روز متولد شده بود، خیلی طرف توجه اعلیحضرت بود، به حدی که سالی دو مرتبه تنپوش مبارک را سر تا پا برای او می‌فرستادند، یکی در روز جشن تولدش ششم صفر، یکی هم در شب عید نوروز.

خان که بلند بالا و نیکو منظر و خوش‌اندام بود، ذوق شاعری و بذله‌گویی داشت و اشعار لطیف عاشقانه می‌ساخت. زمانی واله و گاهی ادیب تخلص می‌کرد. روزهای پنجشنبهٔ هر هفته همهٔ شعرای معاصر از قبیل میرزا حبیب‌اله قاآنی، میرزاابوالحسن یغما، همای شیرازی، میرزا مشتری خراسانی، مایل افشار، برادران سیحون و جیحون یزدی و میرزا عبدالوهاب طراز ناهار به منزل او می‌آمدند و عصر را به اتفاق خان به دربار می‌رفتند و به حضور شاه شرف‌یاب می‌شدند. شاه روی یک چهارپایهٔ کوتاه جلوس می‌کرد و دیگران به‌طور نیم‌دایره روی زمین می‌نشستند و هرکس هر چه ساخته بود از نظر می‌گذرانید. شاه هم غالباً اشعار خودش را می‌خواند و هر وقت که خیلی سرحال بود، امر می‌فرمود که شعرا حضوراً یکدیگر را هجو کنند. این هجوهایی که قاآنی و یغما از هم کرده‌اند یا میرزا مشتری مایل افشار را هجو نموده‌اند یا لقب تاج‌الشعرایی جیحون را مسخره کرده‌اند، یادگار آن جلسات ادبی است.

سرکارخان در مکاتبات ادبی ید طولانی داشت و نامه‌های ادیبانه‌اش دست به دست می‌گشت و شهرت می‌یافت. یکی از آن نامه‌ها را که به دست خانمی از طبقهٔ اعیان افتاده بود یک شب برای پری‌زاد خانم معروف به خامه خواندند. خامه از آن

نامه که با احساساتی صمیمانه و بی‌ریا نوشته شده بود در خود جذبه‌ای احساس کرد و نامه را گرفت که رونوشت بردارد. خانم مذکور ضمناً شرحی از ادب‌دوستی سرکارخان و مجلس ادبی که هر هفته در منزل او تشکیل می‌شد و اسامی شعرا و غزل‌های دلاویز آنها برای خامه حکایت کرد.

خامه شاعره‌ای زیبا، دلبر، دلداده، دل‌فریب و دل‌آرا بود، سه تار را استادانه و پرشور می‌نواخت و دو دانگی گرم و شیرین و بامزه می‌خواند. زن یکی از پسرهای خاقان مغفور بود که خدمتی رسمی در تهران داشت. شاهزادهٔ مزبور در خست و لئامت و فحاشی و بد ادایی و گران‌جانی سرآمد اقران بود. خامه که با داشتن روح لطیف شاعرانه و ظرافت اطوار و افکار دارای عزت‌نفس و شخصیت فطری بود. معاشرتش با چنین مردی مثل صحبت سنگ و سبو بود و همواره از این سرنوشت تلخ رنج می‌برد. شاهزاده که از منزل بیرون می‌رفت، دوستان صمیمی خامه که همگی از خانم‌های عاشق شعر و موسیقی و زیبایی بودند به دیدنش می‌آمدند و برای سرگرمی از دلبستگی‌های تازه، متون ادیبانهٔ رایج، تصنیف‌های نو پدید و اخبار شهری صحبت می‌کردند و نامه‌هایی که از دوستان دریافت می‌نمودند، به یکدیگر نشان می‌دادند. هر وقت که خامه از دید و بازدید فارغ می‌شد و تنها می‌ماند شعرهای پراحساس می‌سرود. سپس جلو آیینه می‌نشست و حسن زیبایی خودش را ساعت‌ها تماشا می‌کرد. در جلو آیینه سه تار می‌زد و با هزار عشوه و کرشمه می‌خواند و افسوس می‌خورد که این همه استعداد در پشت پرده بماند و هنر دوستان را نصیبی نباشد.

خان که با خانم‌های طبقهٔ اول تهران سر و کار داشت، شنید مطلب زیبایی که نوشته بود دست به دست گشته، پسند خامه افتاده، رونوشت برداشته است. فوراً قلم برداشت و یکی از آن نامه‌های پراحساس را به خامه نوشت. اظهار اشتیاق بسیار به ملاقاتش کرد و از غزل‌های لطیف و زیبایی و هنرمندی او جملات دلپذیر به هم بافت و برای این‌که اگر نامه به دست شاهزاده بیفتد تولید زحمتی نشود، خانم را به

سمت هم‌قطاری به مجلس ادبی و حضور در پشت پردهٔ زنبوری دعوت کرد. اتفاقاً این نامه روزی به دست خامه رسید که شب قبلش به او خبر داده بودند شاهزاده در یکی از محلات تهران صیغه‌ای گرفته است و صبح همان روز بر سر این موضوع با شاهزاده نزاع و کشمکش بسیار کرده، از شدت رنجوری در بستر افتاده بود. همین که زن نامه‌رسان لولهٔ کاغذ برچسب خورده را از لای روبندهٔ سفید درآورد و به دستش داد، خامه در بستر نیم‌خیز شد و با تشویش آمیخته به حسرت و شادی مهر از سر نامه برگرفت. از جملات موزون و فریبنده و اشعار ارزنده بی‌اندازه خوشحال شد و شور و حرارت بی‌سابقه‌ای در خود احساس کرد. نامه را مکرر خواند و مردد شد که جوابی ادیبانه و شاعرانه بنویسد یا دو کلمه زبانی تشکر کند. درحالی‌که با زلفان آشفتهٔ خویش که هر طرف لرزان و پیچان بودند. بازی می‌کرد. چشمش به دیوان خواجهٔ شیراز افتاد که در طاقچه‌ای کنار تخت‌خواب جا داشت. بی‌اختیار آن دیوان را برداشت و باز کرد. اول صفحه آمد:

قسمت حوالتم به خرابات می‌کند

چندان که این‌چنین شدم و آن‌چنان شدم

با روحیه‌ای که آن روز داشت، بدون تردید و بی‌چون و چرا تسلیم شد. اما برای آنکه خود را سبک نشان ندهد و آن گنج سیم و آب حیات را بدون ناز و عشوه تسلیم نکرده باشد، جوابی مؤدبانه نوشت. از حسن ظن خان نسبت به فضایل و کمالات منسوب به خودش تشکر کرد و با کنایه و استعاره و ایهام امید دیدار داد.

پس از ارسال چند نامهٔ ادبی از طرفین و تبادل اشعار دلنشین خودشان، یک روز خانم ساده و بی‌آلایش مثل یک نفر شاعر که از همکارش دیدن می‌کند، به منزل ادیب آمد. خان مدت‌ها بود که داستان زیبایی صورت و موزونی آهنگ کلام و جاذبهٔ سخن وی را شنیده بود، ولی هرگز نمی‌پنداشت که زنی این‌چنین خداوند خلق کرده باشد. همین که نقاب از رخ برداشت، خان چنان پریشان و حیران شد که خامه با لبخند گفت:

پنداشتم که از زلف من آشفته‌تری نیست

آن روز به شعر و شوخی و بذله‌گویی طرفین گذشت. خانم از صحبت‌های شیرین و خوش‌مزگی‌های خان مسحور شده بود، ولی چنان وانمود می‌کرد که گویا به امید حضور در مجلس ادبی و دیدن شعرا و نویسندگان به منزل او آمده است.خان هم با وجود آنکه می‌دانست حضور زن‌های با حجاب در مجلس شعر عنوانی ندارد، معذالک با این امید خانم مخالفتی نمی‌کرد. شاعرهٔ جوان پس از صرف شیرینی و شربت خداحافظی کرد و به منزل رفت.

پس از رفتن او ادیب سودازده و پریشان روی نیمکت نشست تا الهامی بگیرد و نامهٔ دیگری برایش بنویسد. دماغ و دستش یارای نوشتن نامهٔ مفصل نداشت، فقط این غزل خواجه را نوشت و به توسط ملاباجی با چند دانه گل فوری فرستاد.

همان اوج سعادت به دام ما افتد
اگر تو را گذری بر مقام ما افتد

حباب‌وار براندازم از نشاط کلاه
اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد

به بارگاه تو چون باد را نباشد بار
کی اتفاق مجال پیام ما افتد

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
کزین شکار فراوان به دام ما افتد

به ناامیدی از این در مرو بزن فالی
بود که قرعهٔ دولت به نام ما افتد

شبی که ماه مراد از افق شود طالع
بود که پرتو نوری به بام ما افتد

خانم وقتی که سرچسب نامه را بازکرد و غزل را می‌خواند، زنی نامحرم سر رسید. فقط این شعر را پشت نامهٔ ادیب نوشت و به ملاباجی داد:

بر این یکی شده بودم که گرد عشق نگردم
تو را بدیدم و بازم بدوخت چشـم درایت

از آن روز به بعد خان هر روز به بهانه‌ای غزلی از خود، یا از دیگران برای خامه می‌فرستاد و جواب می‌گرفت. این غزل را که برایش فرستاد خانم روز بعد را وعدهٔ ملاقات داد.

دهان تو که به گوشی نـمی‌رسد سـخنش
چه‌گونه نام تـوانـد نـهاد کسـی دهـنش
میان تو که از او نیست در جهان حـرفی
چگونه تنگ چنین بسته‌ای به خون منش

روز موعود خانم از صبحگاه کنار آیینه نشست و به دقت به آرایش گـیسوان و چشمان وگونه‌ها پرداخت. از جعبهٔ جواهر گوشواره و دست‌بند و سینه‌ریز درآورد و در برابر آیینه امتحان کرد و لبخندی از روی رضایت زد. پس از ختم آرایش برای دیدار ادیب به راه افتاد.

اتاقی که نشسته بودند، از طرف جنوب به نارنجستان نگاه می‌کرد که درختان مرکباتش سر به آسمان کشیده بود و در آن فصل پر از انواع میوه‌های رنگارنگ بود و عطر بهارنارنج فضا را پر کرده بود پنجره‌های اطراف شمال به باغی نگاه می‌کرد که جوانه‌های درختان بید و نارون و سپیدارش مژدهٔ زندگی تازه می‌دادند و غنچه‌ای سپید و پشت گلی درختان میوه‌اش چشمک‌های جادوبخش می‌زدند.

بـــاغ بـد سـبز و راغ بـد پـدرام — ای خوشا این جهان در این هنگام
چون بناگوش نـیکوان شـد بـاغ — از گــل ســیب و از گـل بـادام

خان که وصف ساز زدن خامه را شنیده بود، سه‌تاری تهیه کرده بود وگوشهٔ طاقچه گذاشته بود. چشم خامه که به سه‌تار افتاد، خان صحبت از موسیقی به میان انداخت و التماس کرد که پنجه‌ای بنوازد. خانم پس از ناز وکرشمهٔ فراوان با تردید آمیخته به خودنمایی به طرف سه‌تار رفت وگفت:

ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست؟

پس از نوشیدن جامی (از آن می خام کز و پخته شود هر خامی) با صدایی جذاب و امیدوار و پر از شوق زندگی در مایهٔ شور خواند:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که پایان کار چیست
پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست
معنی آب زندگی و روضهٔ ارم
جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست
مستور و مست هر دو چو از یک قبیله اند
ما دل به عشوهٔ که دهیم اختیار چیست
راز درون پرده چه داند فلک خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست
سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست
معنی عفو و رحمت پروردگار چیست

از این ایام خوش ماه‌ها گذشت و هیچ‌کس را خبر نشد، یک روز ناصرالدین شاه به کارگاه نقاشی میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک غفاری برای تماشا رفت تا پرده‌هایی را که برای کتاب الف لیل و الف لیله سفارش داده بود ببیند به کجا رسیده است. مجالس الف لیل تقریباً تمام شده بود. یک تابلو از خانمی موسوم به طبق‌گل که در میان گل‌ها ایستاده بود و شاه سفارش داده بود، پردهٔ دیگر صورت سلطان خانم رقاصهٔ مهد علیا بود در حال رقص، یک تابلو هم مجلس مشق آعلی‌اکبر تارزن بود با جمعی از شاگردانش، ناگهان چشم شاه به یک تابلو افتاد که به وضع شیوایی در روی سه‌پایهٔ چوبی نهاده شده بود و قاب طلایی داشت.

این تابلو تصویر زنی بود که در اتاقی مجلل پر از شمع و شراب و شیرینی روی

نیمکتی از مخمل نشسته بود و سه‌تار می‌زد و ماه شب چهارده که تازه بالا آمده بود درگوشهٔ افق نمودار شده، از پنجره ماهتاب به درون اتاق افتاده بود.

قلم نقاش با مهارت عجیبی زیبایی و ظرافت این چهره را در روی پرده ترسیم کرده بود. گیسوان سیاهش به وضعی دلپذیری روی شانه‌هایش ریخته بود و در چشمان سیاهش ذوق و شیطنت آمیخته بود. خال سیاهی درکنج لبش جای داشت که هزار بار بر زیباییش افزوده بود. از شباهتی که این تصویر به جیران داشت شاه مبهوت شد و چند لحظه حیرت‌زده به تابلو نگاه کرد و دستور داد که از این تابلو یکی هم برای او بسازند و به کاخ گلستان بفرستند. سپس رو به نقّاش کرد و پرسید:

ـ صورت به این زیبایی نتیجهٔ خیالبافی شاعرانه است یا از روی باسمه‌های فرنگی کشیده‌اید؟

صنیع عرض کرد:

ـ از روی طبیعت ساخته‌ام.

شاه:

ـ چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟

صنیع:

ـ همین‌طوری است که عرض کردم.

شاه:

ـ می‌خواهید بگویید این خانم به همین زیبایی بوده است؟

صنیع:

ـ بله قربان، به مراتب از آن‌چه ساخته‌ام زیباتر است.

شاه:

ـ الان صاحب این صورت زنده است؟

صنیع:

ـ بله قربان.

شاه:

ـ در تهران است؟

ـ صنیع:

ـ آن را چه عرض کنم.

شاه:

ـ اسمش چیست؟

صنیع:

ـ اسم حقیقی او را نمی دانم؟

شاه:

ـ به چه اسم در کارگاه شما می آمد؟

صنیع:

ـ به چاکر می‌گفت اسمم خامه است.

شاه دو سه مرتبه این اسم را تکرار کرد و گفت:

ـ این چه اسمی است؟

صنیع دست به دست می‌کرد و تابلوهای دیگر را نشان شاه می داد، شاید از جستجوی نام و نشان آن پریچهره منصرف شود.

در این هنگام طاقت و شکیبایی شاه از حد گذشته، برافروخته شده بود. پس با تندی و حرارت پرسید:

ـ دختر است یا شوهر دارد؟

صنیع دستپاچه شد و گفت:

ـ زن اردوان میرزا حاکم تهران است.

با وجود این‌که شاه عادت نداشت به زن‌های درباریان یا نوکرها به چشم بد نگاه کند، اما چنان شیفتهٔ این صورت شده بود که از آن ساعت درصدد برآمد که به هر وسیله هست او را به چنگ آورد. دو نفر خواجه‌سرا را با مأموران خفیه معین کرد که

دایماً از او باخبر باشند.

مدتی از این واقعه گذشت و از او خبری نشد. پرده‌ای را که به صنیع‌الملک سفارش داده بود، آوردند و در اتاق خوابگاه گذاشت و هر روز ساعتی جلو آن پرده به یاد جیران می‌ایستاد و تماشا می‌کرد و به خط خود این شعر را زیرش نوشته بود:

خال به کنج لب یکی طرهٔ مشک‌فام دو

وای به حال مرغ دل دانه یکی و دام دو

پس از مدتی شاه به محل خامه پی برده، توسط زنانی که با خامه دوست بودند و با اندرون شاه آمد و شد داشتند وعدهٔ ملک و پول و جواهر می‌داد که خامه را راضی کنند و همراه خودشان به اندورن بیاورند. همین که فرستادگان پیام شاه را به خامه اظهار می‌داشتند، او در جواب می‌گفت حاضر نیست مثل کنیز خرید و فروش شود.

شاه که از به چنگ آوردن خامه مأیوس شد، مأموران سری علنی تعیین کرد که ببیند چه ساعتی به منزل ادیب‌الملک می‌آید و چه ساعتی بیرون می‌رود. پس از تحقیق و بازرسی دقیق و محرمانه به داروغهٔ شهر دستور داد مواظبت کنند هر وقت زنی را که خواجه‌سراها در پی او هستند، از خانهٔ ادیب‌الملک خارج شد، دستگیرش کنند و تحویل معتمدالحرم آغاباشی دهند. ضمناً به صدراعظم امر داد که فرمان حکومت خراسان را برای اردوان میرزا صادر نمایند و به آغاباشی فرمود فرمان مأموریت اردوان میرزا را از طرف صدراعظم برای تو خواهند فرستاد. هنگامی که خامه را به در اندرون آوردند، او را با کالسکه همراه بشارت‌خان به داودیه روانه می‌کنی و فرمان را برای اردوان میرزا می‌فرستی.

یک روز به خان خبر دادند که پیرامون خانه‌اش کدخدای محله و داروغه و شاگردانش باگزمه و سردمدار وکشیکچی و دو نفر خواجه‌سراگردش می‌کنند. خان ملاباجی گیس‌سفید خانه را که طرار بود، فرستاد که موضوع را درست تحقیق کند. پس از ساعتی جاسوسه آمد و دستور شاه را به گوش خان رسانید.

حالا نزدیک ظهر است، خامه باید هر طور هست به منزل برود. چون اردوان

میرزا برای ناهار به منزل می‌آمد. خان مستأصل و پریشان و خامه سرگشته و سودازده بود، ناگاه درآن‌حال نگرانی خان به خنده افتاد وگفت راهش را پیدا کردم، مشوش نباش، هر طور هست ظهر تو را به منزل می‌رسانم. فوراً با سرخوشی از نارنجستان به اندرون رفت.

ماه‌تابان خانم از دیدن خان در آن ساعت بسیار تعجب کرد. خان با تعجیل تمام به اتاق رفت و ماه‌تابان خانم را با اشاره به اتاق دعوت کرد و بلاتأمل گفت:

ـ خانم جان یک خواهش ازت دارم، آیا انجام خواهی داد؟

خانم:

ـ البته.

خان:

ـ قول می دهی؟

خانم:

ـ مسلم است.

خان:

ـ قسم می‌خوری که بدون رقابت و حسادت این کار را بکنی؟

خانم:

ـ اول بگو ببینم چه چیز است که این‌قدر التهاب داری.

خان:

ـ تا قول ندهی نمی‌گم.

خانم:

ـ قول می‌دهم و قسم هم می‌خورم، حالا بگو.

خان:

ـ آبروی زنی در میان است. داروغه وکدخدا از طرف شاه مأمور شده‌اند که خامه را همین که از خانهٔ ما بیرون رفت، توقیفش کنند و به اندرون شاه ببرند. تنها راه

نجاتی که به نظرم رسیده این است که تو چادر کنی و سوار اسب مخصوص من بشوی و از باغ بیرون بروی. نوکرها خصوصاً علی پهلوان و حسن کماجی را هم همراهت می‌بری. همین که جلو اسب را گرفتند به‌طوری‌که دستور داده‌ام، اول نوکرها با شاگردان داروغه گلاویز می‌شوند و کتک‌کاری می‌کنند و می‌گویند مردم بی‌شرم و بی‌حیا جلو زن خان را می‌گیرند؟ آنها مسلماً باور نمی‌کنند. داروغه شخصاً با خواجه‌سراها به میان خواهند آمد. آن وقت تو روبندت را بالا می‌زنی و داروغه را خوب فحش می‌دهی، ملتفت شدی؟ پس زود باش چادر کن.

ماه‌تابان خانم چادر ابریشمی رشتی ریشه‌دار که دامنش را زردوزی کرده بودند، با قلابهٔ الماس درشت بر سر کرد و سوار اسب مخصوص خان شد. از در باغ که بیرون رفت، آن‌چه پیش‌بینی شده بود، کاملاً به وقوع پیوست و همهٔ مأموران شکسته سلاح و گسسته کمر کلک خورده و دمق پراکنده شدند. آب‌ها از آسیاها افتاد، آن وقت خامه را با ملاباجی گیس‌سفید از کوچهٔ دیگر روانه کردند.

این موضوع در شهر شهرت کرد که زن ادیب‌الملک برای حفظ آبروی هم‌محفل شوهرش مردانگی کرده است. حتی به گوش شاه هم رسید، اما چون در این ماجرا شکست خورده بود، هرگز به روی مبارک نیاورد.

در این بین اردوان میرزا فوت شد. خامه که اولادی نداشت آمد یک‌سره خانهٔ ادیب‌الملک منزل کرد. جلسهٔ ادبی در تالار دوقولو تشکیل می‌شد که در یکی از آنها شعرا و ادبا جمع می‌شدند و پشت درهایی که از اتاق عقب به تالار می‌آمد حصیر شیرازی آویزان کرد بودند و خامه پشت حصیر می‌نشست و جلسهٔ ادبی را می‌دید و هر چه می‌گفتند و می‌خواندند می‌شنید. چندین نفر از درباریان هم که با ادیب‌الملک دوستی داشتند و اهل ذوق و شعر بودند به مجلس ادبی می‌آمدند و گزارش آن‌جا را به شاه می‌دادند.

این دفعه دیگر شاه از زور و استبداد صرف‌نظر کرد و توسط خانم‌های متشخص درباری پیشنهاد ازدواج برای او فرستاد. خامه در جواب توسط همان فرستاده‌ها

گفت که برای خاطر عنوان زن شاه بودن با مشتی طلا و نقره خودم را نمی‌فروشم. چنان از آن ماجرای دستوری که شاه به داروغه و کلانتر برای ربودن او داده بود که مثل کنیزان زرخرید فراری او را بکشانند و به دست شاه بسپارند رنجیده‌خاطر بود، که میل نداشت هرگز چشمش به شاه بیفتد.

روزی شاه آسیه خانم زن معیرالممالک را که از دوستان او بود، رسماً برای خواستگاری فرستاد. خامه هفت قلم بزک کرده، از او استقبال نمود. پس از صرف عصرانه اشعار خودش را خواند. از مجلس ادبی و شعرا و شوخی‌های آنها صحبت کرد و بیش از همیشه خود را راضی و خوش و شنگول جلوه داد. در موقع خداحافظی به او گفت از قول من به شاه بگویید برای همان حرکت ناشایست وحشیانه آن‌چه راکه تو می‌خواهی و با این اصرار و اشتیاق در طلبش هستی، آن‌چه را که با تمنا و التماس درخواست می‌کنی و آرزو داری، به تو نمی‌دهم تا دلت بسوزد.

یک روز به شاه عرض کردند که ادیب‌الملک خیال ازدواج با خامه را دارد. ادیب‌الملک چندی بود به همین مناسبت‌ها طرف بی‌مهری شاه واقع شده بود و به دربار نمی‌رفت. شاه احضارش کرد و گفت:

ـ ادیب چنین چیزی شنیده‌ام.

خان عرض کرد:

ـ قربان درست عرض کرده‌اند. جان نثار چنین پیشنهادی به او کردم، ولی خامه قبول نکرد.

شاه مدتی به فکر فرو رفت و چون روزها را به آرزوی ملاقات او گذرانده بود و شب‌ها به یاد او بی‌خوابی کشیده بود و به هیچ وسیله نتوانسته بود گوشهٔ ابروی این زن لجباز یک‌دندهٔ آزادمنش را ببیند به ادیب‌الملک گفت:

ـ شنیده‌ام شعر هم خوب می‌گوید و از دیوان شعرا و احوالات آنها بی‌اطلاع نیست. چه عیب دارد که او هم همدوش شعرا و ادبا در جلسه حاضر شود؟

ادیب‌الملک فوراً دریافت که شاه از این پیشنهاد امید دارد که خامه را در جلسات ادبی ببیند و دلش را به دست بیاورد. اما هیچ میل نداشت که رقیبی قوی‌پنجه برای خودش بتراشد و در نتیجه معشوقهٔ طناز و دل‌فریب را از دست بدهد. لذا یک نگرانی تشویش‌آمیز سراپای وجودش را فراگرفت و ساکت ماند. شاه پرسید آیا خودش به این کار مایل است و راضی خواهد شد که با شعرا به دربار بیاید؟ ادیب عرض کرد پس از استخراج به عرض خواهد رسانید. شاه در عرض و طول تالار قدم می‌زد و با سبیل‌هایش بازی می‌کرد. همین که ادیب تعظیم کرد و خواست مرخص شود، شاه صدایش کرد و تأکید کرد هر طور هست رضایت او را در این موضوع جلب کند و خاطر ملوکانه را خشنود سازد.

خان که به خانه آمد، بی‌نهایت پکر و دلخور بود و متحیر بود چگونه این موضوع را با خامه در میان گذارد. خامه از قیافهٔ او دریافت که ملالت فوق‌العاده دارد. ازاین‌رو با لحنی لطیف و دلپذیر سبب ملالتش را پرسید. خان جواب درستی نمی‌داد. کم‌کم خامه نگران شد. پرسش را از حد بیرون برد و گفت:

ـ روزی که به هم رسیدیم مگر قرار نگذاشتیم که در غم و شادی یکدیگر شریک باشیم، دردت را بگو، شاید من هم بتوانم کمکی بکنم.

ادیب پیشنهاد شاه را با لحنی پر از نگرانی و غمناکی برای خامه حکایت کرد. خامه خندید و گفت:

ـ یقین می‌ترسی که شاه به مجلس ادبی بیاید و مرا از تو جدا سازد؟ به حق مهر و وفایی که میان من و تو است مطمئن باش که من هرگز از تو جدا نمی‌شوم و به طرف او نخواهم رفت. من چندی بود که می‌خواستم از تو خواهش کنم که مرا به مجلس ادبی ببری که من هم بتوانم اشعار خودم را حضوراً بخوانم، ولی نمی‌خواستم که تو را به محظور بیندازم. حالا که شاه به امید ملاقات من این پیشنهاد را کرده است، مشکلی که فکر می‌کردم برطرف شده است. چنان‌که گفتم به تمام مقدسات سوگند می‌خورم که هرگز دست از تو بر نخواهم داشت و هیچ‌کس را به تو ترجیح نخواهم

داد.

خلاصه با افسونی که زنان در جادوگری دارند، خامه ادیب را راضی کرد که او را به مجلس ادبی معرفی کند. خامه از این‌که می‌توانست به مجلس ادبی برود، توانایی و داناییش را نشان مردان بدهد و از تغییر وضع‌شان لذت ببرد بی‌اندازه شاد شد، سه تار راگرفت و حماسه‌سرایی کرد. روز پنجشنبه که فرا رسید، وقتی که همهٔ اعضا جمع شدند، ادیب فرمایشات ملوکانه را برای اعضای جلسه حکایت کرد. یکی از آنها به نظر دینی، از آمدن زنی بی‌حجاب در مجلس ادبی چندان خوشش نیامد، دو نفر دیگر از شعرا حس خودبینی و خودپسندی‌شان جریحه‌دار شد، چون نمی‌خواستند زنی هم‌سنگ خود ببینند. بقیه که همه رند و قلندر بودند، این موضوع را حسن استقبال کردند.

پنجشنبهٔ دیگر ادیب خامه را وارد مجلس کرد و به همکاران محترم معرفی نمود. او هم آن روز داد سخنوری داد، اشعار خودش را خواند، قصه‌های شنیدنی حکایت کرد، از ترجمهٔ احوال شعرای گذشته و نقد شعر صحبت به میان انداخت، به‌طوری‌که همه مسحور او شدند.

طرف عصر همگی به دربار می‌رفتند، هر چه کردند خامه حاضر نشد که با آنها به دربار برود. حتی از در پشت باروی ارک که در پنهانی وصول به شاه بود، نمی‌خواست کلمه‌ای بشنود. التهاب شاه هم برای دیدن او روزافزون شده بود. همین که خامه را همراه آنها ندید، سخت پریشان شد.

فصل تابستان پیش آمد، شاه و درباریان همه به نیاوران رفتند. باغی که بعدها مال عزیزخان خواجه شد، ملک ادیب‌الملک بود. این دفعه به جای پنجشنبه، انجمن ادبی را روز جمعه در نیاوران برپا ساختند و فقط اعضای سالخوردهٔ محترم را خبر کردند. ادیب‌الملک به خامه گفت اگر اجازه می‌دهید، امشب شاه به انجمن ادیب بیاید. خامه از این پیشنهاد برآشفت و گفت اگر می‌خواهد با زور و قلندری بیاید راضی نیستم، ولی اگر مثل یک شاعر وارد مجلس ما بشود، عیبی نمی‌بینم.

همهٔ حضار به عنوان موافقت سرها را تکان دادند.

ادیب‌الملک برای دادن اطلاع راه قصر نیاوران را پیش گرفت. خامه هم برای استراحت به اتاق خودش رفت. مدتی در جلو آیینه نشست و گیسوی عنبرآمیز را بگشاد، حلقه‌حلقه انداخت و دسته دسته کرد. آن شب خود را از همیشه آراسته‌تر ساخت، همان لباسی را پوشید که در پردهٔ کار صنیع‌الملک بر تن داشت، پیراهن تور سفید که دور یقه‌اش را نوار طلایی دوخته بودند، تنبان تافتهٔ عنابی رنگ که حاشیه‌های مختلف از یراق‌های پهن و باریک بر کمر داشت. دور تا دور پایین تنبان پرچینش که تا روی زمین بود، به‌طوری‌که در وقت نشستن روی صندلی فقط تنبان او اقلاً دوگز فضا را اشغال می‌کرد. روی پیراهن تور یک یل زری طاس و روی آن یک کلیجهٔ مخمل آبی پوشیده بود که حاشیه‌اش را زردوزی کرده بودند و چابق‌های سرآستین یل که از ترمهٔ هفت‌رنگ بود، روی آستین کوتاه کلیجه برگشته بود. زلفانش مرغوله‌وار از دو طرف صورتش می‌ریخت و دور گردنش یک عقد روبسته بود که دارای پنجاه قطعه زمرد گلابی شکل بود که چشمان بیننده را خیره می‌کرد.

هوا که تاریک شد شاه با لباس سادهٔ آن ایام، که عبارت بود از قبای صوف آبی آسمانی سجافدار و کلیجهٔ برگ خراسان، شلوار قصب سورمه‌ای و کفش میرزایی و کلاه بلند پوست جانفری که به سبک اعیان بر سر گذاشته بود، وارد مجلس شد. همهٔ حضار برخاستند و تعظیم کردند. او هم فوراً نشست و به همه اذن جلوس داد. چند لحظه بیش نگذشته بود که خامه با شیوهٔ خویش به مجلس درآمد. آن شب از هر شب دیگر فریبنده‌تر شده بود. شاه که آرزوی دیدار خامه را داشت، از دیدن آن آفتاب درخشان و نگاه چشمان سیاه کشیده‌اش، چنان حیران شد که نفسش بند آمد و قادر به تکلم نبود. خامه مخصوصاً برای آزار او از آن نگاه‌های سوزان به وی افکند و حس کرد که از این نگاه رنگ از روی شاه پرید و میرزا ابوالحسن یغما سکوت را شکست و گفت:

ـ از حضور سرکار خانم در جلسهٔ ادبی الهام گرفته، غزلی تقدیم داشته‌ام، اگر

اجازه می‌فرمایید خوانده شود.

شاه با اشارهٔ سر موافقت کرد.

نگاه کن که نریزد دهی چو باده به دستم
فدای چشم تو ساقی به هوش باش که مستم
کنم مصالحه یکسر به صالحان می کوثر
به شرط آن‌که نگیرند این پیاله ز دستم
ز سنگ حادثه تا ساغرم درست بماند
به وجه خیر و تصدیق هزار توبه شکستم
نه شیخ می‌دهم توبه و نه پیر مغان می
ز بس که توبه نمودم ز بس که توبه شکستم
چنان‌که سجده برم بی‌حفاظ پیش جمالش
به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
کمند زلف بتی گردنم ببست به مویی
چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم
حرام گشت به «یغما» بهشت روی تو روزی
که دل به گندم آدم فریب خال تو بستم

غزل یغما که تمام شد شاه تقاضا کرد که خامه از اشعار خودش چیزی بخواند، خامه قبول کرد و گفت:

گویند تو بفروش دل خویش به خوبان
این دل به گرو رفته وبفروختنی نیست

آن وقت با آوایی نرم و لطیف تقاضا کرد که شاه هم چیزی از اشعار خودش بخواند. شاه گفت:

عاشقان را به دو بوسی و نگاهی خوش‌دار
تو چه دانی که شب هجر چه بر ما گذرد

بر مـی لعـل تـو، گـر پـیر مـغان راه یـابد
از می و مـیکده و از خـم و صـهبا گـذرد
عـارف صـومعه، گـر طـرهٔ طـرار تـو را
بیند از مسجد و از صـومعه یکـجا گـذرد

بعد از آن از ادیب خواهش کردند که او هم به شاه و خامه تأسی کند. چون ماه رمضان تازه سپردی شده بود، ادیب این چند شعر را از قصیده‌ای که راجع به ماه مبارک سروده بود، خواند.

ماهی به رنج و روزه شـمردیم روز و شب
سی روزه بوسه‌ام از لب ای ماه بـر شـمار
حق مزد روزه کوثر و فـردوس وعـده داد
گر قول واعظ است در این وعده اسـتوار
جام است کوثر من و فردوس روی تو است
من مـزد خـویش پـیش سـتانم ز کـردگار

سپس دیگران هم موافقت کردند و هر یک غزلی مناسب آن شب حضور شاه و خامه سرودند. یک وقت خامه دریافت که شاه گردن کشید و متکبرانـه چـند بـار دست به سبیل‌هایش برد و نگاهی تند به طرف او انداخت. خامه در آن لحظه که چشمان شاه از حال طبیعی خارج شد، پنداشت که شاه خیال کرده به چند نفر از پهلوانانش امر دهد که او را به قصر نیاوران ببرند.

خانم از آن روزی که دور خانهٔ ادیب‌الملک را به امر شاه گرفته بودند که او را به زور بکشـانند و بـبرند، هـمیشه یک خـنجر کـوچک زهـرآلوده در لابـه‌لای چـین تنبان‌های متعدد خود پنهان داشت. همین که نگاه تند خشمناک شاه را به طرف خودش متوجه دید، یک نگاهی مثل ماده‌پلنگ به طرف شاه انداخت و بـا حـال عصبانی تفحص کرد ببیند خنجر زهرآگین را فراموش نکرده باشد. ادیب که متوجه او بود، نفهمید که این زن زیبا چه‌طور ناگهان به صورت ماده پلنگی خشمگین درآمد

و این‌طور چنگ و دندان نشان داد.

اما چشمان شاه به زودی به حال طبیعی برگشت. چون که از هجو شعرا آن هم شاعر هجوسرایی همچون یغما می‌ترسید و همیشه می‌گفت که مدح سلاطین را کسی حفظ نمی‌کند، اما هجوشان به زودی بر سر زبان‌ها می‌افتد و دست به دست می‌گردد.

سپس ادیب‌الملک از یغما خواهش کرد آن غزل شیخ شحنه را بخواند. در این موضوع شعرا دو دسته شدند. یک دسته از یغما تقاضا کردند که در آن غزل به جای کلمهٔ شیخ شحنه را بگذارد، دستهٔ دیگر مخالف تغییر کلمهٔ شیخ بودند. خامه هم با این دستهٔ اخیر همراه بود. شاه که داعیهٔ شاعری و نقد شعر داشت از یغما خواهش کرد غزل را بخواند تا قضاوت شود، غزل این بود:

بهار ار باده در ساغر نمی‌کردم چه می‌کردم
ز ساغر گر دماغی تر نمی‌کردم چه می‌کردم
تواتر می به ساغر من ملول از فکر هشیاری
اگر اندیشهٔ دیگر نمی‌کردم چه می‌کردم
چرا گویند در خم خرقهٔ صوفی فرو کردی
به زهد آلوده بود آن گر نمی‌کردم چه می‌کردم
ز دست شیخ جان بردم به تزویر مسلمانی
مدارا گر به آن کافر نمی‌کردم چه می‌کردم

شاه هم مثل سایرین از جمال و کمال دلارام و حسن زیبایی خامه الهام گرفت و این رباعی را بداهتاً ساخت:

گویند پری و حور ناید به نظر — وز آدمیان همیشه جویند حذر
این نکته مرا نگشت باور کامروز — یک حور بدیدم ز پری نیکوتر

بالجمله جلسهٔ ادبی تا سال ۱۲۸۷ هجری قمری که ناخوشی وبا در ایران همهٔ جمع‌ها را پریشان کرد، مرتباً دایر بود. در آن بلای آسمانی شاه به شهرستانک فرار

کرد. و خامه در شهر به مرض وبا درگذشت. همین که در شهرستانک مردن او را به شاه خبر دادند، چنان سرش را به دیرک چادر فرو کوفت که شکست و خون سرازیر شد.[1]

۱ـ پشت پرده ـ تألیف: احمدخان ملک ساسانی ـ انتشارات شباویز ـ چاپ اول ـ تهران ۱۳۷۲.

ناصرالدین شاه و شاعر دروغین

ناصرالدین شاه الحق شعرشناس قابلی بود و ابیات فراوانی از شعرای متقدم ایران و عرب را از بر داشت و علاوه بر آن خود به روانی شعر می‌گفت و اشعار قابل توجهی دارد که در دیوان او به چاپ رسیده‌اند.

حکایت می‌کنند روزی شخصی در حضور شاه غزلی از حافظ را به نام خود قرائت نمود. ناصرالدین شاه پس از شنیدن غزل لب به تحسین گشود و گفت: «شعر خوب و نغزی است ولی صاحبش حافظ است نه تو».

مردک دستپاچه شد و گفت: «خیر قربان مال من است ولی حافظ آن را به نام خود در دیوانش جا زده است.»

ناصرالدین شاه گفت: «مؤمن آن وقت که حافظ شعر می‌گفت تو و پدرت هم وجود نداشتید.»

شاعر آبرو باخته که به دنبال راه گریزی می‌گشت پاسخ داد:

اعلیحضرتا، نبودم که حافظ توانست اشعار مرا بدزدد. اگر خودم یا پدرم بودیم که اجازه نمی‌دادیم دست به سرقت بزنند. ناصرالدین شاه پس از شنیدن این حرف خنده‌اش گرفت و دستور داد انعامی به او داده و روانه‌اش کنند.[1]

۱ـ رجال فکاهی ـ نویسنده: اسکندر دلدم ـ نشر ایمان ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۸

ناصرالدین شاه و محرم شاعر

یک روز، محرم نامی که از شعرای عهد ناصرالدین شاه بود، به حضور شاه قاجار رفت و گفت: قربانت گردم، فدوی یک مصراع شعر ساخته‌ام، اما مصراع دوم را هر چه زور می‌زنم نمی‌توانم بگویم.

شاه پرسید: «خوب آن مصراع که ساخته‌ای چیست؟

محرم شاعر گفت آن مصراع این است:

«دیوانه شود محرم، در ماه محرم»

ناصرالدین شاه بلافاصله ادامه داد:

«در ماه صفر، هم، ده ماه دگر هم»[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و حکمران بارفروش (بابل)

در یکی از مسافرت‌های ناصرالدین شاه به مازندران، هنگامی که مراسم معرفی کارکنان دولت به عمل می‌آمد، شاه قاجار حکمران بارفروش (بابل کنونی) را مخاطب قرار داده و درحالی‌که یکی از حضار را نشان می‌داده، می‌پرسد: «این کی است؟»

حکمران که تا به حال شاه را ندیده وکمی دستپاچه شده بود می‌گوید:

ـ شاهزاده محمد تلگراف میرزا رئیس جعفرخانهٔ مبارکه.

ناصرالدین شاه سخت به خنده می‌افتد، به‌طوری‌که مجلس از صورت رسمی خارج می‌شود.[۱]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و شاعر گمنام

سلاطین و شاهزادگان سلسلهٔ قاجاریه اکثراً دارای ذوق و قریحهٔ ادبی بوده و عده‌ای از افراد این سلسله صاحب تألیفات عدیدهٔ ادبی و تاریخی می‌باشند. حتی زن‌های این خانواده نیز از این عطیه بی‌بهره نبوده و برخی از آنان اشعاری هم می‌سروده‌اند. دو بیت ذیل از مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است:

از مرد و زن آنکه هوشمند است　　　اندر همه حال سربلند است

بیدانش اگر زن است اگر مرد　　　باشد به مثل چو خار بی ورد

بیت ذیل مطلع غزلی است که نسبت آن را به فتحعلی‌شاه می‌دهند و نیکو سروده است:

شب شمع یک طرف رخ جانانه یک طرف

من یک‌طرف در آتش و پروانه یک‌طرف[1]

قریحهٔ ادبی و جنبهٔ تشویق این پادشاه بود که فتحعلی‌خان صبای کاشانی را به آن درجه از اهمیت ادبی و تمکین مالی رسانید و هم به مقام ملک‌الشعرائیش نائل گردانید. ناصرالدین شاه خوب شعر می‌گفت و اشعار زیادی از او در اذهان و هم در متون کتب محفوظ و مضبوط است.

قریحهٔ ادبی و شاعرنوازی این پادشاه سبب شده بود که عده‌ای از بزرگان ادب به وی تقرب جسته و در دربار او آمد و شد کنند. و غالباً نیز مورد تشویق او قرار گیرند. مسموع افتاد که در همان احیان که صیت ادب‌دوستی و شاعرپروری او گوشزد

۱ـ این بیت از سروده‌های ناصرالدین شاه است و مؤلف محترم به اشتباه آن را به فتحعلیشاه منسوب دانسته است.

خاص و عام شده بود. شاعر گمنامی به فکر افتاد که به وسیله‌ای خود را به شاه رساند و شعری در مدح او سراید تا شاید مورد تشویق و انعام وی قرار گیرد، لهذا قصیده‌ای در مدح سلطان بپرداخت و منتظر فرصت بنشست تا روزی بخت بلندش به آن پایگاه ارجمند کشاند و با عرض قصیدهٔ غرا و دریافت صله از پیشگاه اعلی دلی از قید غم برهاند تا آنکه شنید موکب سلطان عظیمت نیاوران نموده و قصد تفرج در آن ساحت مینو نشان کرده است. پس خود را در آن مکان به خدام آستان رسانید و تقاضا کرد به او اجازه دهند جزء مراقبان باشد تا چون شاه نزول اجلال فرماید قصیدهٔ خود بر او خواند و درّ اشعار آبدار بر مقدمش افشاند و چون اجازت یافت در سایهٔ درختی کهن بایستاد و دیده بر ره گشاد. قضا را چون موکب شاه در رسید و چهرهٔ جذاب سلطان پدیدار گردید هیبت سلطنت چنانش مرعوب کرد که یک‌باره خود را باخته از کرده پشیمان گردید، لاجرم خود را عقب کشید و در پشت درخت پنهان گردید، ولی ناصرالدین شاه که وی را دیده بود، از حال او غافل نماند و آن منظر را نادیده نینگاشت و بدون آنکه خود را به موضوع آشنا کند، خرد خرد به طرف درخت رفت و شاعر به نسبتی که شاه به او نزدیک می‌شد دور درخت می‌چرخید تا بالاخره سلطان با او مواجه گشت و پرسید کیستی و چه می‌خواهی؟ شاعر در کمال سراسیمگی جواب داد قربان شاعرم و آمده‌ام شعر بخوانم. ناصرالدین شاه گفت: «شعرت را بخوان ببینم». شاعر که به کلی حواس خود را از دست داده و همه چیزش را فراموش کرد بود شروع به خواندن این اشعار کرد:

شد عرصهٔ زمین چو بساط ارم جوان
از پرتو سعادت شاه جهانیان

سلطان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست
صاحب‌قران و خسرو و شاه و خدایگان

خورشید ملک‌پرور و خاقان دادگر
دارای دادگستر و کسرای کی نشان

ناصرالدین شاه با اندکی تأمل گفت: «مرد حسابی این اشعار از خواجه حافظ است و در مدح شاه شجاع گفته تو چه می‌گویی!» عرض کرد: «قربان شعر از من است و حافظ دزدیده است.» شاه گفت: «مؤمن مقدس آن وقت که حافظ این اشعار را گفت تو نبودی.» عرض کرد بلی قربان نبودم که توانسته است بدزد والا مانع می‌شدم.» شاه خندید و دستور داد وی را انعامی داده و به دلخوشی روانه‌اش کردند.

غزل ذیل از ناصرالدین شاه است:

یار ما را سر پرسیدن بیمار بود
عجب از طالع برگشته که بیدار بود
ما قوی‌پنجه و چشم تو ز بیماران است
که شنیده است قوی کشته بیمار بود
دل ربودی و برفتی ز برم وین نه عجب
زانکه دزدانه تو را شیوه و رفتار بود
جای معشوق ندانیم ولیکن گویند
کعبه و بتکده و خانهٔ خمار بود
این‌چنین کان صنم از پیش من غم‌زده رفت
در قیامت مگرم وعدهٔ دیدار بود[1]

۱ـ قصص‌الشعراء یا چهل داستان ـ تألیف: ذکایی بیضایی ـ انتشارات وحید ـ تهران ـ ۱۳۶۲

ناصرالدین شاه و خلوتی شاعر

ناصرالدین شاه سلطان مقتدر قاجار علاقه زیادی به شکار و مخصوصاً صید جانوران وحشی داشت و در هر فرصتی که پیش می‌آمد از فکر این کار غافل نمی‌ماند از شهر بیرون می‌رفت و در شکارگاه‌ها خیمه برپا می‌کرد و به شکار می‌پرداخت. روزی در یکی از کوه‌های اطراف شهرستانک دو پلنگ را یکی پس از دیگری به خاک افکند وقتی این کار صورت گرفت میرزا ابراهیم‌خان خلوتی که از شاعران خوش‌قریحه بود و طبعی روان داشت و جزء ملتزمین رکاب شاهی بود پیش دویده تعظیمی کرد و بر بدیهه گفت:

امروز چو شه سوار بر توسن شد

مانند فرشته سوی اهریمن شد

افکند به یک لحظه خدنگش دو پلنگ

شاهنشه شیر دل پلنگ افکن شد

شاه را بسیار خوش آمد و گفت: «بارک‌الله میرزا ابراهیم‌خان چه صله می‌خواهی؟»

میرزا ابراهیم که به دولت شاه از حشمت و مال بی‌نیاز بود و در آن ساعت تنها به یک باز شکاری نیاز داشت گفت:

یارب به شاه ما همه عمر دراز ده — در هر مصاف حشمت دشمن گداز ده

بی‌برگ و ساز مانده و بی‌باز خلوتی — شاها سزای خدمت دیرینه باز ده[1]

۱ـ همان مأخذ قبلی.

ناصرالدین شاه و شمس‌الشعراء رضوان

وقتی که ناصرالدین شاه به شکار می‌رفت معمولاً عده‌ای نیز در التزام رکاب بودند. بعضی از امرای او نیز در سخن‌سرایی دستی داشتند وگاهی به مناسبت پیشامد شعری فی‌البدیهه می سرودند.

مثلاً شمس‌الشعراء رضوان که اغلب جزء ملتزمین رکاب بوده، یک بار فی‌البدیهه در شکاری که ناصرالدین شاه روز اول قوس زده سروده است:

ای شاه چو تیرت آتشین پیکان است — آهوی سپهرش حمل بریان است

در قوس چو این تیر تو بر جدی رسد — چون دلو تهی قلب اسد لرزان است

این رباعی را نیز فی‌البدیهه در شکاری که روز اول زمستان کرده سروده است:

خورشید ملوک کامیاب آمده است

زین صید که سویش به شتاب آمده است

امروز شد آفتاب در جدی، ولی

این جدی به پیش آفتاب آمده است

در ماهی شکار کردن شاه گفته است:

خود بخت شکار دشت خوابید امروز — تا شاه سوی دجله شتابید امروز

در رود عجب مکن که از طلعت شاه — خورشید به برج حوت تابید امروز

این رباعی را درباره صیدی ساخته که تیر به چشمش خورده است:

امروز شکاری که فرو خفت به چشم

پیکان خدنگ شه شدش جفت به چشم

از ره چو رها کرد خدنگی سر راست

فرمود به عضویش بنه گفت به چشم[1]

۱ـ شاهان شاعر ـ تألیف: ابوالقاسم حالت ـ تهران ـ انتشارات علمی ـ چاپ اول ـ ۱۳۴۶ شمسی

ناصرالدین شاه و میرزا تقی‌خان مجدالملک (عبقری)

میرزا تقی‌خان مجدالملک (عبقری) که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار وزیر وظایف و اوقاف بود از فن شعر نیز بی‌بهره نبود. این رباعی را فی‌البدیهه موقعی که اسب ناصرالدین شاه از گردنهٔ کوه شکراب بالا می‌رفت گفته است:

از بس خم و پیچ، گرزه ماری ای راه — یا خود به مثل طره یاری ای راه
نی، نی، غلطم، کزین همه پیچا پیچ — بی شبهه کمند شهریاری ای راه[1]

ناصرالدین شاه و میرزا محمد حسین فروغی

یک بار ناصرالدین شاه نوزده پلنگ شکار کرده بود. میرزا محمد حسین فروغی (پدر مرحوم ذکاءالملک) قصیده‌ای در این خصوص سروده، از آن جمله چنین می‌گوید:

پلنگ نوزدهم نیز با کمال غرور
قدم نهاد به میدان خسرو منصور
پلنگ نوزدهم چون پلنگ هیجدهم
خبر نداشت که بی‌حاصل است خرمن زور
پلنگ ظالم و شه عادل است و ظالم‌کش
چه جابری که نشد پیش عدل شه مجبور
ز شست شاه و ز اشعار من پلنگان را
وظیفه‌ای‌ست که در جمع‌ها شود منظور[2]

۱ـ همان کتاب قبلی.

۲ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و امین لشکر میرزا قهرمان

امین لشکر میرزا قهرمان در زمان ناصرالدین شاه قاجار وزارت فواید عامه را عهده‌دار بود. وقتی به واسطهٔ مقام ارجمندی که در دربار داشت محسود مغرضین واقع شد و چند تن از دشمنان او به شاه گفتند امین لشکر حافظهٔ خود را از دست داده و دیگر لیاقت مشاغل دیوانی و خدمات دولتی را ندارد.

امین لشکر بدین مناسبت غزلی ساخته برای شاه فرستاد که چند بیت آن از این قرار است:

باز، ای دل هوس باده بی‌غش کردم
که خیال رخ آن ساقی مهوش کردم
یک سر زلف به دست من و یک سر با غیر
سال‌ها بر سر این رشته کشاکش کردم
مدعی نسبت «نیسان» دهدم، بی‌خبر است
که من از هر چه به جز شاه فرامش کردم
خسرو دهر ملک «ناصردین» آنکه منش
از دل و جان به همه عمر ستایش کردم

ناصرالدین شاه به خط خود در حاشیهٔ غزل نگاشت:

«آفرین بر امین لشگر! غزل را بسیار بسیار خوب سراییده است. کسی را که نسبت نسیان دهند این‌طور اشعار نغز با مغز چگونه می‌تواند گفت؟ هیچ سهو و نیسانی در حواس خمسه و قلم آهنی کار نمسه نداشته و ندارد. سال‌ها باز هم متصدی خدمات دولتی و دیوانی خواهد بود و بدون هیچ نسیان در صدر ایوان خواهد نشست. خرقه سنجابی مرحمت شد که بهتر از حکمت پنجاب است!»[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و مهرداران سلطنتی

ناصرالدین شاه قاجار در فرمان‌هایی که برای مهرداران سلطنتی می‌نوشت غالباً دقیق بود، گوش‌زدها و توصیه‌ها می‌نمود و مخاطب منشور را به دقایق نکات خاص کار مهمش توجه می‌داد و در خاتمه فرمان این ابیات را درج می‌کرد که:

ای که داری تو مهر من در دست　　بایدت داشت مهر من در دل

تا به منشور عمر مهر اجل　　نخورد، کاین صحیفه شد باطل

ندهی مهر من به دیگر دست　　نکنی مهر من ز دل زایل

می‌گویند حفظ و صیانت آخرین مهردار او در مراتب امانت‌داری حتی از این توصیه نیز درگذشته بود. مرحوم حاجی حسین‌قلی‌خان صدرالسلطنه نوری که در اواخر عهد ناصرالدین شاه دبیر رسایل و مهردار سلطنتی بود چون ناصرالدین شاه کشته شد و مظفرالدین شاه به تهران آمد، هر قدر اولیاء دولت خواستند که مهر سلطنتی را از او بگیرند و به جانشین او تحویل دهند، از واگذاری آن خودداری کرد وگفت من باید مهر را به صاحبش تحویل دهم! چون کار اصرار دولتیان و انکار او به نهایت رسید، عاقبت صدرالسلطنه جمعی از مأمورین دولتی را با خود همراه برداشت و به حضرت عبدالعظیم بر سر قبر ناصرالدین شاه برد و مهر را با شهادت گرفتن از چند نفر بر قبر او انداخت و این بیت را خواند وگریخت:

گیرم که برکنی دل سنگین ز مهر من

این مهر را به کی دهم، این دل کجا برم؟[1]

۱ـ همان کتاب قبلی.

ناصرالدین شاه و زبان فرانسه

مشهور است که ناصرالدین شاه زبان فرانسه را به خوبی می دانسته است. در این باره اعتمادالسلطنه درکتاب روزنامهٔ خاطراتش در صفحه ۸۲، این‌گونه می‌نویسد:

«پانزده سال است که من درس می‌گویم و ده سال قبل از من معتمدالملک و پیش از او حکیم گلوکه و در زمان ولیعهدی و ایالت تبریز جمع دیگر درس داده بودند. ماشاءاللّٰه از شدت کار یا پریشانی خیال، هیچ فرانسه نمی دانند، زیرا که مثل سایر کارها از راه اصولش بر نمی‌آیند. تصور می‌فرمایند تعلیم و تعلم مشابه سلطنت مستقل ایران است که به بوالهوسی می‌توان تحصیل کرد. لاواللّٰه. درس چیز دیگر است.»

همچنین اعتمادالسلطنه در صفحه ۲۲۴ این کتاب نوشته است:

«بندگان همایون به خیال این هستند چون کار دولت را آراسته و پیراسته فرمودند، تحصیل زبان آلمان بفرمایند. چهل سال است فرانسه می‌خوانند، هنوز در تکلم ماضی را به جای مضارع و امر را به جای نفی تکلم می‌فرمایند.»

دکتر فوریه هم که از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ طبیب ناصرالدین شاه بود می‌نویسد:

«شاه به زبان فرانسه کم آشنا است و در تکلم به آن عاجز است... نمی‌تواند بی‌وسیله مترجم به مکالمه ادامه دهد. سه سال در دربار ایران ـ صفحه ۱۳).

با این وجود اعتمادالسلطنه خود فرهنگ فرانسه ـ فارسی ناقصی تحت عنوان DICTIONNAIRE MANUEL FRANCA IS-PERSIAN به عنوان این‌که تألیف ناصرالدین شاه است، طبع کرده است. (قطع جیبی ـ تهران ـ ۱۲۹۶ قمری)

ناصرالدین شاه و شوریدهٔ شیرازی

روزی حاجی فصیح‌الملک متخلص به شوریده شیرازی که از شعرای معروف دورهٔ قاجاریه بود، برای اولین بار به دربار ناصرالدین شاه بار یافت و قصیده‌ای که در مدح شاه ساخته بود، خواند. چون قصیدهٔ فوق‌العاده جالب و غرا بود، مورد تحسین و تمجید فراوان شاه قرار گرفت.

شوریده که از نعمت بینایی محروم بود، صدای تمجید و تحسین ناصرالدین شاه را می‌شنید ولی صورت وی را نمی‌دید. شاعر بی‌نوا تحت‌تأثیر محرومیت از این دیدار، این رباعی را فی‌البدیهه ساخت و به عرض رسانید:

رفتم به درگه شه و خواندم ثنای شاه
احسنت شه شنیدم و چشمم ورا ندید
چون مصطفی که شب معراج سوی عرش
روی خدا ندید و ندای خدا شنید

ناصرالدین شاه از این بدیهه‌گویی بسیار خوشش آمد و خلعتی فاخر و لقب فصیح‌الملک به وی عطا کرد. البته اگر ما جای شاعر بودیم چنین تشبیه ناروایی را نمی‌کردیم.[1]

۱ـ آسمان و ریسمان ـ در عوالم شعر و شاعری ـ تألیف: خلیل محمدزاده ـ انتشارات مجموعه ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۴ ـ تهران

ناصرالدین شاه و عشق ملیجک و آل ملیجک

ملیجک، محمد برادر امین اقدس زن محبوب ناصرالدین شاه بود. وی از مردم گروس بود. این چوپان‌زادهٔ گروسی به واسطهٔ نسبتی که با امین اقدس داشت به اندرون شاه راه یافت. کم‌کم غلام بچه شد و چون اکراد گنجشک را ملیج می‌گویند و این جوان هم در حضور شاه، گنجشک را ملیج گفته بود، به ملیجک موسوم شد. پس از چند سال غلام بچه بودن، فراش خلوت شد و این سمت را داشت که آفتابهٔ شاه را به مبال ببرد، به این جهت شاه و دیگران او را امین ضرطه می‌گفتند.

سید ابوالقاسم بزاز کاشانی که مدتی نظارت امین اقدس را داشت و بعد فراش خلوت شده بود، اسباب ترقی ملیجک را فراهم کرد و دختر خود را نیز به او داد. کم‌کم آداب معاشرت به وی آموخت. در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا نیز از همراهان بود. پس از بازگشت به ایران، تفنگدار مخصوص شاه در شکارگاه بود. ثمرهٔ ازدواج ملیجک با دختر سید ابوالقاسم، پسری بود که او را غلامعلی‌خان (ملیجک دوم) نام نهادند، شاه روزی این بچه را در اندرون دید و از او خوشش آمد و گفت: غالباً او را به اندرون بیاورند.

کم‌کم این طفل به زبان آمد و طرف میل شاه شد. اعتمادالسطلنه در کتاب خاطراتش می‌نویسد: حالا غالب اوقات شاه صرف این طفل است و درجهٔ میل، به عشق کشیده است. این است تقدیر آسمانی که نوادهٔ بزار و چوپان از ولیعهد ظل‌السلطان زیادتر طرف میل مالک رقاب ایران است.

بعدها ناصرالدین شاه، مردک دایی ملیجک دوم را نیز به دربار پذیرفت تا از او نگهداری کند. اعتمادالسلطنه این گروه را «ملاجکه» می‌نامد و در شأن این جمع،

مطالب شنیدنی دارد:

«سر ناهار که ملیجک حاضر نبود، طوری حواس شاه پرت بود که ابداً گوش نمی‌دادند که من چه می‌خوانم. از این عشق است که امین‌السلطان غنیمت می‌برد و مشیرالدوله نزدیک است پدر ایران را در بیاورد، از شدت عشق است که متحمل هیچ امری نیست جز ملیجک، از شهر اخبار بد می‌رسد، دزدی زیاد است و...»

این‌گونه اعمال ناصرالدین شاه باعث شد که در گوشه و کنار، از این ماجرا، مضامینی بپردازند، از جمله حکیم‌الممالک از نزدیکان و حکیمان دربار، هجونامه‌ای این‌گونه سرود:

شاه اگر عاشقی کند سر پیری
عشق ملیجک بس است و آل ملیجک
مرو و سرخس ار به باد رفت عجب نیست
عشق ملیجک بس است و خال ملیجک
هر چه جواهر بود خزانهٔ سلطان
حق ملیجک بس است و مال ملیجک

اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

«اگر چه این اشعار، نمک به حرامی است، زیرا که در هجو ولی‌نعمت است، اما چون حقیقت دارد، به آن جهت من نقل کردم.»[1]

۱ـ همان مأخذ قبلی.

ناصرالدین شاه و شعر تب‌آلود

ناصرالدین شاه، همچنین در جلد پنجم از خاطرات خود نوشته است: پنجشنبه عصری به اندرون رفتم، تب داشتم، در حال تب این چند شعر را در وصف حکیم‌الممالک گفتم:

تو حکیم‌الممالک شاهی / با عصا و ردا و دستگاهی

صبح از ترس دیدن مرضی / با تب و لرز در ته چاهی

عصرها در طویله خرها / سر به آخور به خوردن کاهی

هیچ‌کس نیست از غمت دلسوز / بس که بی‌طینتی و بدخواهی

هم به میخانه‌ای و هم مسجد / هر که هر جا رود تو همراهی

از خسیسی برای یک شاهی / تا قیامت ذلیل و گمراهی

از دماغ فراخ تو پیداست / گاو گاو آهن جهانشاهی

ای حکیم‌الممالک پفیوز / کاش بینم فتاده در چاهی[1]

۱ـ همان مآخذ قبلی.

ناصرالدین شاه و تاریخ سفرهایش

ناصرالدین شاه سفرهای زیادی در داخل و خارج از کشور داشته است. شرح ماجرای این سفرها را می‌توان در سفرنامه‌هایی که خود او نوشته است خواند و از نکته‌های خاصی که بدان توجه کرده است بهره جست.

میرزا اسمعیل تفرشی که تخلص «دبیر» دارد در رابطه با تاریخ مسافرت شاه به عتبات عالیات این‌گونه سروده است:

موکب ناصر دین شه چه شد و باز آمد
از طواف عتبات و سفر آن صفحات
زد به تاریخ همایونش رقم کلک «دبیر»
باز آمد شه آزاده به گاه از عتبات

میرزا اسمعیل همچنین در رابطه با تاریخ مسافرت اول ناصرالدین شاه به فرنگ گفته است:

چو یک هزار و دو صد با نود ز هجرت رفت
مه ربیع نخستین شهنشه ایران
ابوالمظفر والنصر ناصرالدین شاه
که آفتاب ملوک است و سایه یزدان
به پنج ماهه سفر کرد با نشاط و ظفر
به عزم سیر و سیاحت سوی فرنگستان
پس از سیاحت آن‌جا به عز و فیروزی
به سوی ملک خود آمد به غرهٔ شعبان[1]

۱ـ چهل سال تاریخ ایران ـ جلد اول مآثر و الآثار ـ تألیف: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ به کوشش: ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۶۳

ناصرالدین شاه و شعر ترکی

در رابطه با شعر ترکی ناصرالدین شاه، مطلبی در نشریه حیدربابا که توسط آذربایجانیهای مقیم شهر تورنتو کانادا هرماه منتشر می‌شود، به قلم رضا همراز درج گردیده بود که عین آن را در اینجا ملاحظه می‌نمائید.

ناصر الدین شاه ین تورکجه شعر لریندن

هامی میز بیلیریک کی، محمدشاهین اوغلو، ناصرالدین شاه، قاجار سلسله سینین دوردونجو شاهلاریندان ایدی کی، ۱۲۴۷ ینجی ایلینین صفر آیی آلتی سیندا تاریخ بویلو، اوجا و قوجا تبریز ده دو غرولوب و ۱۷ یاشار شاهلیق عرفه سینه ال تاپمیشدیر. دندیمیز کیمی، ناصرالدین شاه ۱۲۶۴ ده (ذیقعده ایی‌نین ۲۳ اونجو گونونده) تهراندا رسمی اولاراق شاهلیق تختینه اوتوردو. اونون حاقیندا بو گونه کیمی اونلار کیتاب و یوزلر مقاله یازیلیب کی، دنمک یاشایشینین بیرجه قارانلیق حیصه سی قالما میشدیر، قالسادا، چوخ آز قالمیش دیر، ناصرالدین شاه ۴۹ایل سلطنت سوردوکده، اللینجی ایلینجی ایلینین سلطنتین طنطنه لی کنچیر مک اوچون هریئری بزه‌ندیریب و اوزون جشن گونلرینه حاضیر لایردی کی، کرمانلی میرزه رضانین الی ایله شاه عبدالعظیم گولله‌له نیب و نهایت الین دونیادان اوزوب و اوغلو مظفرالدین شاه اونون ینرینده اوتوروب و بیر ایل دن سونرا شانلی مشروطه فرمانی همین شاهین الی ایله ایمضالاندی.

بیزیم فیکیریمیزجه ناصرالدین شاهین یاشاییشینین ان قارانلیق حیصه‌سی اونون ادبی چالیشمالاری دیر. شاید بوگونه قده‌ر اونون شاعر لییندن و پوئزیاسینا دایر انله بیر آغیز یاندیران سوز صحبت مطبوعات دونیا سیندا گتتمه میشدیر. حالبوکی، او یوکسک درجه ده شاعیر لیک استعدادینا مالیک ایدی و فارسجاتورکجه شعر لریندن اورنک لر الده دیر.

اونون:

رفتم بـه کـربلا بـه سـر قـبر هـر شـهید	دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است
پرسیدم از کسی سببش را به گریه گـفت	پایین پـای قـبر حسـین قـبر اکـبر است

شعری هله ده یاس توره نلرینده اوخونار. اونون فارسجا دیوانین حسن گول‌محمدی چاپ عرفه سینه چاتدیر میشدیر، لاکین تورکجه شعر لریندن بیرجه بیت ده او شعر توپلوسونا نه‌ایسه داخیل اندیلمه میشدیر. من هله نئچه ایل لر قاباق بیر تورکجه شعر ایله تانیش ایدیم و دئمک انشیدمیشدیم. آمما اونون سویله‌یه‌نین کیم اولدو غون بیلمزدیم.

داها سونرالار تورک دونیاسینین اویوندویو رحمتلی پروفسور محمدتقی زهتابی‌نین یاس تورنیندن قاییدارکن مرثیه شاعیریمیز حاج علی‌آقا حسین‌زاده همین شعرین بیر قسمین منیم اوچون اوخویوب و شعرلری ناصرالدین شاهدان بیلدی. من بو ایشی حاللاجلاماق اوچون یئره باش ووردوم آمما نتیجه آلانمادیم. تا شهریمیزین عالیمی و ادیبی اوستاد حاج موسی هریسی‌نژاد ایله گوروشوب دانیشاندا ناصرالدین شاهین تورکجه تورکجه شعر لریندن خبر آلدیم. اونلار منه همین شعری اوخویوب و داها سونرا منیم اوچون یازدیقلاری بیر مکتوبدا بئله قئیدلری اولموشدو: «... رحمتلی، ملا علی روضه‌خوان هریسی بو شعر لرین نسبتینی و ثریب مرحوم ناصرالدین شاها. منبرده هی اوخوردو. قولاق وسیله سیله او مرحومدان حفظیمده دیر...» اوستاد هریسی نین سوزلرینه قوت بونودا ارتیرماق هنچ ده یئرسیز اولماز کی، آشاغیدا تقدیم انده جه ییمیز شعر له، اونجه اوخودوغوموز فارسجا شعرین بیر سیرا سبک‌شناسی علاقه لری و یاخین لیقلاری گورونور. هر حالدا بو سیز بو دا ناصرالدین شاهین بیر تورکجه نووحه سی. گون اولسون باشقا شعر لرین ده الده انده بیله ک. انشاءالله.

قویدوم قدم امام حسینین رواقینا	دوشدو کونول طواف ائیله‌مک اشتیاقینا
اوپدوم حرم حریمینی، قبرین قوجاقلادیم	گوردوم حسین اصغرین آلمیش قوجاقینا
هرده‌ن بوغازینین یاراسیندان قانین سیلیر	هرده‌ن قویور دوداغینی عطشان دوداقینا
قبر علیّ‌اکبری پایین پاییده	گوردوم کی قونچه تک آسیلیب‌گول بوداقینا
دربان او بارگاه ده قبر حبیب ایدی	یئتمیش ایکی غریب شهیدین رواقینا
هر قبر صاحبین سوروشودوم کی کیمدی بو؟	اخلاص ایله قویام اوزومو تا آیاقینا
ناگاه اوجالدی حضرت عباس نعره‌سی	کای نابلد دخیل زیارت سیاقینا
من هر شهید ده‌ن یاخینام آغلایان گوزه	سقا اولان همیشه گنده‌ر سو سوراقینا

گوروندویو کیمی شعر ناقص نظره گلیر. آنجاق، هله لیک بو قدره کفایت لندیک و شعره ال ویرمادان اولدوغو کیمی ثبت ائتدیک. یازیمیزین سونوندا اوستاد هریسی‌دن اوز تشکر و منت‌دار لیغیمیزی بیلدیره‌ره‌ک، ادب سئوه‌رلر یمیزدن رجاء ائدیریک ناصرالدین شاهین باشقا تورکجه شعر لری اللرینده وارسا، ادبیاتیمیز لاماراقلانانلاردان اسیرگه مسینلر.[1]

۱ـ ماهنامهٔ حیدربابا ـ جولای ۲۰۱۰ ـ تورنتو ـ کانادا ـ رضا همراز.

فهرست اسامی زنان و فرزندان ناصرالدین شاه قاجار

اسامی زنان ناصرالدین شاه[1]
«به ترتیب حروف الفبا»

۱	اخترالسلطنه	خواهر شاهزاده اُکتاقا آن میرزا بود که فرزندی نیاورد.
۲	اقول‌بیگه خانم	کنیز قهوه‌خانه و صیغهٔ ناصرالدین شاه بود. برادر او رختخواب‌دار بود.
۳	امینه اقدس (زبیده خانم گروسی)	از اهالی کردستان و طرف اعتماد و خزانه دار ناصرالدین شاه بود. برای معالجهٔ بیماری چشم به اطریش سفر کرد ولی عمل چشمش موفقیت‌آمیز نبود. وی عمهٔ عزیزالسلطان ملیجک بود و فرزندی نیاورد.

۱ـ فهرست اسامی زنان و فرزندان ناصرالدین شاه با استفاده از کتاب‌های: ناسخ‌التواریخ ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ـ المآثر و الآثار ـ تاریخ منتظم ناصری ـ یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه ـ گزارش ایران ـ پشت پرده‌های حرمسرا و سایر منابع دیگر، برای اولین بار به‌طور کامل توسط مؤلف این اثر تهیه و تنظیم شده است.

۴	انیس‌الدوله (فاطمه)	فاطمه ملقب به انیس‌الدوله از زنان صیغه‌ای و سوگلی ناصرالدین شاه، از اهالی روستای امامه از قرای لواسان کوچک بود. فرزندی نیاورد و پس از کشته شدن ناصرالدین شاه روزی برایش دسته‌ای اسکناس آوردند. چون عکس شوهر را روی آنها دید، چندان بر سینه و شکم کوفت که سخت بیمار شد و پس از چند ماه به همسر خویش پیوست.
۵	بدرالسلطنه	از شاهزاده خانم‌های بزرگ بود که یک پسر آورد به نام رکن‌السلطنه که سال‌ها در اروپا به سر برد و در همان‌جا درگذشت.
۶	بلقیس خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۷	تاج‌الملوک[۱] (خجسته‌خانم)	دختر میرزا عبدالمطلب مستشار پست بود.
۸	توران‌السلطنه (خانم شاهزاده)	وی مادر عضدالسلطنه و تاج‌السلطنه نویسنده کتاب خاطرات تاج‌السلطنه است.

۱ـ این زن را خجسته خانم نیز ذکر کرده‌اند و او کسی جز خجسته خانم تاج‌الدوله اولین زن ناصرالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت است. بلکه او خجسته خانم آخرین زن ناصرالدین شاه بود.

۹	جمال خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۱۰	خانم باشی (فاطمه‌باغبان‌باشی)	دختر محمدحسین باغبان‌باشی است که پدرش باغبان‌باشی اقدسیه بود. او با امینه اقدس در یک جا زندگی می‌کرد. خانم باغبان‌باشی چون چشمان شبیه جیران سوگلی متوفی شاه داشت، مورد توجه خاص بود.
۱۱	خانم پس‌قلعه‌ای	از اهالی پس‌قلعه بود.
۱۲	خاور سلطان	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۱۳	خجسته‌خانم (تاج‌الدوله)	دختر سیف اللّه میرزا پسر فتحعلیشاه، نخستین زنی که ناصرالدین شاه پس از استقرار به سلطنت اختیار کرد. از زنان عقدی دائمی بود و دو فرزند آورد. سلطان معین‌الدین میرزا که ولیعهد نامیده شد و در شش سالگی درگذشت. عصمت‌الدوله که مادر دوستعلی‌خان معیرالممالک است.
۱۴	روشنک (دماوندی)	دختر دهقانی بود که ناصرالدین شاه در سفر دماوند او را دید و پسندید و این نام را برایش انتخاب کرد و به حرمسرا فرستاد.

۱۵	زهرا سلطان	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۱۶	زینت‌السلطنه	دختر سالار معروف بود که چند سال در خراسان با ناصرالدین شاه جنگید. وی پسری آورد به نام سالارالسلطنه که در فرنگ زیست و در همان‌جا بدورد زندگی گفت.
۱۷	ستاره خانم	دختر آقا محمدحسن تبریزی که در زمان ولیعهدی به عقد دائم درآمد و پس از آنکه جیران فروغ‌السلطنه مورد توجه قرار گرفت، چون ناصرالدین شاه نمی‌توانست بیش از چهار زن عقدی داشته باشد، به این سبب ستاره خانم را مطلقه و بعد به صیغه خود درآورد و عقد دائمی او را به فروغ‌السلطنه جیران داد. ستاره خانم سه فرزند به اسامی زیر آورد: سلطان ملک‌شاه، پری سلطان خانم، اخترالملوک.
۱۸	سرورالسلطنه	دختر امام قلی میرزا عمادالدوله پسر فتحعلیشاه بود. وی فرزندی نیاورد و پس از بیست و هشت ماه زندگی در حرمسرا فوت کرد. از زنان عقدی دائمی بود.
۱۹	سکینه چیذری	از اهالی چیذر شمیران بود.

۲۰	سلطان خانم	از اهالی تبریز بود.
۲۱	شاخ گل	کنیز جمال خانم بود که ناصرالدین شاه به قیمت یک‌صد و پنجاه تومان او را خرید و تربیتش را به امینه اقدس واگذار کرد.
۲۲	شکوه‌السلطنه	سومین همسر عقدی دائمی و دختر شعاع‌السلطنه پسر فتحعلیشاه بود. او مادر مظفرالدین میرزا است که بعد از پدر به سلطنت رسید. دختر وی زینت‌الدوله بود که در نه ماهگی فوت شد.
۲۳	شمس‌الدوله	دختر عضدالدوله پسر فتحعلیشاه بود و فرزندی نیاورد.
۲۴	شوکت خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۲۵	شیرازی کوچیکه (قمرالسلطان خانم)	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۲۶	صاحب‌سلطان خانم	او خالهٔ قمر تاج‌خانم و از زنان صیغه‌ای است.
۲۷	صفیه نوری	دختر ملایی از اهالی نور مازندران بود.
۲۸	طوفان بی‌بی‌ترکمان (طوغان بی‌بی)	از زنان صیغه‌ای حرمسرا و از ترکمن‌های طایفهٔ کوکلان بود که در حمله به طایفهٔ یموت در سال ۱۲۸۲ هجری قمری به اسارت درآمده بود.

۲۹	عابده خانم	دختر قاسم‌میرزا بود.
۳۰	عالیه خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۳۱	عایشه خانم یوشی	خواهر لیلی خانم و خواهر میرزا عبدالله‌خان از اهالی یوش مازندران بود.
۳۲	عفت‌السلطنه	دختر صارم‌الدوله و از زنان صیغه‌ای بود که سه فرزند به نام‌های سلطان مسعود میرزای ظل‌السلطان، سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله و بانوی عظمی آورد.
۳۳	غنچه خانم	کنیز ترکمان بود.
۳۴	فاطمه خانم	یکی از زنان صیغه‌ای بود که وظیفهٔ عمده‌اش نگهداری مازاد پول انعام‌هایی بود که ناصرالدین شاه هر روز در حمام پخش می‌کرد. این زن اضافه پول‌ها را جمع می‌کرد و یک جا به خزانه می‌فرستاد.
۳۵	فخری خانم	از اهالی شهرستانک بود.
۳۶	فروغ‌السلطنه (جیران) [۱]	دختر محمدعلی‌خان تجریشی بود. چشمانی چون آهو داشت و بدین سبب او را جیران می‌گفتند. محبت و مقام او نزد ناصرالدین شاه بسیار بالا بود. فرزندان او عبارتند از: ملک قاسم میرزا و ملکشاه که هر دو را ولیعهد نامیدند ولی یکی پس از دیگری فوت شدند.

۱ـ در ترکی به‌آهو، جیران می‌گویند.

۳۷	قمرتاج‌خانم (زیقوله)	خواهرزادهٔ صاحب سلطان خانم و مادر فاطمه قدرت‌السلطنه است
۳۸	گلین خانم	نخستین همسری بود که ناصرالدین شاه در زمان ولیعهدی به عقد دائمی خود درآورد. او مادر سلطان محمودمیرزا، سلطان محمدمیرزا، فخرالملوک و افسرالدوله است.
۳۹	لیلی خانم یوشی (حرمت‌السلطنه)	خواهر عایشه خانم و خواهر میرزا عبدالله‌خان از اهالی یوش مازندران بود. او فرزندی به نام ایران‌الملوک آورد.
۴۰	ماه رخسار خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۴۱	ماه نساء خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۴۲	محبوب‌السلطنه	مادر عزالسلطنه و عزیزالسلطنه است.
۴۳	معصومه خانم	از زنان صیغه‌ای حرمسرا بود.
۴۴	مرجان خانم (ترکمان خانم)	یکی از زن‌های صیغه‌ای بود که دو فرزند به نام‌های یمین‌الدوله و فرخ‌السلطنه آورد.
۴۵	منیرالسلطنه	دختر محمدتقی‌خان معمارباشی بود. وی مادر کامران میرزا نایب‌السلطنه و وزیر جنگ است.
۴۶	نجم‌السحر	از زنان حرمسرا بود که هنگام سومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، مشیرالدوله او را در استانبول به هفتصد لیره خرید و در هلند به شاه تقدیم کرد.

۴۷	ندیم‌السلطنه	مادر ضیاءالسلطنه بود.
۴۸	نوش‌آفرین خانم (خازن‌الدوله)	از زنان صیغه‌ای بود که دو دختر آورد به نام‌های فخرالدوله و فروغ‌الدوله. فخرالدوله به عقد مجدالدوله درآمد و فروغ‌الدوله زن میرزاعلی‌خان ظهیرالدوله شد.
۴۹	وجیه‌الدوله (صغرا خانم شاه عبدالعظیمی)	وی یک دختر آورد به نام اخترالدوله که ناصرالدین شاه او را به نکاح عزیزالسلطان ملیجک درآورد.
۵۰	وقارالسلطنه	مادر شرف‌السلطنه است.
۵۱	هما خانم (والی‌زاده)	دختر خسروخان والی کردستان بود و به همین علت او را والی‌زاده خطاب می‌کردند. او دختری آورد به نام والیه.[۱]

۱ـ اسامی فوق نام زنان حَسَب و نَسَب‌دار ناصرالدین شاه بود. تعداد زنان وی به‌طور دقیق معلوم نیست و مورخین آمارهای مختلف ارائه داده‌اند. اعتمادالسلطنه تعداد آنها را هفتصد نفر ذکر کرده است. دکتر فوریه پزشک مخصوص شاه به عدد هزار زن اشاره می‌کند. دوستعلی‌خان معیرالممالک در کتاب یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه می‌نویسد: «ناصرالدین شاه روزی که کشته شد هشتاد و پنج زن داشت.» تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه در کتاب خاطرات خود در رابطه با زن‌های پدرش چنین گفته است: «تقریباً اعلیحضرت پدر تاجدار من هشتاد زن و کنیز داشت. هر کدام ده الی بیست کلفت و مستخدم داشته، عدهٔ زن‌های حرمسرا به پانصد نفر، بلکه ششصد می‌رسید و همه روزه هم، یا خانم‌ها یا کلفت‌ها و خدمه‌ها از اقوام و عشایر خود جماعتی را می‌پذیرفتند و هر روز، بالاستمرار در حرمسرا تقریباً هشتصد، نهصد زن موجود بود. از میان تمام این خانم‌ها، فقط هفت الی هشت نفر بودند که اولاد داشته و مابقی بدون اولاد بودند.»

اسامی پسران ناصرالدین شاه
«به ترتیب حروف الفبا»

۱	سلطان حسین میرزا (جلال‌الدوله)	از عفت‌السلطنه و برادر سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان است که در سن شانزده سالگی در مشهد فوت کرد.
۲	سلطان رکن‌الدین میرزا [1]	از فروغ‌السلطنه ذکر شده که در سه سالگی فوت شده است.
۳	سلطان محمدمیرزا	برادر سلطان محمودمیرزا بود در نه ماهگی رحلت کرد.
۴	سلطان محمد میرزا [2]	از فروغ‌السلطنه بود و هشت روز بیشتر عمر نکرد.
۵	سلطان محمود میرزا	از گلین خانم بود. ولیعهد نامیده شد ولی در یازده‌ماهگی درگذشت.
۶	سلطان مسعود میرزا (ظل‌السلطان)	در بیستم ماه صفر سال ۱۲۶۶ هجری قمری به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۶ فوت کرد. وی که اکثر عمر خود را به حکمرانی در ولایات سپری کرد فردی مستبد و دیکتاتور بود. از کارهای بسیار زشت و ناپسندش محو آثار هنری دورهٔ صفویه در اصفهان است.
۷	سلطان معین‌الدین میرزا	ولیعهد نامیده شد. در سن شش سالگی درگذشت.

۱ و ۲ـ اسامی دو فرزند فوق در کتاب المآثر و الآثار به‌فروغ‌السلطنه نسبت داده شده و در جای دیگر ذکری از آنها نیست.

۸	سلطان ملک‌شاه (محمد میرزا)	از ستاره خانم به دنیا آمد. در هشت ماهگی درگذشت.
۹	عضدالسلطنه (محمد میرزا)	از توران‌السلطنه بود.
۱۰	کامران میرزا (نایب‌السلطنه، امیرکبیر)	متولد نوزدهم ذیقعدهٔ سال ۱۲۷۲ هجری قمری و متوفی به سال ۱۳۰۷ است. او که به نایب‌السلطنه و امیرکبیر ملقب بود، پست وزیر جنگ و رئیس کل قشون و حکومت تهران را داشت.
۱۱	محمدرضا میرزا (رکن‌السلطنه)	متولد ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ هجری قمری بود.
۱۲	مظفّرالدین میرزا	ولیعهد بود و پس از پدر به سلطنت رسید. در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۹ هجری قمری متولد شد، در سال ۱۳۱۳ به پادشاهی رسید و در سال ۱۳۲۴ در ۵۵ سالگی درگذشت.
۱۳	ملک‌شاه	برادر ملک قاسم میرزا بود. وی نیز به ولیعهدی مفتخر شد ولی به همان روش برادر در نه سالگی درگذشت.
۱۴	ملک‌قاسم میرزا	از فروغ‌السلطنه جیران است. ولیعهد نامیده شد ولی در سن پنج سالگی بر اثر توطئهٔ زنان حسود و مکار حرمسرا فوت کرد.
۱۵	نصرت الدین میرزا (سالارالسلطنه)	متولد سیزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۹۹ هجری قمری بود.
۱۶	یمین‌الدوله (حسین‌علی میرزا)	از مرجان خانم متولد ۱۵ محرم سال ۱۳۰۸ هجری قمری بود.

اسامی دختران ناصرالدین شاه
«به ترتیب حروف الفبا»

۱	اخترالدوله	از وجیه‌الدوله در سال ۱۲۹۸ به دنیا آمد. وی را ناصرالدین شاه به نکاح عزیزالسلطان ملیجک درآورد.
۲	اخترالملوک	خواهر پری سلطان خانم بود، در یک سالگی درگذشت.
۳	افتخارالدوله (کسرائیل خانم)	در سال ۱۲۷۳ هجری قمری متولد شد. ملقب به بانوی عظمی و خواهر ظل السلطان است.
۴	افسرالدوله	از گلین خانم در سال ۱۲۷۵ هجری قمری به دنیا آمد.
۵	ایران‌الملوک (افتخارالسلطنه)	از لیلی خانم یوشی در سال ۱۲۹۸ هجری قمری به دنیا آمد.
۶	پری سلطان خانم	از ستاره خانم بود، در دو سالگی فوت کرد.
۷	تاج‌السلطنه	از توران‌السلطنه در سال ۱۳۰۱ هجری قمری متولد شد. او نویسنده کتاب خاطرات تاج‌السلطنه است.
۸	خورشید کلاه [1]	از فروغ‌السلطنه جیران بود، در دو سالگی فوت کرد.

۱ـ نام این دختر در المآثر و الآثار آمده است.

۹	زینت‌الدوله	خواهر مظفّرالدین میرزا ولیعهد بود، در نه ماهگی درگذشت.
۱۰	شرف‌السلطنه	از وقارالسلطنه است.
۱۱	ضیاءالسلطنه	از ندیم‌السلطنه در سال ۱۲۷۲ هجری قمری به دنیا آمد.
۱۲	عزالسلطنه	از محبوب‌السلطنه در سال ۱۳۰۶ هجری قمری متولد شد.
۱۳	عزیزالسلطنه	خواهر عزالسلطنه است.
۱۴	عصمت‌الدوله	از خجسته خانم در سال ۱۲۷۲ هجری قمری متولد شد. او مادر دوستعلی‌خان معیرالممالک است.
۱۵	فخرالدوله[۲] (تومان آغا)	از نوش‌آفرین خانم در سال ۱۲۷۸ هجری قمری به دنیا آمد.
۱۶	فخرالملوک	از گلین خانم نخستین همسر ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۳ هجری قمری به دنیا آمد.
۱۷	فرح‌السلطنه	از مرجان خانم در سال ۱۲۹۹ هجری قمری به دنیا آمد.
۱۸	فروغ‌الدوله (توران آغا)	خواهر فخرالدوله است و در سال ۱۲۷۹ هجری قمری متولد شد و ملقب به ملکهٔ ایران بود.

۲ـ نام فخرالدوله را معیرالممالک توران آغا، اعتمادالسلطنه تومان آغا نوشته است.

۱۹	قدرت‌السلطنه (فاطمه)	از قمرتاج خانم زیقوله است.
۲۰	والیه خانم	از هما خانم والیزاده در سال ۱۲۷۵ هجری قمری متولد شد.[۱و۲]

۱ـ دوستعلی‌خان معیرالممالک در کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه، تعداد فرزندان شاه را روی هم بیست و هفت نفر ذکر کرده، احتمالاً نامبرده به‌فرزندانی که عمر طولانی داشته و به‌سنین جوانی و پیری رسیده‌اند، توجه داشته است.

۲ـ دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله در کتاب مقالات گوناگون دختری را از ناصرالدین شاه ذکر می‌کند که او از یک زن اروپایی پیدا کرده و به سن چهارده، پانزده سالگی هم رسیده است.

جدول سال‌شمار حوادث دوران حکومت

ناصرالدین شاه قاجار

جدول سال‌شمار حوادث دوران حکومت ناصرالدین شاه قاجار[1]

۶ صفر	۱۲۴۷	تولد ناصرالدین شاه
۵ شوال	۱۲۶۴	درگذشت محمدشاه
۲۲ ذیقعده	۱۲۶۴	تاجگذاری ناصرالدین شاه و نصب میرزاتقی‌خان امیرنظام به صدارت
۱۵ ربیع‌الثانی	۱۲۶۵	شورش افواج بر میرزا تقی‌خان امیرکبیر
۲۸ شعبان	۱۲۶۵	قتل سید علی محمد باب در تبریز
۱۲ رمضان	۱۲۶۵	درگذشت حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم سابق ایران، در کربلا
۹ جمادی‌الاولی	۱۲۶۶	فتح شهر مشهد و پایان کار محمدحسن‌خان سالار، پسر آصف‌الدوله (او در سال ۱۲۶۳ بر دولت شوریده بود)
۱۵جمادی‌الاخره	۱۲۶۶	کشته شدن سالار و ختم غائله خراسان
۵ربیع‌الثانی	۱۲۶۷	تأسیس روزنامهٔ وقایع اتفاقیه
۵ جمادی‌الثانی	۱۲۶۷	سفر رضا قلی‌خان هدایت به خوارزم
۱۸ محرم	۱۲۶۸	بازگشت رضاقلی‌خان از سفر خوارزم
۲۰ محرم	۱۲۶۸	عزل میرزاتقی‌خان امیرکبیر و نصب میرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله به صدارت
۵ ربیع‌الاول	۱۲۶۸	گشایش دارالفنون
۱۷ ربیع‌الاول	۱۲۶۸	کشته شدن میرزا تقی‌خان امیرکبیر در حمام فین‌کاشان

۱ـ این سالشمار با استفاده از کتب: از صبا تا نیما، تاریخ اجتماعی و سیاسی در دورهٔ معاصر و المآثر و الآثار تهیه شده است.

۲۸ شوال	۱۲۶۸	تیراندازی پیروان باب در نیاوران به ناصرالدین شاه
۵ ذیقعده	۱۲۶۸	کشتار بابیان
۱۵ ربیع‌الثانی	۱۲۶۹	عقد معاهدهٔ ایران و انگلیس بین میرزاآقاخان نوری و
(۲۵ژانویه	۱۸۵۳)	نایب سرهنگ جستن شیل که به موجب آن دولت ایران از حق لشکرکشی به هرات ممنوع شد.
ـــ	۱۲۶۹	مرگ جهانگیر میرزا مؤلف تاریخ نو در شهر خوی
سلخ جمادی‌الاخر	۱۲۷۰	پایان جنگ سرخس و خوارزم و کشته شدن محمدامین خانِ خوارزم
۵ شعبان	**۱۲۷۰**	**درگذشت میرزا حبیب الله قاآنی شیرازی**
ـ رجب	۱۲۷۲	محاصرهٔ غوریان و تسخیر آن به دست سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه عموی شاه
۱۱ ذیقعده	۱۲۷۲	روانه شدن فرخ‌خان غفاری امین‌الملک سفیر ایران به دربارهای اروپا برای رفع اختلاف و انعقاد صلح با انگلیسی‌ها
۲۵ صفر	۱۲۷۳	فتح هرات به دست شاهزاده حسام‌السلطنه
۱۱ ربیع‌الاول	۱۲۷۳	اعتراض فرمانروای هند بر لشکرکشی ایران به هرات و
(اول نوامبر	۱۸۵۶)	اعلان جنگ به‌نام دولت انگلیس به‌ایران و قطع روابط دو دولت
۲۴ ربیع‌الاول	۱۲۷۳	حرکت امین‌الملک از استانبول به پاریس
۵ ربیع‌الثانی	۱۲۷۳	پیاده شدن نیروی انگلیس در بوشهر و تصرف جزیرهٔ خارک
۷ رجب	۱۲۷۳	امضای عهدنامهٔ صلح ایران و انگلیس در پاریس به
(۴ مارس	۱۸۵۷)	نمایندگی فرخ‌خان امین‌الملک فرستادهٔ ناصرالدین شاه و تعهد تخلیهٔ هرات و سلب حق حاکمیت ایران بر افغانستان
۲۷ ذیقعده	۱۲۷۳	برافراشتن مجدد پرچم انگلیس در تهران
۲۵ محرم	**۱۲۷۴**	**درگذشت میرزا عباس فروغی بسطامی**
ـ ربیع‌الاول	۱۲۷۴	خاتمهٔ تألیف روضة‌الصفای ناصری
۲۰ محرم	۱۲۷۵	عزل میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله از صدارت
ـــ	۱۲۷۵	تشکیل به‌اصطلاح هیأت دولت به‌رسم کشورهایی اروپایی. تأسیس مشورتخانه یا دارالشورای کبرای دولتی به‌ریاست میرزا جعفرخان مشیرالدوله. تفویض وزارت علوم به شاهزاده علی‌قلی‌میرزا
۶ ربیع‌الثانی	**۱۲۷۶**	**درگذشت میرزا ابوالحسن یغمای جندقی**
۵ صفر	۱۲۷۷	انتشار نخستین شمارهٔ روزنامهٔ دولت علّیه ایران
اواخر سال	۱۲۷۸	درگذشت سید جعفرخان مشیرالدوله

جمادی‌الثانی	۱۲۷۹	تنظیم کتابچهٔ اصول ادارهٔ دیوان عدلیه به دست میرزا حسن‌خان سپهسالار
ــ ــ	۱۲۷۹	آغاز دعوت میرزا حسینعلی بهاءالله در بغداد
ــ ــ	۱۲۸۰	دایر شدن اولین سیم تلگراف از خانقین به تهران و از تهران به بوشهر (توسط انگلیسی‌ها)
۱۲ شوال	۱۲۸۱	درگذشت میرزا آقاخان نوری و صدارت میرزامحمدخان سپهسالار فرزند امیرخان سردار
ــ ــ	۱۲۸۴	درگذشت میرزا محمدخان سپهسالار و صدارت میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک
ــ ــ	**۱۲۸۵**	**درگذشت میرزا محمدعلی سروش اصفهانی**
۲۹ رمضان	۱۲۸۷	انتصاب میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار به وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف
ــ ــ	۱۲۸۷	ایجاد تلگراف هند و اروپا از راه بوشهر و بندرعباس
۱۰ ربیع‌الثانی	۱۲۸۸	درگذشت رضا قلی‌خان لله‌باشی
۲۹ شعبان	۱۲۸۸	صدارت حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار
ــ ــ	۱۲۸۸	قحطی و خشکسالی عظیم در ایران
۱۸جمادی‌الاولی	۱۲۸۹	اعطای امتیاز استفاده از کل منابع حیاتی ایران به‌بارن جولیوس
(۲۵ ژوئیه	۱۸۷۲)	دورویتر (این امتیاز در رمضان ۱۲۹۰ لغو شد.)
۱۲ـ۲۰شعبان	۱۲۸۹	تنظیم لایحهٔ اساس‌نامهٔ احداث «دربار اعظم» پیشنهادی میرزا حسین خان سپهسالار و رسیدن آن به تصویب ناصرالدین شاه
۲ شوال	۱۲۸۹	گشایش مجلس مشورت وزرا (خبر آن در شمارهٔ ۴ ذیقعدهٔ روزنامهٔ رسمی ایران به اطلاع مردم رسید)
ــ ــ	۱۲۸۹	تجزیهٔ قستی از سیستان و بلوچستان از ایران به حکمیت سر فردریک گلداسمیت
دههٔ آخر ذیحجهٔ	**۱۲۸۹**	**درگذشت حاج ملاهادی سبزواری**
۹ صفر	۱۲۹۰	دریافت وام از بارن جولیوس دوریتر برای مصارف سفر
(۶ آوریل	۱۸۷۳)	اول ناصرالدین شاه به فرنگ
۲۱ صفر	۱۲۹۰	سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ به اتفاق میرزا حسین‌خان سپهسالار
۱۴ رجب	۱۲۹۰	بازگشت ناصرالدین شاه از سفر فرنگ و عزل میرزا حسین خان سپهسالار از صدارت

۲۰ شوال	۱۲۹۰	نصب سپهسالار به وزارت امور خارجه (ولی در واقع تا سال ۱۲۹۷ هـ‌ق رشتهٔ کارها در دست او بود.)
ـ ـ	۱۲۹۱	**درگذشت میرزا نصرالله شهاب اصفهانی**
۱۶ ذیحجهٔ	۱۲۹۲	انتشار روزنامهٔ اختر فارسی در استانبول به مدیریت آقا محمد طاهر تبریزی
ـ ـ جمادی‌الاخر	۱۲۹۳	واگذاری اجارهٔ شیلات بحر خزر به‌میرزا حسین‌خان سپهسالار و از او به استپان لیانازف تبعهٔ روس (قرارداد شیلات با لیانازف‌ها بعد از انقلاب اکتبر، در ۲۱ شعبان ۱۳۳۶ هـ‌ق به دست مشاورالممالک وزیر دارایی لغو شد.)
ـ ـ	۱۲۹۴	تشکیل هیأت علمی برای تألیف نامهٔ دانشوران در تحت نظر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، استخدام میسیون نظامی اتریش
۲۵ صفر	۱۲۹۵	درگذشت میرزا فتحعلی آخوندزاده در شهر تفلیس
(۲۸ فوریه	۱۸۷۸)	
ـ ربیع‌الاول	۱۲۹۵	سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ
ـ رجب	۱۲۹۵	بازگشت ناصرالدین شاه از سفر دوم فرنگ
ـ محرم	۱۲۹۶	امضای قرارداد تشکیل بریگاد قزاق تحت نظر صاحب‌منصبان روسی به ریاست کلنل دومانتویچ
ـ ـ	۱۲۹۶	ورود صاحب‌منصبان اتریشی به ایران
ـ ربیع‌الاخر	۱۲۹۷	**درگذشت میرزا محمدتقی لسان‌الملک مؤلف ناسخ‌التواریخ**
ـ ـ	۱۲۹۷	آغاز فتنهٔ شیخ عبیدالله کرد
اوایل شوال	۱۲۹۷	عزل سپهسالار از صدارت و تبعید او به قزوین
۲۴ شوال	۱۲۹۷	ورود اکراد یاغی به ساوجبلاغ و تصرف آن شهر
۱۶ ذیحجه	۱۲۹۷	ورود سپهسالار به ساوجبلاغ برای سرکوبی شیخ‌عبیدالله و اتباع او
۲۱ ذیحجه	۱۲۹۷	فرار شیخ عبیدالله به خاک عثمانی
۹ محرم	۱۲۹۸	درگذشت علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، واگذاری ادارهٔ نامهٔ دانشوران به محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه
۱۱ ذیحجه	۱۲۹۸	درگذشت حاجی میرزا محمدخان سینکی مجدالملک
۲۱ ذیحجه	۱۲۹۸	درگذشت میرزا حسین‌خان سپهسالار در خراسان. صدارت میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک
۲۲ محرم	۱۲۹۹	عقد معاهدهٔ ایران و روس دربارهٔ تعیین خط مرزی دو دولت در

سمت شرقی بحر خزر

نیمهٔ ربیع‌الاول	۱۲۹۹	درگذشت میرزا محمد ابراهیم نواب بدایع نگار
غرّهٔ محرم	۱۳۰۰	انتشار روزنامهٔ شرف (این روزنامه در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه دوباره به نام شرافت منتشر شد.)
۲ جمادی‌الاولی	۱۳۰۰	مرگ سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فاتح هرات
۱۵جمادی‌الاولی	۱۳۰۱	انتشار عروة‌الوثقی در پاریس به مدیریت سید جمال‌الدین افغانی و شیخ محمد عبده
۱۰ صفر	۱۳۰۳	درگذشت نادر میرزا، مؤلف تاریخ تبریز
ــ ــ	۱۳۰۳	درگذشت میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک
۲۲ ربیع‌الاول	۱۳۰۴	ورود سید جمال‌الدین افغانی به تهران
	۱۳۰۵	درگذشت شاهزاده فرهاد میرزا
۲۴ صفر	۱۳۰۶	صدور فرمان آزادی کشتیرانی در رود کارون
(۳۰ اکتبر	۱۸۸۸)	
۲۷ جمادی‌الاولی	۱۳۰۶	اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به بارن جولیوس دورویترو
(۳۰ژانویه	۱۸۸۹)	دریافت چهل هزار لیره وام از جرج رویتر برای مصارف سفر سوم شاه به اروپا
۱۲ شعبان	۱۳۰۶	سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا به اتفاق میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان
۲۲ ذیقعده	۱۳۰۶	واگذاری امتیاز لاتاری به مسیوبوزیک کاردوئل، منشی سفارت ایران در لندن، (صاحب امتیاز حقیقی خود ملکم بود و بعد آن را به دو کمپانی انگلیسی واگذار کرد اما این امتیاز به واسطهٔ صدور فتوای تحریم علما و علل دیگر در ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ لغو شد.)
۲۱ ذیحجه	۱۳۰۶	ملاقات ناصرالدین شاه در مونیخ با سید جمال‌الدین افغانی و دعوت کردن شاه از او به ایران
۲۴ صفر	۱۳۰۷	مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگ و ورود به تهران
۷ ربیع‌الثانی	۱۳۰۷	اعطای امتیاز ساختن راه تهران به سواحل خلیج‌فارس به یحیی‌خان مشیرالدوله برادر میرزاحسین‌خان سپهسالار (این امتیاز در ۱۴ جمادی‌الثانی همین سال به سرمایه‌داران انگلیس و از آنها به بانک شاهی و از بانک شاهی به کمپانی لینچ منتقل شد و بود تا در ۲ ربیع‌الاول ۱۳۴۰=۱۱ آبان ۱۳۰۰ش لغو شد.)

۷ ربیع‌الثانی	۱۳۰۷	سفر دوم سید جمال‌الدین افغانی به ایران
۲۹ جمادی‌الثانی	۱۳۰۷	انتشار روزنامهٔ قانون به مدیریت میرزا ملکم‌خان در لندن
(۲۰ فوریه	۱۸۹۰)	
۲۴ رجب	۱۳۰۷	عزل ملکم و الغاء القاب و مناصب او
ـ شعبان	۱۳۰۷	اعطای امتیاز کشتیرانی کارون علیا به حاجی آقا محمد معین‌التجار دهدشتی
۱۱ رمضان	۱۳۰۷	واگذاری امتیاز تأسیس بانک رهنی استقراضی به ژاک پولیاکف تبعهٔ روس (پس از انقلاب اکتبر به موجب فصل نهم عهدنامهٔ دوستی ایران و شوروی مورخ ۱۹۲۱ به دولت ایران واگذار شد.)
ـ جمادی‌الاولی	۱۳۰۸	تبعید سید جمال‌الدین افغانی بار دوم از ایران
۲۰ رجب	۱۳۰۸	**درگذشت ابونصر فتح‌اللّه‌خان شیبانی**
۲۸ رجب	۱۳۰۸	اعطای امتیاز انحصار دخانیات به ماژور تالبوت (این امتیاز به علت اعتراض علما و مردم در جمادی‌الاول ۱۳۰۹ لغو شد)
ـ رجب	۱۳۰۹	انتشار روزنامهٔ ضیاءالخافقین به توسط سیدجمال‌الدین افغانی
(فوریه	۱۸۹۲)	در لندن
۲۸ شوال	۱۳۰۹	دریافت وام از بانک شاهنشاهی به اعتبار درآمد گمرکات جنوب
(۱۵ مه	۱۸۹۲)	جهت ادای غرامت امتیاز دخانیات
۳ ذیقعده	۱۳۰۹	درگذشت میرزا حسینعلی بهاءاللّه
ــ	۱۳۱۰	صدارت میرزاعلی اصغرخان امین السلطان
ــ	۱۳۱۰	انتشار روزنامهٔ حکمت به مدیری میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدولهٔ تبریزی در قاهره
۱۰ جمادی‌الثانی	۱۳۱۱	انتشار روزنامهٔ حبل‌المتین به مدیری سید جلال‌الدین کاشانی مؤیدالاسلام در کلکته
ــ	۱۳۱۱	**درگذشت محمودخان ملک‌الشعراء**
۱۸ شوال	۱۳۱۳	درگذشت محمدحسن‌خان مقدم اعتمادالسلطنه
۱۸ ذیقعده	**۱۳۱۳**	**کشته شدن ناصرالدین شاه در زاویهٔ شاه عبدالعظیم به‌دست میرزا رضا کرمانی**
۲۴ ذیحجه	۱۳۱۳	جلوس مظفرالدین شاه
۳ ربیع‌الاول	۱۳۱۴	اعدام میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه
۵ شوال	۱۳۱۴	درگذشت سید جمال‌الدین افغانی در استانبول

توضیحات

توضیحات

۱ـعبدالرحمن جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی یکی از شعراء صوفی مشرب و از نویسندگان بزرگ ایران است که سرآمد فضلای عصر خویش بوده و در رشته‌های مختلف، آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته است. جامی در سال ۸۱۷ هجری قمری در جام (در خراسان) به دنیا آمده و از خردسالی به تحصیل علم و کمال پرداخته وگوی سبقت را از دیگران ربوده است. جمعی از محققین او را آخرین شاعر بزرگ ایران می‌دانند که در رشته‌های مختلف دست داشته است. جامی هیچگاه طریق تملق اهل زمان نپیموده و خود را برای کسب متاع دنیوی پست ننموده و قد در مقابل هیچ امیری خم نکرده است. معذالک صیت فضل وکمالش از شرق تا غرب عالم اسلام پیچید چنانکه با برموسس سلسله تیموریان هند در بابر نامه و امیرعلی شیرنوایی در مجالس النفایس و خمسةالمتحیرین و دولتشاه در تذکرةالشعراء و سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی در تحفه سامی مراتب فضل وکمال و بلندی طبع این شاعر بزرگ را ذکرکرده‌اند. جامی در سال ۸۹۸ هجری بدرود حیات گفت. از مهمترین آثار منثور او، بهارستان، نفحات‌الانس، نقدالنصوص، لوایح، شواهدالنبوه و اشعةاللمعات می‌باشد، همچنین جامی دارای دیوان اشعار و هفت مثنوی به نام هفت اورنگ است، این بیت زیبا از اوست:

بودم آن روز من از طایفهٔ دردکشان
که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

۲ـ سبک هندی

این سبک از اوایل دوره صفویه تا اواخر دوره زندیه مورد استقبال شاعران و گویندگان پارسی‌زبان که اکثراً در هند مقیم بودند، قرارگرفته است. در این سبک بیشتر عبارت‌پردازی و زینت‌های زاید لفظی و تشبیهات غیرمأنوس به کار رفته است. گوینده از مطالب و مضامین پیش پا افتاده معنایی جدید ساخته است. مانند: اظهار عجز پیش فرومایه سفلگی است. یکی از شاعران این سبک گفته است: اشک کباب موجب طغیان آتش است. صائب تبریزی وکلیم کاشانی از مشهورترین سرایندگان این سبک هستند.

۳ـ علامه مجلسی

ملامحمد باقر مجلسی فرزند ملامحمدتقی از علماء بزرگ عهد خویش بود و تألیفات بسیاری در مسائل دینی و مذهبی نوشته است. کتاب معروف بحارالانوار که حقیقتاً در تهیه آن نهایت زحمت راکشیده است از آثار وی می‌باشد. مهم‌ترین تألیفات او به زبان فارسی عبارتند از:

مشکوه‌الانوار، عین‌الحیات، حلیه‌المتقین، حیات القلوب، تحفه الزائرین، جلاءالعیون و...

وفات وی در سال ۱۱۱۱ هجری قمری اتفاق افتاد.

۴ـ شیخ بهایی

شیخ بهاءالدین محمدبن حسین عاملی در سال ۹۵۳ در بعلبک شام متولد شد. در اوایل کودکی به ایران آمد و به تحصیل پرداخت. وی از دانشمندان مشهور و از مفاخر بزرگ ایران است، که در ریاضیات، هیأت و نجوم مقام استادی داشت. از آثار برجسته وی به زبان فارسی جامع عباسی در فقه می‌باشد. از مهمترین دیگر تألیفات او می‌توان، تشریح الافلاک، خلاصه الحساب و کشکول را نام بُرد. به غیر از دیوان اشعار، منظومه‌های نان و حلوا و شیر و شکر او معروف است. شیخ بهایی در سال ۱۳۰۱ هجری قمری وفات یافته است.

۵ـ سام میرزا

سام میرزا پسر شاه اسمعیل بزرگ بود که شعر می‌سروده است. تذکره‌ای در شرح و حال شعرای قرن نهم و دهم هجری به رشته تحریر درآورده که به «تحفه سامی» معروف است.

۶ـ عاشق اصفهانی

آقامحمد، متخلص به عاشق اصفهانی از شاعران غزل‌سرای قرن دوازدهم هجری قمری است که بیان ساده شورانگیزی در غزل دارد. وی در سال ۱۱۸۱ هجری قمری در اصفهان درگذشت.

۷ـ آذر بیگدلی

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در سال ۱۱۲۳ هجری در اصفهان متولد شد. پدرش در ابتدا سلطنت نادر حکمران لار و بنادر جنوب بود و پس از مرگ پدر و قتل نادر لطفعلی بیگ مدتی در خدمت عادل‌شاه بود ولی در آخر عمر ترک مشاغل دولتی کرد. این دانشمند گذشته از این‌که در شاعری مقامی داشته و نزد میرسید علی مشتاق (صوفی مشهور) کسب فیض نموده، دارای تذکره‌ای معروف به نام آتشکده است که در آن شرح حال شعرای قدیم تا عصر خویش را بیان داشته است.

۸ـ هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف اصفهانی شاعر دورهٔ افشاریه و زندیه بود. شهرت وی بیشتر به خاطر ترجیع‌بندی است که در توحید سروده و در میان آثار ادبی عرفانی ایران بی‌نظیر است. دیوان وی شامل قصیده، غزل، قطعه و ترجیع‌بند است. هاتف در سال ۱۱۹۸ هجری مقارن تشکیل دولت قاجار در قم وفات نمود.

۹ـ قائم‌مقام

میرزاابوالقاسم فراهانی فرزند میرزای بزرگ در سال ۱۱۹۳ هجری قمری متولد شد. وی مردی دانشمند و مدبر بود. در جوانی به خدمت عباس میرزا نایب‌السلطنه

درآمد و بعد از پدرش به وزارت عباس میرزا منصوب شد و از طرف فتحعلیشاه قاجار به قائم مقام ملقب گردید. ولی در دوران حکومت فتحعلیشاه و محمدشاه خدمات زیادی به ایران نمود. ولی بر اثر بدگویی درباریان فاسد به امر محمدشاه به دست اسمعیل‌خان قراچه‌داغی رئیس فراشان در روز ۳۰ ماه صفر سال ۱۲۵۱ هجری قمری در باغ نگارستان خفه و به قتل رسید. قائم مقام از نویسندگان و گویندگان به نام و مشهور عصر خود می‌باشد. تخلص شعری او «ثنایی» بود، منشآت و مثنوی جلایرنامه او معروف است.

۱۰ـ امیرکبیر

وی سیاستمدار برجسته دوره قاجاریه است. میرزاتقی‌خان امیرکبیر در سال ۱۲۲۰ در هزارهٔ فراهان اراک به دنیا آمد. در سال ۱۲۵۰ به مقام وزارت نظام آذربایجان و به سال ۱۲۶۴ هنگام جلوس ناصرالدین شاه به لقب امیر نظام و سپس «امیرکبیر اتابک اعظم» نائل آمد و از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ مقام صدارت داشت.

مردی فرزانه، زیرک، کاردان و اهل مطالعه و قلم بود، در کشورداری پاکدامن، سخت‌گیر و منصف و خوش‌قول و به فرنگی‌ها بدبین بود. در زبان‌های عربی، روسی و ترکی استاد بود.

ناصرالدین شاه قاجار او را به باغ فین کاشان تبعید نمود و بعد از چهل روز امر به کشتنش داد. گرچه بعد، از کرده خود نادم گشت ولی پشیمانی سودی نبخشید و ایران از وجود چنین مصلح بزرگی محروم گشت. (۱۲۶۸ هجری قمری).

۱۱ـ عباس‌میرزا

عباس میرزا فرزند فتحعلی شاه در سال ۱۲۰۳ هجری قمری تولد یافت. وی از جانب پدر خود به ولیعهدی و فرمانفرمایی آذربایجان برگزیده شد. عباس میرزا یکی از بهترین و شایسته‌ترین افراد خاندان قاجار است که به فکر پیشرفت ایران بود و در این زمینه اقداماتی کرد. از جمله خدمات وی تأسیس چاپخانه در تبریز و ایجاد چندین کارخانه بود. همچنین عده‌ای شاگرد به لندن وکارگر به روسیه فرستاد. او در سال ۱۲۴۹ دار فانی را بدرود گفت.

۱۲ـ علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه

علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه فرزند فتحعلی شاه و یکی از شاهزادگان دانشمند و علاقه‌مند به پیشرفت ایران بود. به‌طوری‌که از طرف ناصرالدین شاه به ریاست دارالفنون برگزیده شد. او در سال ۱۲۷۵ هجری قمری نخستین رشته تلگراف را از تهران به سلطانیه و تبریز کشید و در سال ۱۲۸۳ وزیر علوم شد. چندین کتاب عالمانه نوشته است که از جمله آنها فلک‌العاده می‌باشد که در آن عقاید خرافی ستاره‌شناسان قدیم را مردود اعلام کرده است.

۱۳ـ استاد سعید نفیسی

استاد سعید نفیسی در ۱۸ خرداد سال ۱۲۷۴ هجری شمسی در تهران متولد شد. وی فرزند علی اکبر ناظم الاطباء که از اولاد حکیم برهان‌الدین نفیسی مؤلف شرح اسباب بوده است، می‌باشد. نفیسی پس از اتمام دوره اول متوسطه برای تحصیل عازم اروپا شد و در سال ۱۲۹۷ به ایران بازگشت. وی استاد دانشگاه و عضو پیوسته فرهنگستان ایران بود و در بسیاری از مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی جهان سمت استادی داشت. پرکاری و کثرت تألیفات استاد نفیسی مشهور همگان است. تسلط و آشنایی بر زبان‌های خارجی، علاقه فراوان به کتاب و مطالعات عمیق و مداوم وی را دارای معلومات و اطلاعات فراوان در رشته‌های ادبی و تاریخی کرد. استاد سعید نفیسی در رشته‌های مختلف نویسندگی، تحقیق، تاریخ، شعر و لغت آثاری به وجود آورد که بسیاری از آنها در نوع خود از بدیع‌ترین نمونه‌ها می‌باشد. از نوشته‌های او می‌توان، ماه نخشب، فرنگیس، بابک خرم‌دین و... را نام برد. این استاد بزرگ در آبان ماه ۱۳۴۵ دیده فرو بست.

۱۴ـ فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی فرزند آقا موسی در سال ۱۲۱۳ هجری قمری در عتبات متولد گردید و در سنین جوانی به ایران آمد و به خدمت فتحعلی شاه در آمد. ابتدا مسکین و بعد تخلص فروغی را از لقب فروغ‌الدوله فرزند شاهزاده شجاع‌السلطنه

والی کرمان گرفت. این شاعر از غزل‌سرایان خوش‌قریحه و صوفی مسلک بود، وفات وی به سال ۱۲۷۴ هجری قمری اتفاق افتاد.

۱۵ـ فتحعلی‌خان صبا

فتحعلی‌خان صبای کاشانی، ملک‌الشعرای دربار فتحعلی شاه بود. دیوان وی شامل قصیده، غزل و رباعی است، به تقلید از شاهنامه فردوسی شهنشاهنامه را سروده است. در قصیده‌سرایی ید طولائی دارد. مثنوی خداوندنامه او معروف است، وی به سال ۱۲۳۸ هجری قمری وفات یافت.

۱۶ـ نشاط اصفهانی

میرزاعبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از شعرا و ادبای دورهٔ فتحعلی شاه قاجار بود که گذشته از شاعری در حکمت و ریاضی هم دست داشته است. از غزل‌سرایان بسیار خوب است که در نظم و نثر فارسی و عربی استاد بود. دیوان وی به گنجینه معروف است که علاوه بر انواع نظم شامل قطعات نثر، مراسلات، خطبه و منشآت است. وی به سال ۱۲۴۴ هجری قمری وفات نمود.

۱۷ـ مجمر اصفهانی

سید حسین طباطبایی اردستانی متخلص به مجمر و ملقب به مجتهدالشعراء از قصیده‌سرایان معروف دوره قاجار است که در زمان فتحعلی شاه می‌زیست. او در سال ۱۳۲۵ در جوانی وفات نمود.

۱۸ـ وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع شیرازی متخلص به وصال از شعرای غزل‌سرای معروف دوره قاجاریه است که در موسیقی نیز دست داشته و خط هم نیکو می‌نوشته است. وی دارای قصاید و غزلیات زیبایی است و فرهاد و شیرین وحشی بافقی را به اتمام رسانده است. وصال در سال ۱۱۹۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۶۲ درگذشت. پسر وصال میرزا احمد وقار از شاعران و خوشنویسان معروف است.

۱۹ـ طبیب اصفهانی

میرزا نصیر طبیب اصفهانی معاصر زندیه و قاجاریه و در اصفهان طبابت می‌نمود وی صاحب ذوق و قریحه خاص بود، طبیب اصفهانی مثنوی بسیار نیکو می‌سرود. وفات او به سال ۱۱۹۲ هجری قمری اتفاق افتاده است.

۲۰ـ قاآنی

میرزا حبیب شیرازی متخلص به قاآنی بزرگ‌ترین قصیده‌سرای دورهٔ قاجاریه است که با بزرگ‌ترین سخنوران زمان گذشته برابری می‌نماید. وی طبعی موزون و ذوقی وافر داشت. سخن در نزد او مانند مومی بود که به هر طرز و هر شکلی که می‌خواست آن را تغییر می‌داد. قاآنی دارای تألیفی منثور به سبک گلستان سعدی به نام پریشان است. وفات وی به سال ۱۲۷۰ هجری قمری اتفاق افتاد.

۲۱ـ یغما جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به یغما در نظم و نثر مهارت داشته است. دیوان او عبارت از منشآت نثر و غزلیات قدیم و جدید است. غزلیات معروف سرداریه و قصابیه از اوست. یغما در هزل‌سرایی مشهور است.

۲۲ـ سروش اصفهانی

میرزا محمدعلی متخلص به سروش از شعرای دوره ناصرالدین شاه و به شمس‌الشعرا ملقب بود. سروش قصیده و غزل‌های نیکویی سروده است. دو مثنوی الهی‌نامه و ساقی نامه از او باقی مانده است. وی به سال ۱۲۸۵ هجری قمری درگذشته است.

۲۳ـ محمودخان ملک‌الشعرا

محمودخان ملک‌الشعرا در سال ۱۲۳۸ هجری قمری در تهران متولد شد و از نوادگان فتحعلی‌خان صبای کاشانی بود. وی علاوه بر شاعری خطی نیکو داشت و

از هنر نقاشی و مجسمه‌سازی و منبت‌کاری بهره کافی داشت. نمونه‌ای از کارهای هنری وی در کاخ گلستان موجود است. او در سال ۱۳۱۱ هجری قمری درگذشت.

۲۴ـ فتح اله‌خان شیبانی

فتح‌اللّه‌خان شیبانی کاشانی از شاعران ماهر و غزل‌سرای دوره قاجاریه است.

۲۵ـ محمدشاه

محمدشاه سومین سلطان قاجاریه است که پس از فتحعلی شاه به سلطنت رسید. وی پادشاهی ضعیف‌النفس و بی‌کفایت بود. از کارهای بسیار ناشایست او کشتن میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و به صدارت گزیدن حاج میرزا آغاسی که ابداً شایستگی صدارت نداشت، می‌باشد.

۲۶ـ مهدعلیا

مهدعلیا دخترزادهٔ فتحعلی شاه از امیر قاسم‌خان پسر سلیمان‌خان قاجار و زوجه محمدشاه و مادر ناصرالدین شاه، از زنان مقتدر دربار قاجار بود که در امر عزل و نصب افراد دخالت کامل داشت و در اداره امور مملکت اعمال نفوذ می‌کرد. وی از زنان فاسد، کینه‌توز و توطئه‌گر سلسله قاجار به شمار می‌رود که با زد و بندهای سیاسی توانست مردان بزرگی مانند میرزا تقی‌خان امیرکبیر را به ناحق از میدان سیاست به کنار زند و برخی از آنان را به دست جلاد بسپارد. نام اصلی وی، جهان بود و به سال ۱۲۹۵ هجری قمری هنگامی که ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگ بود فوت کرد.

۲۷ـ میرزا رضای کرمانی

میرزا رضای کرمانی یکی از مردان مذهبی و انقلابی بود که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ظلم و ستم بسیار بر او وارد شد.

وی ناصرالدین شاه را در شب جشن پنجاهمین سالگرد سلطنتش به قتل رساند. این مرد مبارز انقلابی از شاگردان و مریدان سید جمال‌الدین اسدآبادی بزرگ‌ترین

آزادی‌خواه و مصلح مشرق‌زمین می‌باشد.

۲۸ـ سیدجمال‌الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی فرزند سید صفدر متولد اسدآباد همدان در سال ۱۲۵۴ هجری قمری بود. او بزرگ‌ترین متفکر و مصلح اجتماعی شرق و مرد آزادی‌خواه و آزادمنش و دارای افکار و عقاید فلسفی و سیاسی و دینی و طرفدار استقرار دموکراسی در ممالک شرق و ایجاد وحدت و یگانگی بین مسلمین و تشکیل اتحادیه دول اسلامی بود. تمام عمر خود را در مبارزه بر علیه استبداد گذرانده و پیوسته در حال سفر به شرق و غرب بود. در پاریس روزنامه عروةالوثقی را انتشار داد و سخت به سیاست انگلیس در شرق حمله کرد. در قاهره و استانبول و هند و افغانستان طی نطق‌های پرشوری افکار آزادی‌خواهانه را به مردم تلقین می‌کرد. نشر افکار این متفکر بزرگ به‌طور مسلم در تهیه زمینه‌های انقلاب مشروطیت ایران مؤثر بوده است. سید در سال ۱۳۱۴ توسط سلطان عبدالحمید عثمانی مسموم و شهید گردید. میرزا رضای کرمانی مسلمان معتقدی که ناصرالدین شاه را به قتل رساند از شاگردان و مریدان او بود.

۲۹ـ رضاقلی‌خان هدایت

از نویسندگان معروف دوره قاجاریه است که در دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه تقرب داشته است. دارای تألیفات سودمندی است به شرح زیر:

ریاض‌العارفین در شرح و حال بزرگان صوفیه، مجمع‌الفصحا در شرح و حال شعرا، انجمن آراء در لغت، ملحق روضه‌الصفا در تاریخ. هدایت دارای طبع شعر بوده و شعر نیکو می‌سروده است. وی به سال ۱۲۸۸ هجری قمری درگذشت.

بخش چهارم

فهرست‌ها

- نامنامه شامل نام‌های کسان، سلسله‌ها، نسب‌ها، جای‌ها، چیزها، کتاب‌ها، مؤلفین و ناشرین
- فهرست کامل منابع و مراجع
- تصاویر

نامنامه

منابع و مراجع

۱ـ دیوان ناصرالدین‌شاه قاجار ـ به کوشش: حسن‌گل محمدی «فریاد» تهران ـ نشر سپند ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۲ـ تذکرهٔ مجمع‌الفصحاء ـ تألیف: رضاقلی‌خان هدایت ـ متعلق به کتابخانهٔ ملی ملک ـ شمارهٔ ثبت ۷۲۶۵ـ ۱۱۹۸ اول تیرماه ۱۳۳۱.

۳ـ ناسخ‌التواریخ دورهٔ قاجاریه ـ تألیف: میرزا محمد تقی‌خان لسان‌الملک سپهر ـ جلد دوم: زندگی و آثار ناصرالدین شاه ـ به اهتمام: محمدباقر بهبودی ـ تهران ـ انتشارات اسلامیه ـ ۱۳۵۳ شمسی.

۴ـ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه ـ تألیف: عبدالله مستوفی ـ تهران ـ انتشارات زوّار ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۱ شمسی.

۵ـ دیوان اشعار ناصرالدین شاه قاجار (گزیده) و زبده اشعار ناصری قاجار ـ تصحیح و تألیف: محمدباقر اعتضادی ـ بنگاه مطبوعاتی قائم‌مقام، متعلق به کتابخانهٔ ملی ملک ـ شمارهٔ ثبت ۷۵۶۶ـ ۱۳۸۳۲ تاریخ اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ شمسی.

۶ـ دیوان اشعار خطی ناصرالدین شاه ـ متعلق به کتابخانهٔ ملی ـ به شمارهٔ ثبت ۶۰۰۴ـ به خط میرزا محمدعلی منشی معروف به خوشنویس شیرازی.

۷ـ قبلهٔ عالم ـ زندگی خصوصی ناصرالدین شاه قاجار ـ تألیف: حسین لعل ـ تهران ـ ناشرین: دنیای کتاب و منوچهری ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۱ شمسی.

۸ـ المآثر و الآثار ـ چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه ـ تألیف: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ به کوشش: ایرج افشار یزدی ـ تهران ـ انتشارات اساطیر ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۹ـ یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ـ تألیف: دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ تهران ـ نشر تاریخ ایران ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۱۰ـ ریحانةُالادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اواللّقب ـ تألیف: میرزا محمدعلی مدرس خیابانی تبریزی ـ تهران ـ کتاب‌فروشی خیام ـ چاپ سوم ـ ۱۳۶۹ شمسی.

۱۱ـ گلچین جهانبانی ـ تألیف: محمدحسین جهانبانی ـ تهران ـ انتشارات علمی ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۱۲ـ سفرنامهٔ ناصرالدین شاه قاجار به کربلا و نجف ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار ـ تهران ـ انتشارات سنایی.

۱۳ـ حدیقُةالشعراء ـ ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه ـ تألیف: سید احمد دیوان بیگی شیرازی ـ با تصحیح و تکمیل و تحشیه: دکتر عبدالحسین نوایی ـ تهران ـ انتشارات زرین ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۶ شمسی.

۱۴ـ تذکرهٔ انجمن ناصری ـ تألیف: میرزا ابراهیم‌خان مدایح‌نگار تفرشی ـ با مقدمهٔ: ایرج افشار یزدی ـ تهران ـ انتشارات بابک ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۱۵ـ تذکرهٔ مجدیه ـ تألیف: میرزا ابراهیم‌خان مدایح نگار تفرشی ـ با مقدمهٔ: ایرج افشار یزدی ـ تهران ـ انتشارات بابک ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۱۶ـ خاطرات و خطرات ـ تألیف: مهدی‌قلی هدایت مخبرالسلطنه ـ تهران ـ انتشارات زوّار ـ چاپ سوم ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۱۷ـ دیوان اشعار ناصرالدین شاه قاجار ـ جمع‌آوری: علی راهجیری ـ تهران ـ کتاب‌فروشی قائم‌مقام ـ ۱۳۳۹ شمسی.

۱۸ـ جُنگ خطی از برگزیدهٔ اشعار شاعران قدیم و معاصر ـ متعلق به کتابخانهٔ شخصی یکی از دوستان نگارنده.

۱۹ـ مکارم الآثار ـ تألیف: میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی ـ اصفهان ـ انتشارات: ادارهٔ کل فرهنگ و هنر ـ ۱۳۳۷ شمسی.

۲۰ـ گلستان حسینی (مجموعهٔ اشعار نوحه و مراثی)ـ تهیه و گردآوری: رضا رضانوری گیلانی رودسری ـ انتشارات مرآتی.

۲۱ـ دیوان خطی ناصرالدین شاه ـ متعلق به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد.

۲۲ـ دیوان خطی ناصرالدین شاه ـ به خط فرج‌اللّه منشی ـ متعلق به کتابخانهٔ سلطنتی

سابق تحت شمارهٔ ۲۸۶۶.

۲۳ـ دیوان کامل اشعار فتحعلی شاه قاجار «خاقان» ـ به تحقیق و اهتمام: حسن گل‌محمدی «فریاد» ـ تهران ـ انتشارات اطلس ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۰ شمسی.

۲۴ـ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ـ تألیف: خان ملک ساسانی تهران ـ انتشارات بابک ـ چاپ سوم ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۲۵ـ قصص‌الشعراء یا چهل داستان ـ تألیف: نعمت اللّه ذکایی (بیضایی) ـ تهران ـ انتشارات وحید ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۲۶ـ خاطرات تاج‌السلطنه ـ تألیف: تاج‌السلطنه ـ به کوشش: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان ـ تهران ـ نشر تاریخ ایران ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۲۷ـ دیوان حکیم قاآنی شیرازی ـ با مقدمه و تصحیح: ناصر هیری ـ تهران ـ ناشرین: انتشارات گلشایی و ارسطو ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۲۸ـ دیوان کامل اشعار شاطرعباس صبوحی قمی ـ به تحقیق و اهتمام: حسن گل‌محمدی «فریاد» ـ تهران ـ انتشارات نسل دانش ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۸ شمسی.

۲۹ـ دیوان کامل اشعار فروغی بسطامی ـ مقدمه و شرح از استاد سعید نفیسی، حواشی و تعلیقات از م ـ درویش ـ تهران ـ انتشارات جاویدان ـ ۱۳۵۸ شمسی.

۳۰ـ کلیات سعدی ـ مقدمه و شرح‌حال از: محمد علی فروغی ـ تهران ـ انتشارات ایران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۳۱ـ نهضت ادبی ایران در عصر قاجار ـ تألیف: ابراهیم صفایی ـ تهران ـ انتشارات ابن‌سینا ـ چاپ دوم.

۳۲ـ امیرکبیر و ایران ـ تألیف: دکتر فریدون آدمیت ـ تهران ـ انتشارات خوارزمی ـ چاپ ششم ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۳۳ـ تاریخ ادبیات ایران ـ تألیف: دکتر رضازاده شفق ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ ۱۳۴۲ شمسی.

۳۴ـ رجال عصر ناصری ـ تألیف: دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ تهران ـ نشر تاریخ ایران ـ ۱۳۶۱.

۳۵ـ نامهٔ دانشوران ناصری ـ تألیف: شمس‌العلماء عبدالرب آبادی ـ قم ـ ۱۳۳۸.

۳۶ـ بررسی ادبیات امروز ایران ـ تألیف: دکتر محمد استعلامی ـ تهران انتشارات رَز ـ

چاپ اول ـ ۱۳۵۰.
۳۷ـ از صبا تا نیما ـ تألیف: یحیی آرین‌پور ـ تهران ـ انتشارات زوّار ـ چاپ چهارم ـ ۱۳۷۲ شمسی.
۳۸ـ تاریخ بیداری ایرانیان ـ تألیف: ناظم‌الاسلام کرمانی ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ چهارم ـ ۱۳۷۱ شمسی.
۳۹ـ سفرنامهٔ عتبات ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار ـ به کوشش: ایرج افشار یزدی ـ تهران ـ ناشرین: انتشارات فردوسی و عطار ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.
۴۰ـ سفرنامهٔ عراق و عجم ـ نوشتهٔ ناصرالدین شاه قاجار ـ تهران ـ انتشارات تیراژه ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۲ شمسی.
۴۱ـ سفرنامهٔ خراسان ـ نوشتهٔ ناصرالدین شاه قاجار ـ تهران ـ انتشارات بابک ـ ۱۳۶۱ شمسی.
۴۲ـ تاریخ ایران ـ دورهٔ قاجاریه ـ تألیف: رابرت گرانت واتسن ـ ترجمهٔ: ع.وحید مازندرانی ـ انتشارات امیرکبیر (کتاب‌های سیمرغ) ـ چاپ سوم ـ ۱۳۵۴ شمسی.
۴۳ـ خاطرات کلنل کاساکوفسکی ـ ترجمهٔ: عباسقلی جلی ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر (کتاب‌های سیمرغ) ـ چاپ دوم ـ ۱۳۵۵ شمسی.
۴۴ـ کریم شیره‌ای، دلقک مشهور دربار ناصرالدین شاه ـ تألیف: حسین نوربخش ـ تهران ـ انتشارات سنایی.
۴۵ـ عصر بی‌خبری یا پنجاه سال استبداد در ایران ـ تألیف: ابراهیم تیموری ـ تهران ـ انتشارات اقبال ـ چاپ سوم ـ ۱۳۵۷ شمسی.
۴۶ـ بیست سال بعد از امیرکبیر ـ به کوشش: فضل اللّه گرکانی ـ تهران ـ انتشارات اقبال ـ ۱۲۵۸ شمسی.
۴۷ـ گزارش ایران ـ از یک سیاح روس ـ ترجمهٔ: سید عبداللّه ـ به اهتمام: محمدرضا نصیری ـ تهران ـ انتشارات طهوری ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.
۴۸ـ نامه‌های امیرکبیر به انضمام رسالهٔ نوا در الامیر ـ به تصحیح و تدوین: سید علی آل داود ـ تهران ـ نشر تاریخ ایران ـ ۱۳۷۱ شمسی.
۴۹ـ سفرنامهٔ فرنگستان ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار ـ اصفهان ـ کتاب‌فروشی مشعل.

۵۰ـ از ماست که بر ماست ـ تألیف: ابوالحسن بزرگ امید ـ تهران ـ انتشارات دنیای کتاب ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۳ شمسی.
۵۱ـ طهران عهد ناصری ـ تألیف: ناصر نجمی ـ تهران ـ انتشارات عطار ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۰ شمسی.
۵۲ـ گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران ـ پشت پرده‌های حرمسرا ـ تألیف: حسن آزاد ـ ارومیه ـ انتشارات انزلی ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۲ شمسی.
۵۳ـ تاریخ منتظم ناصری ـ تألیف: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ به تصحیح: دکتر محمد اسماعیل رضوانی ـ تهران ـ انتشارات: دنیای کتاب ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۴ شمسی.
۵۴ـ شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیجک ـ تألیف: بهرام افراسیابی ـ تهران انتشارات سخن ـ چاپ پنجم ـ ۱۳۷۱ شمسی.
۵۵ـ تاریخ ایران در دورهٔ قاجار ـ تألیف: کلمنت مارکام ـ ترجمهٔ: میرزا رحیم فرزانه ـ به کوشش: ایرج افشار یزدی ـ تهران ـ نشر فرهنگ ایران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۴ شمسی.
۵۶ـ ملیجک ـ عزیز دردانهٔ شاه شهید ـ تألیف: حسین لعل ـ تهران ـ انتشارات ابن سینا ـ چاپ اول ـ ۱۳۴۵ شمسی.
۵۷ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ تألیف: علی اصغر شمیم ـ تهران ـ انتشارات علمی ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۰ شمسی.
۵۸ـ روستای امامه وانیس‌الدوله ـ تألیف: ابوالقاسم تفضلی ـ تهران ـ انتشارات کتاب‌سرا ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.
۵۹ـ سه سال در دربار ایران ـ خاطرات دکتر فووریه پزشک ویژهٔ ناصرالدین شاه قاجار ـ ترجمهٔ: عباس اقبال آشتیانی ـ به کوشش: همایون شهیدی ـ تهران ـ انتشارات دنیای کتاب ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۲ شمسی.
۶۰ـ سیری در شعر فارسی ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب ـ تهران ـ انتشارات نوین ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.
۶۱ـ شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله ـ تألیف: اسماعیل نواب صفا ـ تهران ـ انتشارات زوّار ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۶ شمسی.
۶۲ـ تاریخ اجتماعی ایران ـ تألیف: مرتضی راوندی ـ تهران ـ انتشارات نگاه ـ چاپ

دوم ـ ۱۳۷۱ شمسی ـ جلد ششم.

۶۳ـ شعر در عصر قاجار ـ تألیف: دکتر مهدی حمیدی ـ تهران ـ انتشارات گنج کتاب ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۴ شمسی.

۶۴ـ سیری در سفرنامه‌ها ـ تألیف: فواد فاروقی ـ تهران ـ مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۶۵ـ تاریخ بی‌دروغ ـ در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار ـ تألیف: علی‌خان ظهیرالدوله ـ تهران ـ انتشارات شرق ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۶۶ـ سفری به دربار سلطان صاحب‌قران ـ تألیف: دکتر هینریش بروگش ـ ترجمهٔ: مهندس کردبچه ـ تهران ـ انتشارات اطلاعات ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۷ شمسی.

۶۷ـ ایران در برخورد با استعمارگران ـ تألیف: دکتر سید تقی نصر ـ تهران ـ شرکت مؤلفان و مترجمان ایران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۶۸ـ آدم‌ها و آیین‌ها در ایران ـ سفرنامهٔ مادام کارلا سرنا ـ ترجمهٔ: علی‌اصغر سعیدی ـ تهران ـ کتاب‌فروشی زوّار ـ چاپ اول ـ چاپ سوم ـ ۱۳۵۵ شمسی.

۶۹ـ دارالخلافهٔ تهران ـ تألیف: ناصر نجمی ـ تهران ـ چاپ سوم ـ ۱۳۵۵ شمسی.

۷۰ـ خاطرات لیدی شیل ـ همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ـ ترجمهٔ: دکتر حسین ابوترابیان ـ تهران ـ نشر نو ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۷۱ـ تحریم تنباکو ـ اولین مقاومت منفی در ایران ـ تألیف: ابراهیم تیموری ـ تهران ـ شرکت سهامی کتاب‌های جیبی ـ چاپ سوم ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۷۲ـ نقد ادبی ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ سوم ـ ۱۳۶۱ شمسی ـ جلد اول.

۷۳ـ رجال فکاهی ـ تألیف: اسکندر دلدم ـ تهران ـ نشر ایمان ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۸ شمسی.

۷۴ـ پشت پرده ـ تألیف: احمدخان ملک ساسانی ـ تهران ـ انتشارات شباویز ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۲ شمسی.

۷۵ـ افسانهٔ قاجار ـ نوشتهٔ: حمزهٔ سردادور ـ تهران ـ نشر علم ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۱ شمسی.

۷۶ـ داستان‌هایی از عصر ناصرالدین شاه ـ تهیه و تدوین: محمود حکیمی ـ تهران ـ

انتشارات قلم ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۶ شمسی.

۷۷ـ منحنی قدرت در تاریخ ایران ـ به تحقیق: عزیزالله کاسب ـ تهران ـ مؤلف ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۶ شمسی.

۷۸ـ تاریخ معاصر ایران ـ کتاب درسی تاریخ سال سوم آموزش متوسطهٔ عمومی ـ مؤلف: گروه تاریخ دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی ـ ناشر: وزارت آموزش و پرورش ـ تهران ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۷۹ـ گنجینهٔ لطایف ـ گردآورنده: م ـ فرداد ـ به کوشش: محمدحسین تسبیحی ـ تهران ـ انتشارات بنیاد ـ چاپ پنجم ـ ۱۳۶۹ شمسی.

۸۰ـ تاریخ کامل ایران ـ تألیف: دکتر عبدالله رازی ـ تهران ـ انتشارات اقبال ـ چاپ پنجم ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۸۱ـ تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار ـ تألیف: دکتر غلام‌رضا ورهرام ـ تهران ـ انتشارات معین ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۹ شمسی.

۸۲ـ تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه ـ نویسنده: چارلز جیمز ویلس ـ مترجم: سید عبدالله ـ به کوشش: جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام ـ تهران ـ انتشارات زرین ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۸۳ـ روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم انگلستان ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار ـ به کوشش: دکتر محمداسماعیل حاکمی و فاطمهٔ قاضی‌ها ـ تهران ـ ناشر: مدیریت پژوهش و انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۱ شمسی.

۸۴ـ گنجینهٔ عکس‌های ایران ـ گردآورنده: ایرج افشار ـ تهران ـ ناشر: نشر فرهنگ ایران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۱ شمسی.

۸۵ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر ـ تألیف: عباس اقبال آشتیانی ـ تهران ـ انتشارات توس ـ ۱۳۵۵ شمسی.

۸۶ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی ـ تألیف: محمود محمود ـ تهران ـ انتشارات اقبال ـ ۱۳۵۳ شمسی.

۸۷ـ حقایق‌الاخبار ناصری ـ تألیف: محمدجعفر خورموجی ـ به کوشش: حسین خدیوجم ـ تهران ـ نشر نی ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۸۸ـ ایران و قضیهٔ ایران ـ تألیف: جرج .ل. کرزن ـ ترجمهٔ ع. وحید مازندرانی ـ تهران ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ ۱۳۴۹ شمسی.

۸۹ـ مقالات گوناگون ـ تألیف: دکتر خلیل ثقفی ـ تهران ـ ۱۳۲۲ شمسی.

۹۰ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ـ به کوشش: ایرج افشار ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ ۱۳۴۵ شمسی.

۹۱ـ ایران و ایرانیان ـ تألیف: ساموئل گرین ویلربنجامین ـ به اهتمام: رحیم رضازادهٔ ملک ـ تهران ـ نشر گلبانگ.

۹۲ـ تاریخ نو ـ تألیف: جهانگیر میرزا ـ به اهتمام: عباس اقبال آشتیانی ـ تهران ـ انتشارات علمی ـ ۱۳۲۷ شمسی.

۹۳ـ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا ـ با مقدمهٔ: عباس اقبال آشتیانی ـ به اهتمام: دکتر عبدالحسین نوایی ـ تهران ـ انتشارات بابک ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۹۴ـ روضة‌الصفای ناصری ـ تألیف: رضاقلی‌خان هدایت ـ تهران ـ انتشارات خیام ـ ۱۳۳۸ شمسی.

۹۵ـ تاریخ ایران ـ تألیف: پرسی سایکس ـ ترجمهٔ: محمدتقی فخرداعی گیلانی ـ تهران ـ انتشارات علمی ـ چاپ چهارم ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۹۶ـ سیاستگران دورهٔ قاجار ـ تألیف: احمدخان ملک ساسانی ـ تهران ـ انتشارات بابک ـ ۱۳۳۸ شمسی.

۹۷ـ فراماسونری در ایران ـ تألیف: محمدکتیرایی ـ تهران ـ انتشارات اقبال ـ ۱۳۴۷ شمسی.

۹۸ـ حقوق بگیران انگلیس در ایران ـ تألیف: اسماعیل رائین ـ تهران ـ انتشارات جاویدان ـ ۱۳۵۵ شمسی.

۹۹ـ شورش بر امتیازنامهٔ رژی ـ تألیف: دکتر فریدون آدمیت ـ تهران ـ انتشارات پیام ـ ۱۳۶۰ شمسی.

۱۰۰ـ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از زمان ناصرالدین شاه تا آخر سلسلهٔ قاجاریه ـ تألیف: عبدالله بهرامی ـ تهران ـ انتشارات سنایی ـ ۱۳۴۴ شمسی.

۱۰۱ـ اطلاعات سیاسی، اقتصادی ـ سال هفتم ـ شماره یازدهم و دوازدهم مرداد و شهریور ۱۳۷۲ شمسی.

۱۰۲ـ قانون قزوینی ـ نگارش: محمدشفیع قزوینی ـ به کوشش: ایرج افشار ـ تهران ـ انتشارات: طلایه ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۰ شمسی.

۱۰۳ـ نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه ـ تألیف: مرتضی سیفی قمی تفرشی ـ تهران ـ انتشارات: یساولی ـ (فرهنگ‌سرا) ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۱۰۴ـ گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت) ـ تألیف: مخبرالسلطنه هدایت ـ مقدمه از سعید وزیری ـ به اهتمام: محمدعلی صوتی ـ تهران ـ نشر نقره ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۱۰۵ـ وقایع اتفاقیه (مجموعهٔ گزارش خفیه‌نویسان انگلیس) ـ به کوشش: سعیدی سیرجانی ـ تهران ـ نشر نو ـ چاپ: اول ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۱۰۶ـ اسناد سیاسی (دوران قاجاریه) ـ تألیف: ابراهیم صفایی ـ تهران ـ انتشارات بابک ـ چاپ اول ـ ۱۳۵۵ شمسی.

۱۰۷ـ اسناد نویافته ـ گردآوری و پژوهش از: ابراهیم صفایی ـ تهران ـ بخش: کتاب‌فروشی سخن ـ چاپ اول ـ ۱۳۴۹ شمسی.

۱۰۸ـ برگ‌های تاریخ ـ گردآوری و پژوهش از: ابراهیم صفایی ـ تهران ـ بی‌نا ـ چاپ دوم ـ ۱۳۵۰ شمسی.

۱۰۹ـ میرزا رضا کرمانی ـ تألیف: مسعود نوری ـ تهران ـ انتشارات نور ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۱ شمسی.

۱۱۰ـ جنگ انگلیس و ایران ـ تألیف: جورج هنری هنت ـ ترجمهٔ: حسین سعادت نوری ـ تهران ـ انتشارات پاپیروس ـ چاپ اول ـ ۱۳۵۷ شمسی.

۱۱۱ـ تاریخ روابط خارجی ایران ـ تألیف: عبدالرضا مهدوی ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ اول ـ ۱۳۵۵ شمسی.

۱۱۲ـ انگلیس در ایران ـ تألیف: دنیس رایت ـ ترجمهٔ: غلام‌حسین صدری افشار ـ تهران ـ انتشارات دنیا ـ ۱۳۵۷ شمسی.

۱۱۳ـ رجال ایران ـ تألیف: مهدی بامداد ـ تهران.

۱۱۴ـ فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران ـ تألیف: اسماعیل رائین ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ ۱۳۴۷ شمسی.

۱۱۵ـ امیرکبیر و دارالفنون ـ تألیف: قدرت الله روشنی زعفرانلو ـ تهران ـ انتشارات

دانشگاه تهران ـ ۱۳۵۴ شمسی.

۱۱۶ـ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله ـ به کوشش: ایرج افشار ـ تهران ـ انتشارات زرین ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۷ شمسی.

۱۱۷ـ سفرنامهٔ صنیع‌الدوله مشهور به اعتمادالسلطنه ـ به کوشش: محمد گلبن ـ تهران ـ انتشارات سحر ـ چاپ اول ـ ۱۳۵۶ شمسی.

۱۱۸ـ داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر ـ تألیف: محمود حکیمی ـ تهران ـ انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ چاپ بیستم ـ ۱۳۶۴ شمسی.

۱۱۹ـ سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگستان و فرانسه در ایران ـ تألیف: دکتر محمدتاج‌بخش ـ تهران ـ انتشارات اقبال ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۱۲۰ـ امیرکبیر ـ تألیف: حسین مکی ـ تهران ـ انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ ۱۳۶۰ شمسی.

۱۲۱ـ سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او ـ تألیف: مرتضی مدرسی ـ تهران ـ انتشارات سپهر ـ ۱۳۵۶ شمسی.

۱۲۲ـ قرارها و قراردادهای دوران قاجاریه ـ تألیف: سیف‌اللّٰه وحیدنیا ـ تهران ـ مطبوعاتی عطایی ـ ۱۳۶۲ شمسی.

۱۲۳ـ شاهان شاعر ـ تألیف: ابوالقاسم حالت ـ تهران ـ انتشارات علمی ـ چاپ اول ـ ۱۳۴۶ شمسی.

۱۲۴ـ تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه ـ تألیف: علی‌اکبر ولایتی ـ انتشارات وزارت امور خارجه ـ تهران ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۵.

۱۲۵ـ ناصرالدین شاه عکاس ـ تألیف: محمدرضا طهماسب‌پور ـ نشر تاریخ ایران ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۸۱.

۱۲۶ـ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه قاجار در سفر اول انگستان ـ به کوشش: فاطمه قاضی‌ها ـ انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۷.

۱۲۷ـ یادداشت‌های روزانهٔ ناصرالدین شاه ـ به کوشش: پرویز بدیعی ـ انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۸.

۱۲۸ـ چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه ـ جلد اول ـ المآثر و الآثار ـ تألیف: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ به کوشش: ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر

ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۶۳.

۱۲۹ـ چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه ـ جلد دوم ـ تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار ـ به کوشش: ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۶۸.

۱۳۰ـ چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه ـ جلد سوم ـ فهرست‌های چندگانه ـ استخراج و تنظیم: ایرج افشار ـ انتشارات اساطیر ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۸ ـ تهران.

۱۳۱ـ مکتب بازگشت ـ تألیف: شمس لنگرودی ـ نشر مرکز ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۷۲.

۱۳۲ـ کلیات سعدی ـ تصحیح و مقابله و تعلیقات: بهاءالدین خرمشاهی ـ انتشارات ناهید ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۵.

۱۳۳ـ دیوان خواجه حافظ شیرازی ـ به اهتمام: سید ابوالقاسم انجوی شیرازی ـ انتشارات جاویدان ـ تهران ـ چاپ هشتم ـ ۱۳۷۲.

۱۳۴ـ ناصرالدین شاه قاجار ـ اقتباس و تدوین: سعید قانعی ـ انتشارات ساحل ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۷.

۱۳۵ـ سرگذشت ناصرالدین شاه ـ به کوشش: منیژه ربیعی ـ ناشر: مؤسسهٔ فرهنگی اهل قلم ـ تهران ـ چاپ سوم ـ ۱۳۸۴.

۱۳۶ـ روزگاران دیگر ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ ناشر: انتشارات سخن ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۵.

۱۳۷ـ ایران در عصر ناصرالدین شاه ـ به کوشش: محمود حکیمی ـ شرکت انتشارات قلم ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۹.

۱۳۸ـ حکایت پیر و جوان ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار به کوشش: کورش منصوری ـ مؤسسه مطالعات تاریخ ایران ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۸۵.

۱۳۹ـ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان ـ به کوشش: فاطمه قاضی‌ها ـ انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۹.

۱۴۰ـ هفت پادشاه ـ تألیف: محمود طلوعی ـ انتشارات نشر علم ـ تهران ـ چاپ سوم ـ ۱۳۸۱.

۱۴۱ـ استبداد در ایران ـ نویسنده: حسن قاضی مرادی ـ ناشر: اختران ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۸۰.

۱۴۲ـ رسائل سیاسی عصر قاجار ـ تصحیح و تحشیه: غلام‌حسین زرگری نژاد ـ کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۰.

۱۴۳ـ سفرهای ناصرالدین شاه به قم ـ به کوشش: فاطمه قاضیها ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۱.

۱۴۴ـ نامه‌های فروغ‌الدوله ـ به کوشش ایرج افشار ـ نشر فرزان ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۳.

۱۴۵ـ منتخب‌السلطان ـ ناصرالدین شاه قاجار ـ با مقدمه: استاد محیط طباطبایی ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۸.

۱۴۶ـ نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجارـ تألیف: دکتر غلام‌رضا ورهرام ـ انتشارات معین ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۵.

۱۴۷ـ زنان نامدار تاریخ ایران، مهد علیا مادر ناصرالدین شاه ـ نگارش و تألیف: فریبرز بختیاری اصل ـ انتشارات زوار ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۵.

۱۴۸ـ سیاست و حرمسرا (زن در عصر قاجار)ـ نویسندگان: خسرو معتضد ـ نیلوفر کسری ـ انتشارات علمی ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۹.

۱۴۹ـ تاریخ تمدن و فرهنگ ایران دورهٔ قاجاریه ـ تألیف: دکتر احمد تاج‌بخش ـ انتشارات نوید شیراز ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۲.

۱۵۰ـ نخست‌وزیران سلسلهٔ قاجار ـ تألیف: پرویز افشاری ـ مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۳.

۱۵۱ـ خاطرات مونس‌الدوله ـ ندیمه حرمسرای ناصرالدین شاه ـ به کوشش: سیروس سعدوندیان ـ انتشارات زرین ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۸۰.

۱۵۲ـ میراث‌خوار استعمار ـ تألیف: دکتر مهدی بهار ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ اول ـ تهران ـ ۱۳۵۷.

۱۵۳ـ از گذشته ادبی ایران ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ انتشارات بین‌المللی المهدی ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۵.

۱۵۴ـ سیری در شعر فارسی ـ تألیف: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ انتشارات زرین ـ

تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳.

۱۵۵ـ خاطرات حاج سیاح ـ به کوشش: حمید سیاح. به تصحیح: سیف‌اله گلکار ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ سوم ـ تهران ـ ۱۳۵۹.

۱۵۶ـ روزنامه‌های مرآت سفر و اردوی همایون ـ نگارش: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ انتشارات گلشن ـ با مقدمه: ایرج افشار ـ عبدالله فرادی ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳.

۱۵۷ـ سفرنامهٔ دوم خراسان ـ نوشتهٔ: ناصرالدین شاه قاجار ـ انتشارات کاوش و شب‌تاب ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۳.

۱۵۸ـ دیوان فروغی بسطامی ـ گردآوری و پژوهش حمیدرضا قلیچ‌خانی ـ انتشارات روزنه ـ تهران ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۶.

۱۵۹ـ دایرةالمعارف فارسی ـ تألیف: دکتر غلام‌حسین مصاحب ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ ۱۳۵۴ شمسی.

۱۶۰ـ فرهنگ فارسی ـ تألیف: دکتر محمد معین ـ تهران ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ ششم ـ ۱۳۶۳ شمسی.

۱۶۱ـ مجله حیدربابا ـ نشریه اجتماعی، فرهنگی و هنری آذربایجانی‌های مقیم کانادا ـ تورنتو.

۱۶۲ـ تذکرهٔ صبح گلشن ـ تألیف: سیدمحمدعلی حسن‌خان بهوپالی متخلص به‌نسیم ـ به کوشش مجتبی بُرزآبادی فراهانی ـ تهران ـ انتشارات اوستا فراهانی، چاپ اول ـ ۱۳۹۰ شمسی.

۱۶۳ـ یادداشت‌های متفرقهٔ نگارنده دربارهٔ تاریخ دورهٔ قاجاریه.

تصاوير



ناصرالدّین شاه در لباس و کلاه رسمی



ناصرالدین میرزا در شانزده یا هفده سالگی. تابلو رنگ روغن کار محمد غفاری کمال‌الملک؛ ۱۲۹۸هـ.ق؛ احتمال دارد کمال‌الملک این تابلو را از روی یکی از داگرئوتیپهای ریشارخان کشیده باشد؛ موزهٔ کاخ گلستان



لباس جواهرنشان



لباس مرصّع‌نشان



عکسی که ناصرالدّین شاه از خودش انداخته در
لباس فرنگی (رمضان ۱۲۸۴ق)



عکسی که ناصرالدّین شاه از خودش انداخته
(ذی‌القعده ۱۲۸۳)



شمشیر مرصّع و شاه



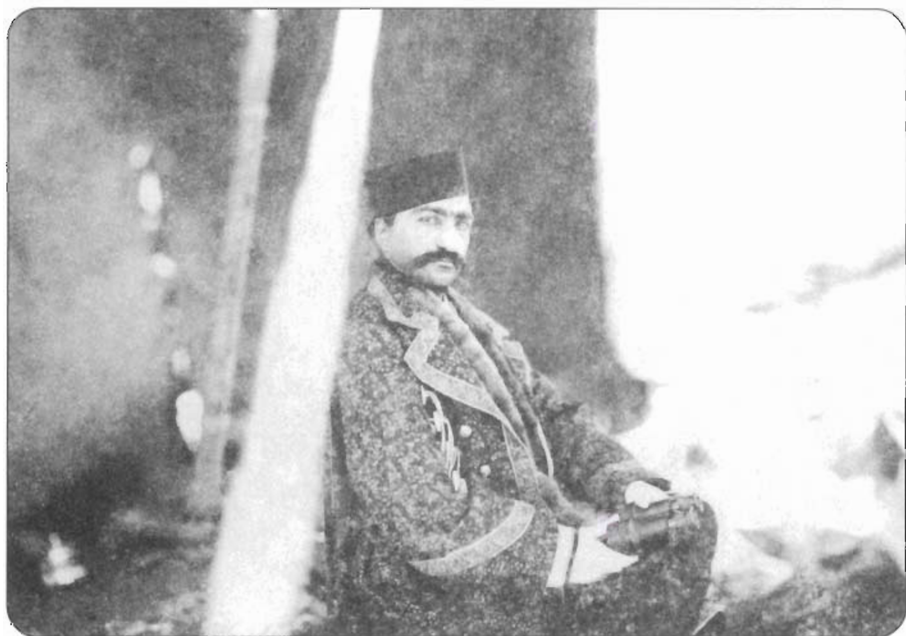
عکسی که ناصرالدّین شاه از خودش انداخته
(ذی‌الحجهٔ ۱۲۸۳ق)



عکسی که ناصرالدّین شاه از خودش انداخته



فارغ‌البال



در سرهوای شکار



تمثال همایون



همایون آثار



کلاه کیانی، جامه سلطنت، شاه



ناصرالدّین شاه در یکی از لباسهای رسمی



نظامی مقتدر، شاه در کسوت ارتش نمسه



خلعت شاهانه



ناصرالدین شاه بدون کلاه



سوغات فرنگ



سلطان صاحبقران



عکسی که ناصرالدّین شاه در حال خواندن کتاب
از خودش انداخته



تکیه بر قدرت



نیم قرن سلطنت



ناصرالدین شاه نشسته روی دو صندلی. عکس از
ناصرالدین شاه؛ ۱۲۸۳هـ.ق؛ آلبومخانهٔ گلستان



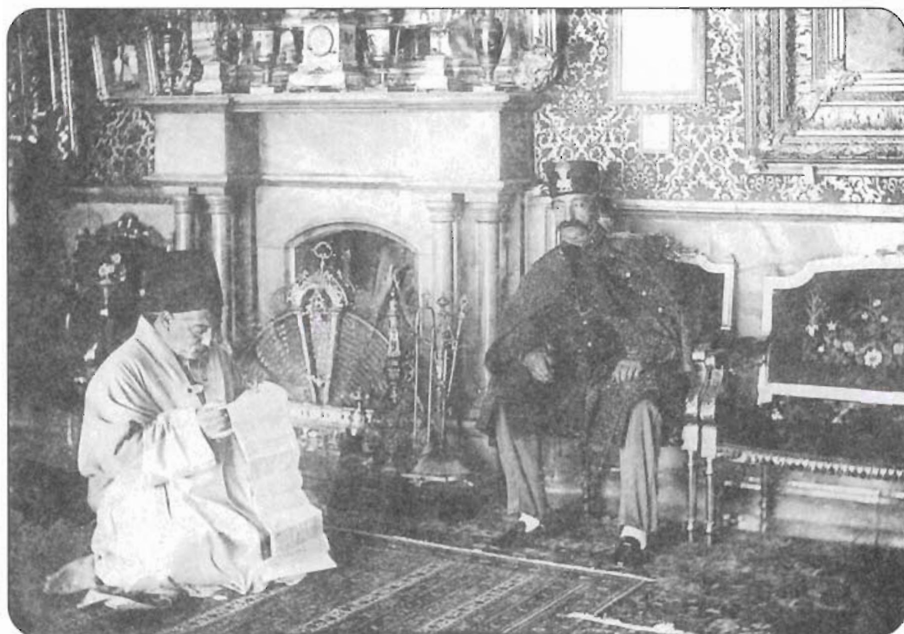
ناصرالدین شاه سوار بر اسب



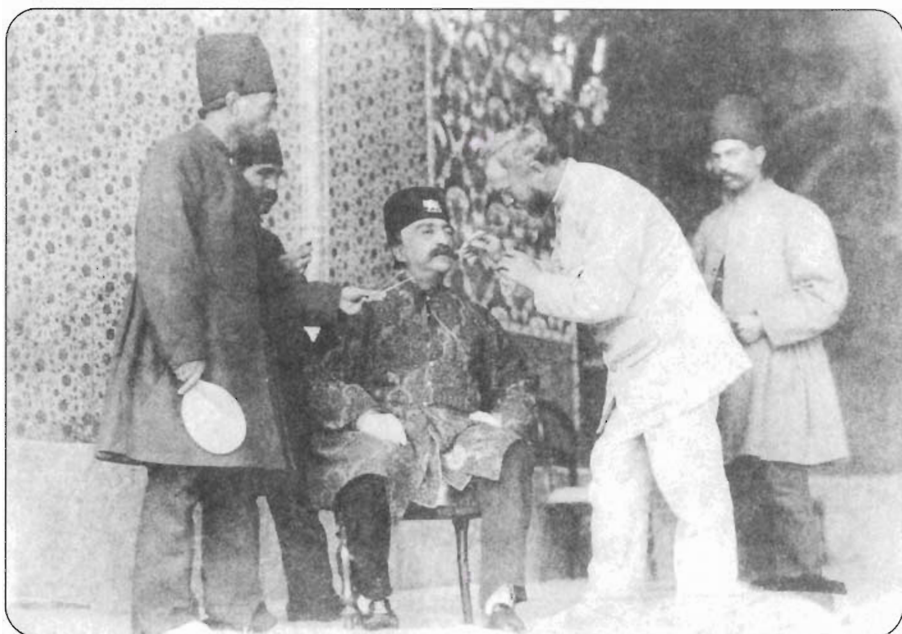
شاه در اواخر عمر



ناصرالدّین شاه در اواخر عمر



شاه و روزنامه‌خوان مخصوصش، اعتمادالسلطنه



نازپرورد تنعّم، یوانس فوریه، پزشک مخصوص



سال آخر؛ سرای امین‌السلطان، حوض مرمر، ضیافت شاهانه



ملک‌جهان خانم



مَهدعُلیا (مادر ناصرالدّین شاه)



خانم باشی یا باغبان باشی
عکس از ناصرالدین شاه ۱۳۰۶هـ.ق



عزّت‌الدُّوله



گروهی از زنان حرم ناصرالدّین شاه با مَلیجک (عزیزالسُّلطان)



انیس‌الدوله و مهدعلیا عکس از ناصرالدین‌شاه ۱۲۸۰هـ.ق



ناصرالدین شاه و هفت تن از زنان حرمسرا در جاجرود



یکی از زنان ناصرالدین شاه
عکاس ناصرالدین شاه ۱۲۹۰هـ.ق



یکی از زنان ناصرالدین شاه



انیس‌الدوله همسر ناصرالدین شاه، عکس از ناصرالدین شاه ۱۲۸۸هـ.ق



دو تن از زنان ناصرالدین شاه، عکس از ناصرالدین شاه ۱۳۰۲هـ.ق



میرزا تقی‌خان امیرکبیر



جعفرقلی‌خان نیّرالملک رئیس مدرسهٔ دارالفنون
در دورهٔ ناصرالدّین شاه



میرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله



غلامعلی خان عزیزالسّلطان (مَلیجک)



میرزاحسین‌خان سپهسالار صدراعظم



میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السّلطان
این عکس در برلین توسط کارل مولر برداشته شده است.



کامران میرزا



ظلّ السّلطان



محمّدحسن خان اعتمادالسّلطنه



کمال‌الملک (محمّد غفاری)



علیقلی میرزا اعتضادالسّلطنه وزیر علوم



حاج حسین آقا امین‌الضَرب مهدوی



نظم‌الملک (کنت دِمونت فورت)



علی‌خان ظهیرالدُّوله (داماد ناصرالدّین شاه)



نفر سمت چپ: کریم شیره‌ای
دَلقک معروف دورهٔ ناصری



ملیجک (عزیزالسّلطان)



عبدالحُسین میرزا شمس الشُعرا



میرزا علینقی حکیم الممالک



شیخ الاطبّا حکیم‌باشی دربار ناصرالدین شاه



محمودخان ملک‌الشُعراء



ابوالحسن میرزا شیخ‌الرّئیس قاجار



سیّدجمال‌الدّین اسدآبادی (۱۳۰۳ق)



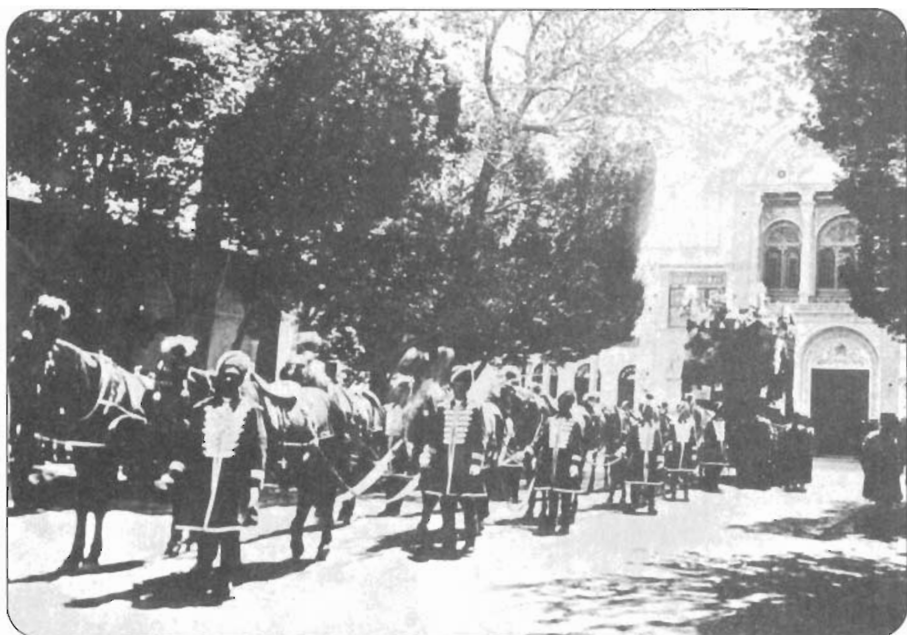
میرزارضای کرمانی در زنجیر
پس از کشتن ناصرالدّین شاه



صحن حضرت عبدالعظیم: مردم منتظر ورود
ناصرالدین شاه هستند.



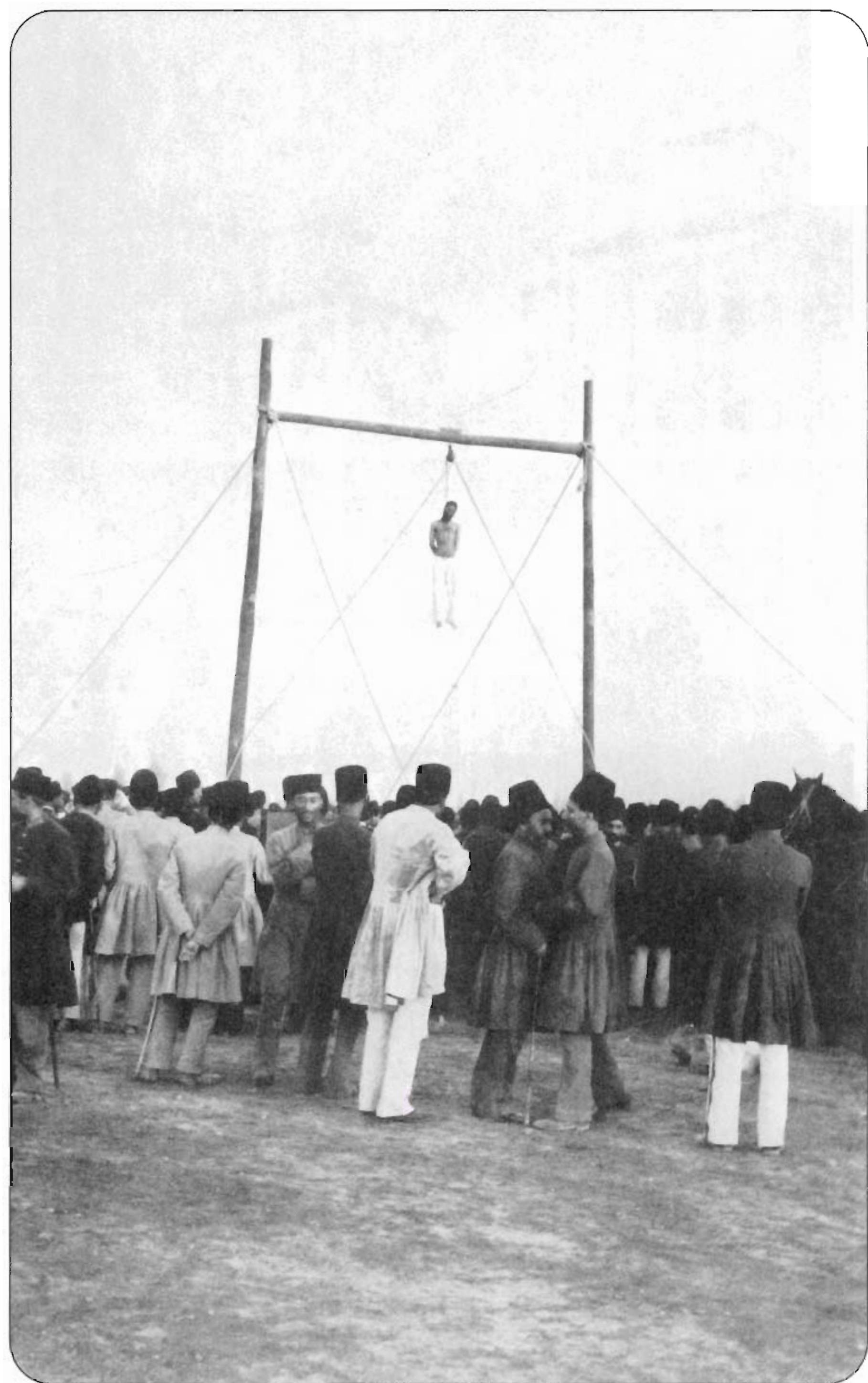
مَحفَه یا جایگاهی که جنازه ناصرالدّین شاه
در آن قرار داده شد.



کالسکهٔ حامل جنازه ناصرالدین شاه و شاطران پیش از حرکت ۱۸ ذیقعده ۱۳۱۳هـ.ق



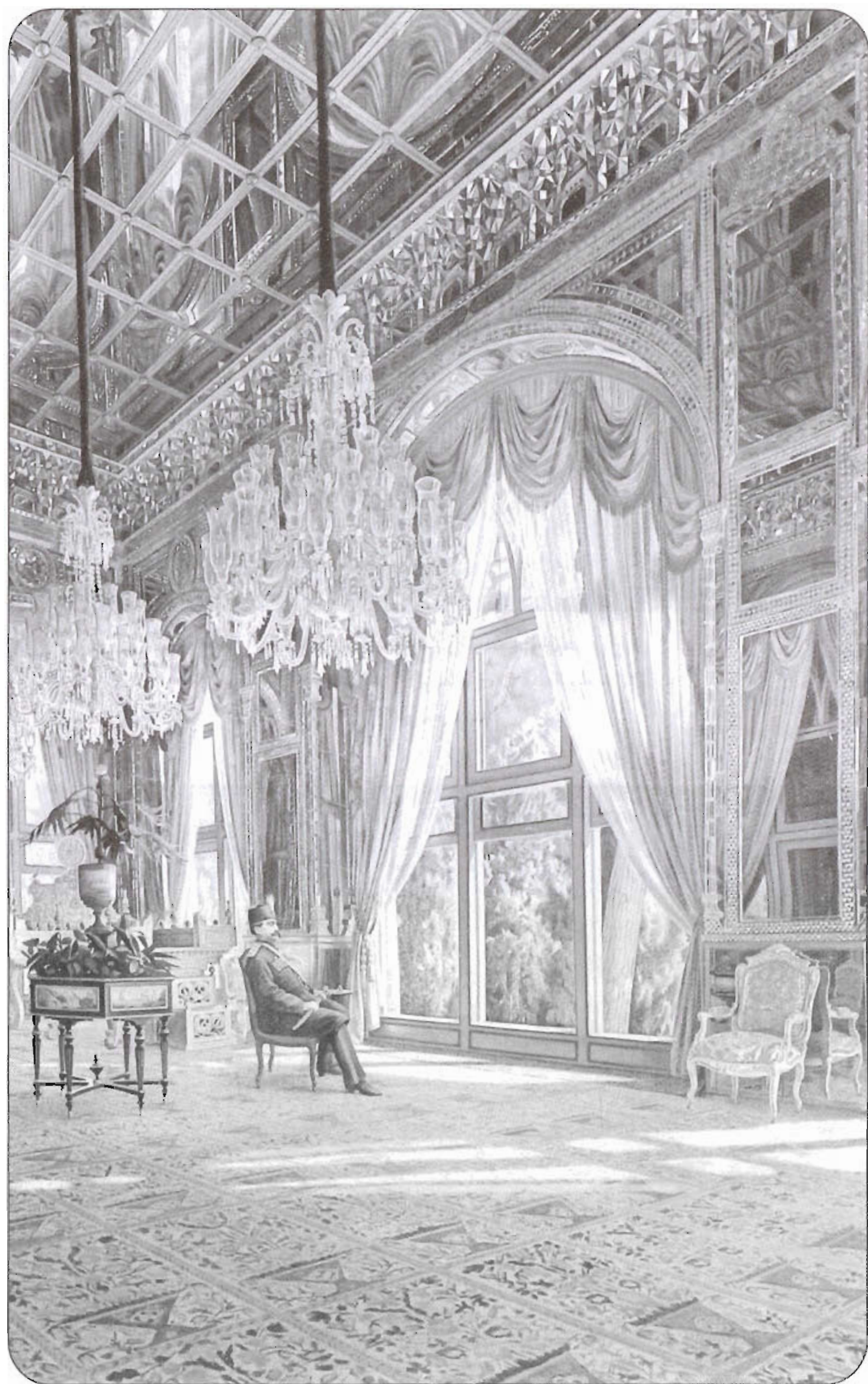
تشییع جنازه ناصرالدین شاه از خیابان الماسیه، ۱۸ ذیقعده ۱۳۱۳هـ.ق



میرزارضای کرمانی در بالای دار در میدان مشق تهران. ۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۴هـ.ق



شمس‌العماره و استخر جلو آن در کاخ گلستان، دههٔ ۱۳۰۰هـ.ق



کمال‌الملک. تالار آئینه. تهران. ۱۳۱۳هـ.ق



ناصرالدّین شاه و چند تن از همسفران در وین
۱) عَضدُ الملک ۲) نریمان خان قوام‌السّلطنه
۳) هوتوم شیندلر



سفر اول فرنگ



لندن: سفر سوم به فرنگ، ملیجک، امین‌السلطان و شاه



ملکه انگلستان ویکتوریا



ویلهلم امپراطور آلمان پادشاه پروس
در سفر اول و دوم



اگوستا امپراطریس آلمان


امپراطریس روسیه در سفر اول و دوم


الکساندر دوم امپراطور روس، در سفر اول و دوم


ماک ماهون رئیس جمهور فرانسه



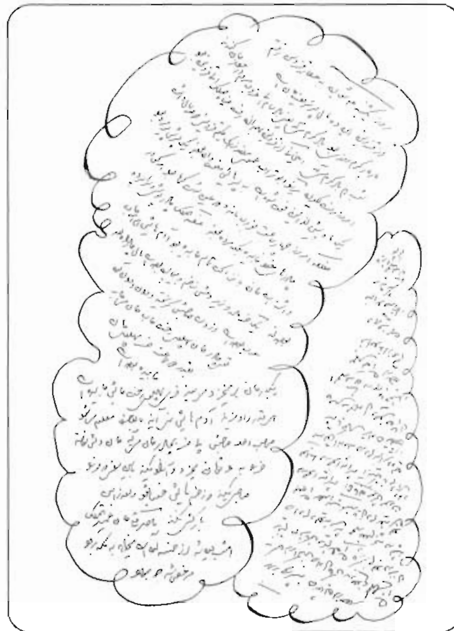
ویلهلم اوّل امپراطور آلمان



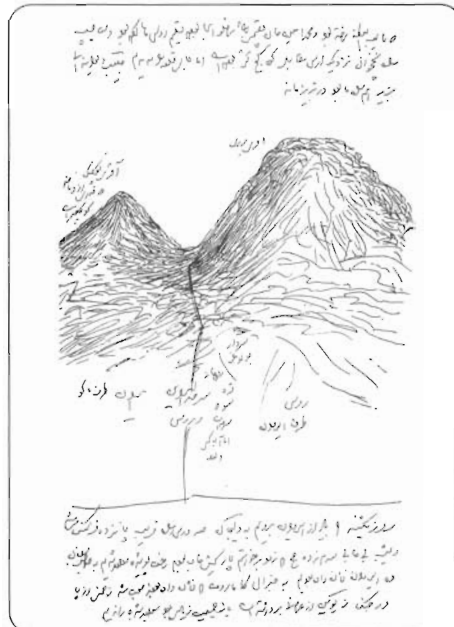
بیسمارک صدراعظم آلمان



صورت محمدحسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه)



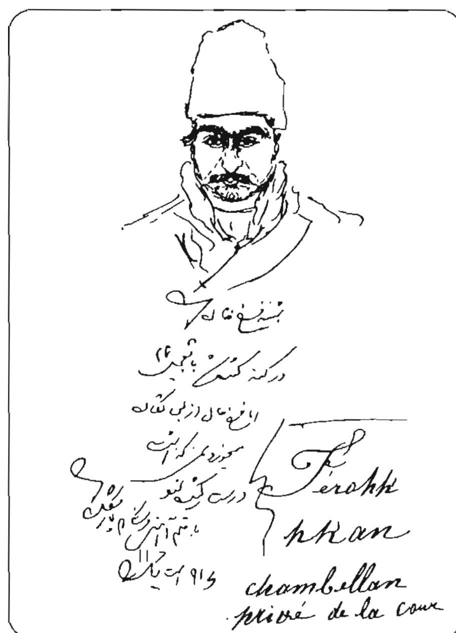
نمونه خط ناصرالدین شاه در روزنامهٔ خاطراتش



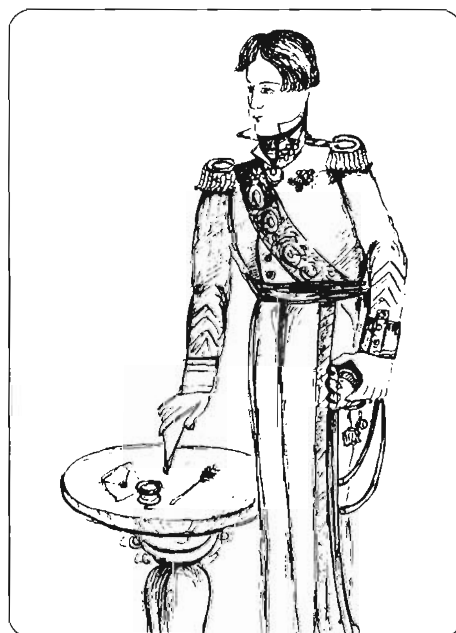
نقشه مسیر حرکت ناصرالدین شاه



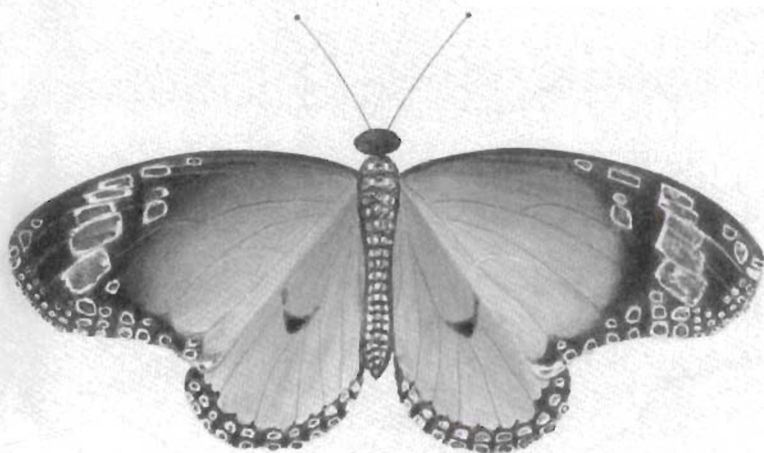
شبیه آقا اسمعیل پیشخدمت باشی



صورت فرخ‌خان کاشی پسر امین‌الدوله

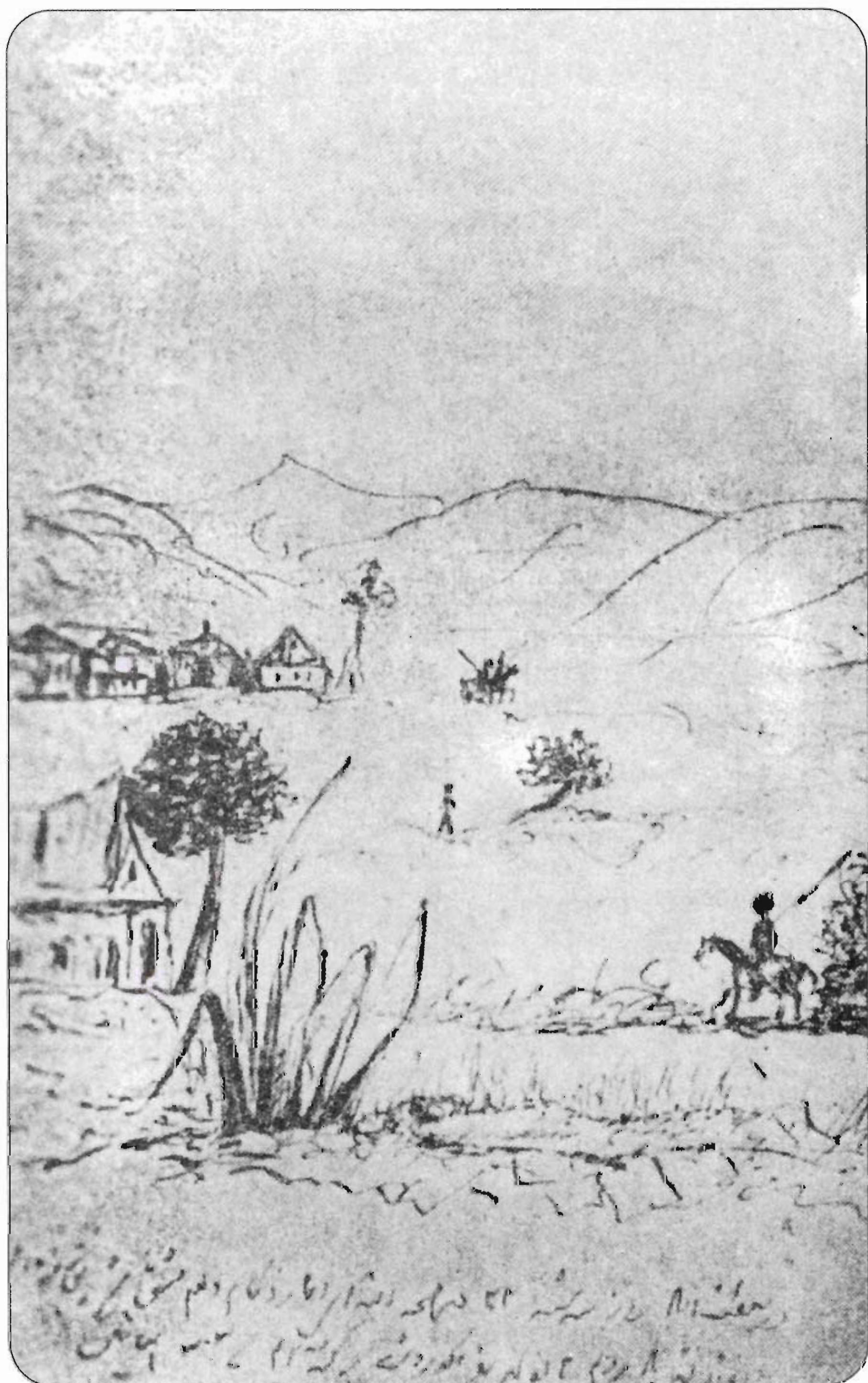


طراحی از صورت یک دیپلمات خارجی



محل نگهداری:
آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، آ ۱۷۰

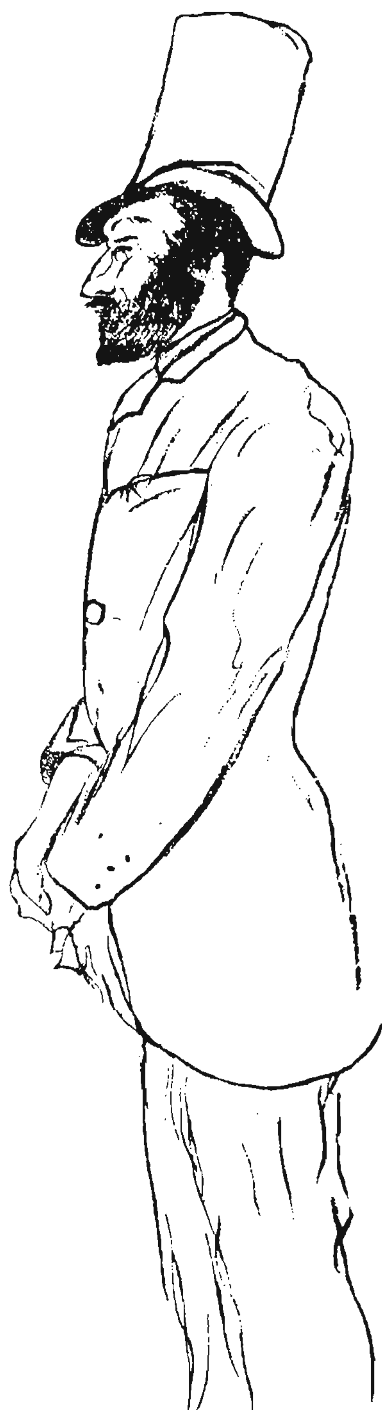
این پروانه را ناصرالدین شاه در داخل پاکتی از فرنگ با خود آورده است.



طراحی از یک منظرهٔ ده



صورت یک نظامی خارجی



شبیه نقاش «لندن‌نیوز»